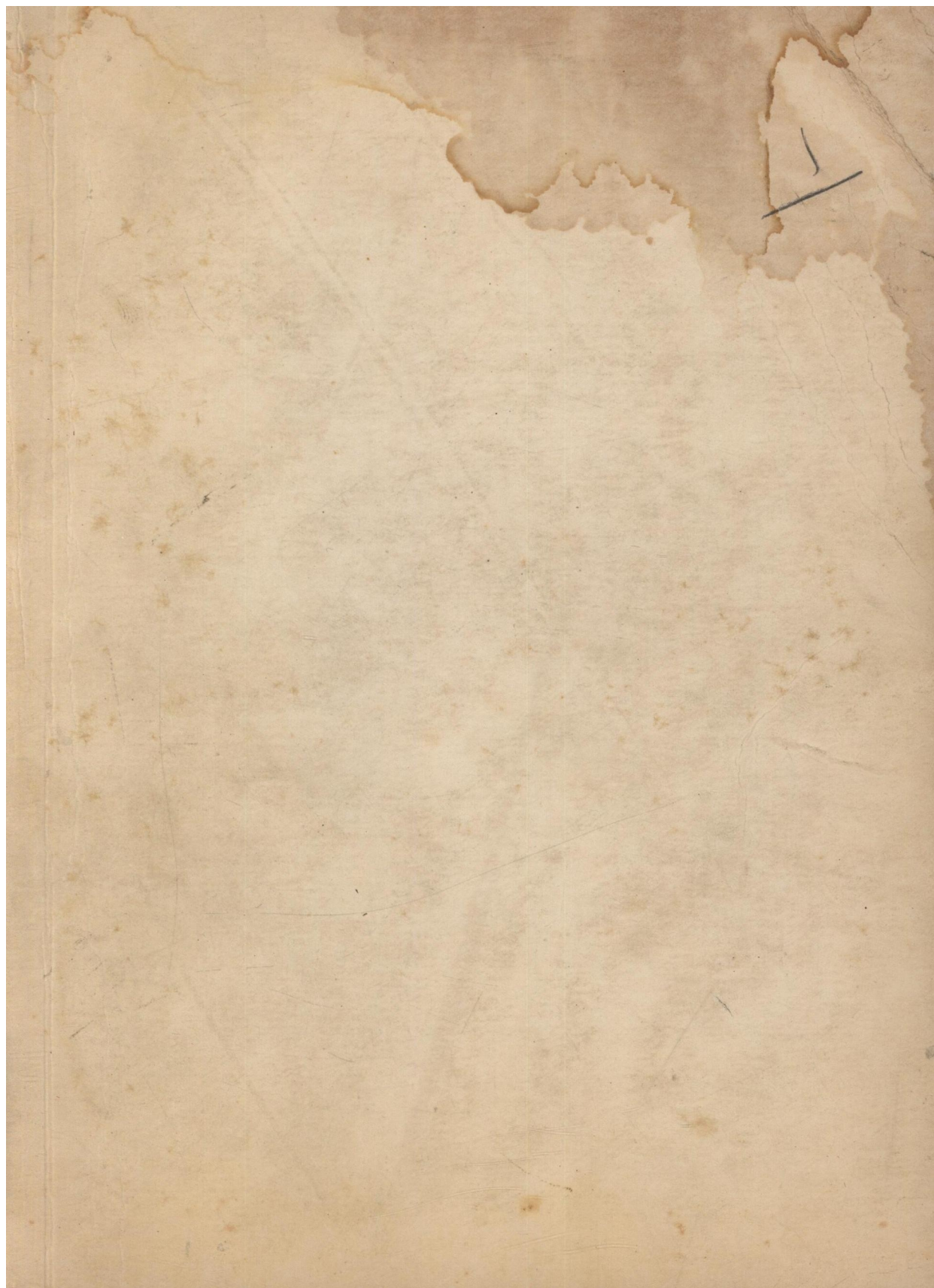




دکتر ناطق زاده کرمانی
«استاد دانشگاه»

دیوان
«اشعار مذهبی»







دکتر ناصر زاده کرمانی
«استاد دانشگاه»

اسکن شد

دیوان
«اشعار مذهبی»

مقدمه

اگر بتوان جهان بدون انسان را طبیعت نامید و اگر بتوان نمودهایی را که بشر در رخداد آنها هیچگونه سهمی ندارد، عوامل و رویدادهای طبیعی خواند، بنابراین اصل میتوان به تأثیر اندیشه‌های مذهبی در ذهن آدمی پی برد.

بشر ابتدائی پس از دیدن نخستین طوفان وزمین لرزه، سیل، بحرکت در آمدن موجهای سهمگین در دریا و درهم شکستن کشتیهای غول پیکر و دیگر رویدادهای طبیعی، در پی آن برآمد تا به علت و خاستگاه این عوامل آگاهی یابد.

از آنجا که اندیشه آدمی توان راهیابی بجهان طبیعت آنسوی طبیعت (متافیزیک) را در خود نمیدید، از این رو به آفرینش خدایان متعدد درمخیله خویش پرداخت و بدانها شکل بخشید. (از این قبیل میتوان کشورهای روم و یونان باستان را نام برد که برای هر پدیده طبیعی خداوندگاری قائل بودند مانند: ژوپیتر (نام یونانی زئوس)، خدای خدایان و خدای آذرخش مارس (آرس)، خدای جنگ هادس (پلوتون)، خدای دوزخ-آفرودیت (ونوس) (الهه زیبایی). و یا چون عقل درین بست گرفتار میآمد بت سنگی و چوبی را خدا تصور نموده و در برابر آن تمایزش میکردند (مانند قوم بنی اسرائیل و اعراب دوران جاهلیت) و غیره

با برخاست پیامبران و گروه برگزیده خداوند انسان متوجه یکتاپرستی شد و این واپسین راه برای رسیدن به مطلوب بود، و این سرطبیعی تاریخ ادیان از پیدائی انسان تا کنون است. در کتاب عهد عتیق (کتاب مقدس) میخوانیم که نخستین فرستاده پروردگار برای رهنمون سازی بشر به سوی بارگاه تعالی نوح بود و از آن پس تازهور محمد آخرین پیغمبر، یکصد و بیست و چهار هزار نفر مأمور راهنمایی انسان برای پرستش خداوند شدند و با خود در هر زمان تعلیمات ویژه‌ای به ارمغان آوردند لیکن در تمامی این ادیان با کناره‌گذاری تمایزهای جزئی دواصل مشترك کلی وجود دارد.

۱- ستایش خداوند - ۲- آموزش اخلاق مبنی بردستورهای خالق.

در دین اسلام که باز پسین مذهب جهانست اخلاق رکن اصلی را تشکیل میدهد و شاید بهمین دلیل باشد که آنرا تکامل آئینهای پیشین میدانند. البته در کیشهای قبل از آن هم این اصل وجود داشته ولی نه به این شدت.

برابری و برادری یعنی تساوی حقوق مابین کل انسانها، مسئله‌ای بود که تازهور اسلام

توجهی بدان نمیشد و ما با نظری اجمالی به دولتهای موجود در جهان آنروز پی به این مطلب میبریم. ایران سرزمینی بود متمدن و پیشگام شاید متمدنترین دولتهای آن روزگار، اما با اینحال مردم به طبقات گوناگون رده بندی شده بودند از قرار طبقه اشراف طبقه بازرگان طبقه زارع و غیره و هیچ فردی از طبقه پست قادر به تداخل در طبقه برتر نبود و اسلام در بدو پیدایش خود با این مشکل به مبارزه پرداخت. با ورق زدن هر صفحه از قرآن مجید، در مییابیم که این آئین تازه با حکمت عملی قرین است و آدمی را دنیائی، سرشار از عشق و محبت و دوستی و برابری نوید میدهد تا جائیکه آئین مذهب را به بالاترین درجه ممکنه میرساند. ژان ژاک روسو در یکی از نوشته های خود اینطور بیان میکند:

ای محمد، بیا دست مرا بگیر و به هر کجا که میخواهی ببر....
دانشگاه تهران همیشه کوشیده است تا کتب گوناگونی را در زمینه های مختلف دانش، فن و هنر در دسترس دوستان کتاب قرار دهد و اینک پس از سالیان دراز تجربه به چاپ کتابی در باب اشعار مذهبی دست میزند تا برای پرورش افکار و تهذیب اخلاقی رده های مختلف انسانی مؤثر افتد. نویسنده کتاب آقای دکتر ناظرزاده کرمانی میباشند که در طول عمر خود فردی با ایمان و قائم به اصول مذهبی بودند و همیشه در صدد رواج اندیشه های مذهبی در بین مردم برآمدند و بانوشتن این اثر تا اندازه ای موفق به انجام این مهم شدند که توسط امور دانشجویی دانشگاه تهران در اختیار تمامی دوستان این گونه مطالب قرار خواهد گرفت و در ضمن این تحول تجربه ای نوین برای دانشگاه تهران خواهد بود. که امیدواریم در آینده، دوباره کتابهایی با اینگونه دور نماید در دسترس همگان قرار دهد.

امور دانشجویی دانشگاه تهران

فهرست مطالب

از صفحه هفت تا هشت
" " نه تا

سخنی کوتاه
زندگی‌نامه استاد

موضوع	نخستین مصراع هر قصیده	صفحه
مناجات	ای بنده نواز کار سازم	۳
توکل	تکیه دارم بر تو و از مکر دشمن ایمنم	۴-۵
توکل	در طواف کعبه کردم سعی تا بایم صفائی	۶-۷
توسل	خدایا به بانک رسای پیغمبر	۸-۹
توسل	اگر دستگیری کند لطف داور	۱۰
اشعار مربوط به حضرت محمد رسول اکرم "ص"		
در میلاد	دل که امروز دگرگونه صفائی دارد	۱۲-۱۳
" "	در هجدهم ربیع اول	۱۴
در بعثت	بخوان ای محمد خدا را خدا را	۱۵
" "	آنروز که افراشته شد رایت اسلام	۱۶-۱۷
" "	تا شنوم نام جانفزای محمد "ص"	۱۸
" "	ای بتو افراشته رایات دین	۱۹
" "	بعثت پیغمبر اکرم رسید	۲۰
" "	گر سر بقاجوئی و سرمایه جاوید	۲۱
" "	بسرای ای محمد "ص" نعمات آسمانی	۲۲
" "	جهاننا نبینی غمینم از این پس	۲۳
" "	ای لقب خاص تو ختمی ماب	۲۴-۲۵
" "	ز آوای دلارای محمد "ص"	۲۶
در منقبت	ای گفته بوصف ایزد پاک	۲۷
اشعار مربوط به حضرت امیرالمومنین علی "ع"		
در میلاد	امروز که میلاد شهنشاه جهان است	۳۱

موضوع	نخستین مصراع هر قصیده	صفحه
در میلاد	ماه رجب که مطلع خورشید انور است	۳۲
" "	شرف از بندگی درگه مولا خیزد	۳۳
" "	سالی است که من دوخته ام چشم به ماهی	۳۴
" "	پرده از رخ تا علی عالی اعلا گرفت	۳۵-۳۶
" "	ای دل بهردری زچه بیهوده میزنی	۳۷-۳۸
" "	توانا علی هست و دانا علی	۳۹-۴۰
" "	چه عجب گردرو دیوار درآمد به طرب	۴۱
" "	سیزده ماه رجب آمده است	۴۲
" "	سعادت است که روی من و تو سوی علی است	۴۳-۴۴
" "	ای علی ای که هر زمان دل گندم هوای تو	۴۵-۴۶
" "	سیزده ماه رجب یا علی	۴۷
" "	هیچ دانی که چه باشد اکسیر	۴۸-۴۹
" "	شاه جهان جان جهان بوالحسن	۵۰
" "	از برای شیعیان پاکدل	۵۱
" "	هست فرخنده و پرفیض عجب ماه رجب	۵۲
" "	چه فرخنده ماهیست ماه رجب	۵۳
" "	خانه ای ساخت بفرمان خدا ابراهیم	۵۴
" "	ماه رجب خجسته بنیاد	۵۵
" "	هست فرخنده عجب ماه دلارای رجب	۵۶
" "	چون سیزده ماه رجب رخ بنماید	۵۷
غدیریه	شاه ولایت علی افضل و اعلم	۵۸-۵۹
"	وقت طرب آمد و روز سرور	۶۰
"	ساقی بیا ، ساقی بیا	۶۱-۶۴
"	از سبزه و گل باغ دل انگیز و فریباست	۶۵-۶۶
"	با عید غدیر آمده نوروز خوش امسال	۶۷
"	ای علی نور جاودانی تو	۶۸-۶۹

موضوع	نخستین مصراع هر قصیده	صفحه
غدیریه	کار به جان رسیده و کارد به استخوان من	۷۰
"	با خدا کیست آشنای علی	۷۱
"	عید غدیر آمد و جانرا صفا رسید	۷۲-۷۳
"	فردا کلید باغ بگیرم زباغبان	۷۴-۷۵
"	بگوش جان رسد نام جانفزای علی	۷۶
"	روزی مبارک است تا مل چرا کنیم	۷۷
"	آدم آدم امشب که شوم باز بشیر	۷۸-۷۹
"	از خم غدیر اینهمه ات باده بجام است	۸۰
"	مقدم فرخنده عید غدیر	۸۱
در خلافت	ز سرگذشت علی نیک میتوان دریافت	۸۲-۸۳
عرض اخلاص	مردان خدا راه علی پیش گرفتند	۸۴-۸۵
" "	رو به درگاه تو آورده ام ای شاه ولایت	۸۶
در منقبت	شب جشن مولاست ای دوستان	۸۷
" "	ای علی عالی اعلا که هست	۸۸
" "	ای ذات تو آئینه اسرار الهی	۸۹
توسل	ای علی عالی فرخنده پی	۹۰
"	علی ای امید دلها خبر از دلم تو داری	۹۱
	اشعار مربوط به حضرت زهرا "ع"	
در میلاد	نور حق فاطمه از غیب خوش آمد به شهود	۹۵
" "	ای راضیه مرضیه ای زهره زهرا	۹۶
" "	عفت آموز بشر فاطمه زهرای بتول	۹۷
در منقبت	ای افتخار عالم هستی لقای تو	۹۸-۹۹
" "	نور زهرا رقم زهد چو بر عالم زد	۱۰۰
" "	بگذشت شب ز نیمه و هستم در انتظار	۱۰۱-۱۰۲

موضوع	نخستین مصراع هر قصیده	صفحه
در میلاد	اشعار مربوط به امام حسن مجتبی (ع)	
" "	در نیمه ماه رمضان گلشن زهرا	۱۰۵
" "	فرخنده مرا نیمه ماه رمضان است	۱۰۶
" "	باغ زهرا بگل روی حسن چون آراست	۱۰۷
در منقبت	نیمه ماه مبارک چه طرب افزا بود	۱۰۸
در میلاد	اشعار مربوط به حضرت حسین سیدالشهدا	
" "	از ازل عشق روانپرور و جان افزا بود	۱۱۱
" "	ای یاد تو در عالم آتش زده بر جانها	۱۱۲
" "	من ایستاده بر لب دریای بیکران	۱۱۳
" "	عالم آراست چو از پرتو انوار حسین	۱۱۴
" "	گشت قربانی حق جان حسین بن علی	۱۱۵
" "	پرتو نور حسین بن علی پیدا شد	۱۱۶
" "	هر که با لطف ازل آگاه از سربقاست	۱۱۷-۱۱۸
" "	آسمان طالع فرخ سیری پیدا کرد	۱۱۹
" "	ای حسین بن علی ای پیشوای اهل حق	۱۲۰-۱۲۱
در فاجعه کربلا ۱	ماه محرم آمد و روز عزارسید	۱۲۲
" " "	چون شد روان به کرب و بلا خسرو حجاز	۱۲۳
" " "	چون شاه دین به دشت بلا آشیان گرفت	۱۲۴
" " "	چون جمع گشت لشکر اعدا زهر طرف	۱۲۵
" " "	آمد میان لشکر اهریمن آن سروش	۱۲۶
" " "	چون نوبت شهادت عباس در رسید	۱۲۷
" " "	آندم که رهسپار بمیدان شد اکبرش	۱۲۸
" " "	تنها و پاکباز چو گردید شاه دین	۱۲۹
" " "	خواندیم شرح حال بزرگان روزگار	۱۳۰
" " "	ای پاره پاره تن که به صحرا افتاده ای	۱۳۱

موضوع	نخستین مصراع هر قصیده	صفحه
در فاجعه کربلا ۱۱	بگوش دل شنو امشب زهر سو ذکر یارب را	۱۳۲
در منقبت	دل من بیاد آرد چو شهید نینوا را	۱۳۳
عرض اخلاص	دل به حسین بن علی بسته ام	۱۳۴
در منقبت	اشعار مربوط به حضرت زین العابدین امام سجاد "ع"	۱۳۷-۱۳۸
" "	شنیده باشی که در شب تار	۱۳۹
در وفات و توسل	توزین عابدین و ساجدینی	۱۴۰
	ای پیشرو راهروان حضرت سجاد	
در میلاد	اشعار مربوط به حضرت رضا "ع"	
" "	از سر برفت هوش ز شوق وصال تو	۱۴۳
" "	گفتم مگر به بارگهت باز رو کنم	۱۴۴
" "	ای کاش توانم که به پابوس توآیم	۱۴۵
" "	دل انگیز روزیست امروز ما را	۱۴۶-۱۴۷
" "	جان به درگاه تو پرواز کنان آمده است	۱۴۸
" "	رخصت امسال ندادی که بیابوس توآیم	۱۴۹
" "	عرش رحمن به سر امروز مرا سایه فکن شد	۱۵۰
در وفات	طوس امروز پر از ناله و شیون بینم	۱۵۱
در منقبت	خراسان ای مزین از تو در تاریخ عنوانها	۱۵۲-۱۵۳
" "	ای آفتاب سایه خورشید روی تو	۱۵۴
بعزم زیارت حرم	رو به درگاه شهنشاه خراسان دارم	۱۵۵
قصیده ای در جوار		
آن حضرت بمناسبت		
میلاد حضرت زهرا	به درگاه شهنشاه خراسان	۱۵۶-۱۵۷
توسل	خواهم بیای بوس رضا رفت از این سفر	۱۵۸

موضوع	نخستین مصراع هر قصیده	صفحه
در مدح	قصیده ای در منقبت حضرت امام علی نقی "ع" امام هادی و نور هدایت	۱۶۱
در مدیح	قصیده ای در مدح امامان دهم یازدهم دوازدهم در بهشت ندیدی ببین در این درگاه	۱۶۲
در میلاد	اشعار مربوط به حضرت ولی عصر صاحب الزمان "ع"	
" "	ای دل شیدای ما گرم تمنای تو	۱۶۵
" "	ای مظهر لطف حق تا چند شکیبائی	۱۶۶
" "	دیروز گران بخت من از خواب برآمد	۱۶۷
" "	امام زمان حجة بن الحسن	۱۶۸
" "	از غیب چو آن امام آید	۱۶۹
" "	صبحدم پیک مسیحادم جانان آمد	۱۷۰
" "	نیمه شعبان معظم رسید	۱۷۱
" "	ای مهدی موعود که از دیده نهانی	۱۷۲
" "	نبود چو ماه شعبان مه پرشکوه و جاهی	۱۷۳
" "	ای همه عالم بتو امیدوار	۱۷۴
در منقبت	امین زمین ای امام زمان	۱۷۵-۱۷۶
" "	حجة بن الحسن ای مایه امید بشر	۱۷۷
" "	نبود به ملک هستی بجز از تو پادشاهی	۱۷۸
در مدح	قصایدی در مدح حضرت ابوالفضل العباس و میثم تمار	
" "	تا شده ام عاشق لقای ابی الفضل	۱۸۱
" "	چون یار وفادار علی میثم تمار	۱۸۲
اشعاریکه در سوگ شادروان سروده شده است		۱۸۳-۱۹۳
آخرین شعر	در دیار غرب تنها مانده ام	۱۹۴

سختی کوتاه

این مجموعه که در اختیار دلدادگان حق و حقیقت قرار دارد ثمره سالها راز و نیاز عاشقانه شادروان دکتر ناظر زاده کرمانی به درگاه پروردگار و برگزیدگان اوست . یادگار جاویدان مردی است که تا آخرین لحظات حیات دمی از ذکر خدا غافل نبود و از اعماق وجودش آتش عشق به حق شعله میکشید .

درباره نقد و سنجش این اشعار کلام یا سخنی گفته نمیشود چرا هر بیت خود مبین و معرف خویش است . هر دلی که از خواندن این کلمات بی اختیار لرزید و هر قطره اشکی که از پاک ترین سرچشمه های دل جوشید و برگونه چکید خود گویا و شناسای ارزش این مجموعه خواهد بود . لیکن درباره جمع آوری این اشعار لازم است توضیحاتی بـه عرض شیفتگان خاندان نبوت رسانیده شود :

۱- این گردآوری پس از فوت مرحوم دکتر ناظر زاده کرمانی و از روی دیوان خطی و سایر منابع و در محدوده زمانی کوتاه انجام گرفته و طبعا "نارسائی خواهد داشت . زیراتقربیا هیچگونه تصحیح و حذف اضافات و دخل و تصرفی در آن صورت نگرفته است . شاید اگر خود آن شادروان زنده می بود به تصحیح و تغییر برخی از این اشعار مبادرت می ورزید ولی ما این اشعار را بدون کم و کاست گرد آورده ایم بنابراین اگر شعری ناتمام مانده و یا در برخی کلمات نقصانی بچشم می آید برای آنست که این گردآوری اشعار استاد با شتاب و از روی دست نوشته های اغلب نابسامان انجام گرفته است و چون ما در نظر داشتیم همزمان با سالگرد وفات آن مرحوم اثری از او بعنوان هدیه بروحش تقدیم داریم از اینروی دست آوردها را بی کم و کاست بچاپ سپردیم باشد که روانش شادمان گردد . وفاداری ما به اصل نسخه تا بدانجا بوده است که اگر خود شاعر برای عنوان قصیده ای مطلبی ذکر نکرده ما هم از تبتیر استفاده ننموده ایم .

۲- بسیاری از این اشعار دارای تاریخ هستند و برخی از آنان نیز فاقد سنه می باشند . در این کتاب اشعاری که تاریخ در آنان مذکور است به ترتیب سالهای سرایش بدنبال یکدیگر آمده اند و مابقی نیز پس از اتمام گروه اول در پی آنها بچاپ رسیده اند . البته این گروه بندی صرفا " بخاطر تسهیل و ترتیب امر بوده وگرنه چه بسا برخی از اشعار بدون سنه موخر بر اشعار تاریخ دار باشد .

۳- بی گمان این مجموعه حاوی تمام اشعار مذهبی استاد نیست گرچه کوششی شده است که از هر منبعی که در اختیار بود استفاده گردد ولی مسلماً "تعدادی از آنها از نظر پنهان مانده (نظیر قصایدی که در مدح امام جعفر صادق (ع) سروده شده که متأسفانه تا کنون بدست نیامده) که البته در چاپ های بعدی افزوده خواهند شد .

۴- اشعار مربوط به هر یک از ائمه در یک فصل گنجانیده شده است فی المثل قصائدی که مربوط به امیر مومنان حضرت علی (ع) می باشد شامل قسمتهای : ولادت ، غدیریه ، خلافت ، عرض اخلاص ، منقبت و بالاخره توسل به آن حضرت می باشد .

۵- اشعار بسیاری برای آن شادروان چه در ایام زندگانی و چه در سوگواری و سیله یاران و دوستدارانش سروده شده که بذکر معدودی از آنها که در سوگ اوست اکتفاء کرده ایم و انعکاس این اشعار صرفاً " به این خاطر می باشد که خوانندگان گرامی بیاد آرند که او شاعری بود از میان توده مردم تا واپسین نفس به این اتحاد ارج گذاشت و تعلق و تهدش را از یاد نبرد .

باری هموطنان عزیز که کتاب حاضر را در اختیار دارند با توجه به توضیحات بالا و با بزرگواری و محبت خویش اگر سهوی و خطائی رفته خواهند بخشید و چنانچه ارباب سخن ذکر نکته و یا حذفی را لازم بدانند خانوادهء سراینده رامطلع خواهند فرمود .

در خاتمه از اولیاء محترم دانشگاه تهران که نهایت همکاری و محبت را در چاپ این کتاب مبذول داشته اند و همچنین از سایر سرورانی که بنوعی در گردآوری این مجموعه مساعدت فرموده اند نهایت سپاس قلبی خویش را تقدیم میداریم و از خدای بزرگ می‌خواهیم که به برکت روح پرفتوح آن فقید سعید یاریمان دهد که باز بتوانیم اشعار دیگر آن روانشاد را که در مضامین مختلف سروده گردآوری کرده و تحت عنوان جلد دوم دیوان اشعار دکتر ناظر زاده کرمانی در اختیار صاحب‌دلان قرار دهیم .

خانواده ناظر زاده کرمانی

زندگی نامه استاد

راستی دنیا بسان آب دریاعیست شور
هر که از آن بیشتر نوشید استسفاگرفت
تکیه کمتر برجہانی کن کہ درطی قرون
تخت صداسکندر و تاج دوصدداراکرفت
دکتر ناظر زادہ کرمانسی

چگونه میتوان از آغاز تا انجام یک زندگانی پرماجرا را در قالب کلمات ریخت
و در چند سطر نگاشت بویژه هنگامیکہ زندگانی نامہ متعلق بہ مردی باشد کہ علاوہ بر
تغییرات و تحولات و دگرگونیهای دنیوی و ملموس و مشہود در ادوار مختلف زندگانی اش،
دارای مختصات و خصائص معنوی و درونی شگرفی نیز بودہ و مشکل میتوان بہ جزئیات
و ویژگیهای این ہر دو جنبہ کاملاً "متمایر پرداخت، وی در تمامی حیات نہ چندان
طولانی اش کوشید کہ با سربلندی و پاکدامنی بزید و ہرگز دامن خویش را بہ آلودگیها و
جاذبہ های دنیوی نیالود و پاک زیست دقیقاً " بہ مصداق شعری از خودش:

یک نکته گویمت کہ اگر نیک بشنوی
با آن سعادت دو سرا میتوان خرید
در پاکدامنی اثری هست ای جوان
کزین آن بہر چہ بخواهی توان رسید

او ہرگز بہ جیفہ دنیا اعتنا نداشت و در نہایت سادگی و قناعت میزیست چہ
بسا با اندک تغییری در روش زندگانی اش میتوانست درہای نعمت و رفاه را بروی خویش
بگشاید ولی او با سرفرازی بہ زندگانی درویشانہ خویش افتخار میکرد و بخود میبالید
کہ ہرگز سر برای کسی بغیر خدا فرو نیاوردہ است چنانکہ خودش نیز از خداوند ہمین
طلب میکرد:

تو این پسند کنی ای خدای بہ ہمتا
کہ من پیش کسی جز تو سر فرو آرم؟

شعار وی در زندگانی طاعت و خدمت بود. در هر لباسی که بتن داشت و به هر کاری که اشتغال میورزید این عقیدت را از یاد نبرد. وی در زمان جنگ و بهنگامی که نکبت آن تمامی کشور را فرا گرفته بود به سمت شهردار کرمان و درسلک جوانترین شهرداران سحرگاه به توزیع نان میان توده مردم میپرداخت و کلیه ساعی و دقت خویش را بکار میگرفت که دانه گندمی حیف و میل نشود و شبانگاهان بوقتی که شهر خفته بود با چشم گریان بدرگاه خدا راز و نیاز میکرد و عاشقانه سر به آستان الهی میسائید. آری شعار وی خدمت و طاعت و تقوی بود و چه نیکورای و عملش هماهنگ یکدیگر بودند.

ناظرزاده عشق حیرت انگیزی به گره گشائی مشکلات مردم داشت اگر تقاضای کمکی از وی میشد تا انجام این خواسته دست فعالیت نمی کشید و به شهادت تمامی کتب آسمانی خدمت بخلق بزرگترین و والاترین سرمایه ایست که بشر از حیات ناچیز خود میتواند بیاندوزد. این شعر نیز از اوست :

گره گشائی اگر باری از توساخته نیست

بهوش باش که در کار کس گره نـزنی

بدان زبان که توانی دلی بدست آورد

چگونه در گذرند از تو گر دلی شکنی

کوتاه سخن آنکه او بخاطر خداوند زنده بود و برای مخلوق او میزیست .

* * *

باری وی بسال ۱۲۹۲ شمسی در کرمان بدنیا آمد. پدرش مرحوم محمد ناظر مردی پاکدل و نیکوکار بود و ناظرزاده اولین درسهای خداپرستی و مردمی و خیراندیشی را در مکتب پدر آموخت. وی تحصیلات ابتدائی را در دبستان سعادت کرمان شروع کرد و سه سال اول متوسطه را در همان شهر در دبیرستان پهلوی گذراند. سپس به تهران آمد و دوره ادبی دبیرستان دارالفنون را به پایان رسانید. مدتها در پاچنار حجره ای داشت که در آنجا به موازات علوم جدید علوم قدیم و فقه و عربی و فلسفه میاموخت. او در دانشکده حقوق رشته علوم سیاسی را گذراند سپس موفق شد از دانشکده الهیات باخذ درجه لیسانس نائل شود و از دانشسرای عالی لیسانس علوم تربیتی را دریافت دارد. سپس درجه دکتری خود را در رشته ادبیات فارسی اخذ نمود و رساله اش را درباره عماد فقیه بدآوری استادانی چون بدیع الزمان فروزانفر، میرزا عبدالعظیم خان گرگانی و دکتر لطفعلی صورنگراستادان دانشکده ادبیات نگاشت که بادرجه بسیار خوب از تصویب گذشت.

یازده

وی چند سال بعد به پاریس عزیمت نمود و در این مأموریت علمی که از طرف دانشگاه تهران بوی محول شده بود توانست دوره دکترای جامعه شناسی ادیان را نیز در دانشگاه سوربن پاریس به پایان برساند و رساله ممتاز خود را در تحقیق درباره مذهب جعفری زیر نظر پرفسور هانری درش بنگارش بیاورد. دکتر ناظرزاده ضمن دانش اندوزی و تعلیم و تعلم که در تمام ادوار زندگانی خویش از آن فارغ نگشت و هم چنین تحقیق و تتبع در ادبیات و خدمات مطبوعاتی و سرودن اشعار بسیار و تالیفات گوناگون، مشاغل دولتی حساسی نیز برعهده داشت که بطور خلاصه عبارتند از: منشی نخست وزیری، شهرداری کرمان، پیشکاری دارائی کرمان، بازرسی استانداری کرمان، بازرسی وزارت کشور در استان هشتم، معاونت فرمانداری، کفالت استانداری تهران، نمایندگی مجلس شورای ملی در دوره های شانزدهم و هفدهم قانونگزاری.

وی از سال ۱۳۳۵ خدمت و تدریس را دانشگاه تهران بعهده گرفت. ضمناً در سال ۱۳۴۱ با سمت نمایندگی ایران در کنگره موتمراسلامی که در غالب کشورهای اسلامی تشکیل شد عضویت داشت.

دکتر ناظرزاده به مطبوعات و کارهای مربوط به آن علاقه بسیار داشت. از ۱۲ سالگی شعر میسرود که در روزنامه ها و مجلات وقت منتشر میشد. نویسندگی را از روزنامه ایران و شفق سرخ شروع کرد. مدتی معاونت مجله ایران امروز را برعهده داشت در زمانی هم روزنامه شهر آشوب را شخصاً انتشار میداد. چندی نیز سر دبیر مجله سلامت فکر بود. وی تا آخرین روزهای حیات با مطبوعات همکاری داشت و مقالات متعددی در اکثر روزنامه ها و مجلات وزین کشور و برخی از مجلات و روزنامه های خارجی در زمینه های مختلف از وی بچاپ رسیده است. بخصوص مقالات مذهبی او که غالباً "در اعیاد یا ایام سوگواری مینوشت با اقبال مردم روبرو میشد. ضمناً سالها دبیر کمیته سخنرانی و سخنگوی انجمن جهانی قلم بود.

استاد ناظرزاده به شعر و ادبیات علاقه و شوقی آتشین و وصف ناپذیر داشت. گوئی آتش شعر با خوش آمیخته بود. علاوه بر مجموعه مذهبی حاضر، هزاران بیت شعر در زمینه های عرفانی و اجتماعی و فلسفی و تربیتی و عشقی سروده است که همگی پر مغز و دلنشین و حاکی از ظرافت اندیشه و طیران فکر و روان این شاعر فقید می باشد. کلماتش زنده و تشبیهاتش قوی و موثر است. لطف کار استاد این است که به سادگی قادر

دوازده

بود هر نوع احساس و اندیشه را در قالب شعر بیان کند و شنونده را متقاعد و متفکر سازد یا آنکه در قالب کهن شعر میسرود مضامینش نو و امروزیست و مسائلی که در شعرش مطرح میشود با آنکه بسیار استادانه و شیوا بیان شده برای مردم عادی نیز قابل فهم می باشد . قطعه شیوائی که در مرگ گاندی با مطلع زیر سروده است جایزه دولت هند را نصیب او کرد :

هر که از مرگ غم انگیز تو گردید آگاه

گفت لاحول ولاقوه الا بالله

باری وی در انواع شعر از قبیل غزل و قصیده و رباعی و ترجیع بند و غیره صاحب آثاری است . از او قریب به پانزده هزار بیت شعر بجای مانده که قسمتی از آنها مذهبی و باقی در زمینه های دیگر است . وی علاوه بر درخششی که در عرصه شعر داشت نویسنده ای بسیار چیره دست و توانا بود . تالیفات و مقالاتش در زمینه های مختلف ادبی و اجتماعی و تاریخی و سیاسی است وی از مبتکرین نگارش داستانهای تاریخی و اسلامی است . فتح گرگاه ، نفرین صوفی ، نامه ساختگی در زمره مقالات تاریخی و حجربین عدی ، میثم تمار ، ابوذر غفاری از داستانهای اسلامی اوست . مقالات و رساله های متنوع و بسیار او اکثراً "در مطبوعات بچاپ رسیده . گنجینه گفتارهای مذهبی او در رادیو ایران بزودی بصورت کتاب بچاپ خواهد رسید . سایر نوشته ها و تالیفاتش که تاکنون بچاپ رسیده عبارتند از :

آوازه های جوانی ، بخاطر لیلی ، دختر شامگاه ، قهرمانان گیلان ، منظومه آفات قرن ، شام شوم ، رقص با خنجر ، برفراز سیحون ، خون خاکستر (که بصورت پاورقی در مجله تهران مصور بچاپ میرسید) ، شیرزاد یا کرک جاده (در دو جلد) و عصر حافظ .

مقالات مذهبی او در روزنامه ها و گفتارهای رادیو و تلویزیونی او همیشه خواننده و شنونده و تماشاگر بسیار داشت و پیوسته مورد استقبال محافل علم و ادب بود . کسانی که سخنرانیهای او را از رادیو و تلویزیون شنیده اند و هم چنین مستمعینی که شاهد سخنوریهای او در مجامع و محافل ادبی و سیاسی بوده اند بخوبی واقفند که او چه شیرین و بجا و دلنشین سخن میگفت بخصوص بالهجت کرمانی که ناظر زاده همیشه به آن میبایلد ، این سخنان جالبتر مینمود . سرعت انتقال و حضور ذهن و حاضر جوابی او همیشه تحسینی شایسته بدنبال داشت . از میان خاطرات گوناگون زندگانی او تبعیدش به قلعه معروف فلک الافلاک می باشد و ناظر زاده بمناسبت همجواری دو شخصیت مخالف سیاسی با

یکدیگر در آن تبعیدگاه این بیت را سرود که مدت‌ها ورد زبانها بود:

ژندی بنگر گردش دور فلکی را کاورده کنار تو خلیل ملکی را

ناظر زاده در سال ۱۳۲۰ خورشیدی ازدواج نمود همسرش لیسانسیه دانشسرای عالی است که سالها عمر و تلاش خویش را مصوف ارتقاء فرهنگ و تعلیم و تدریس و تربیت نمود است. ثمره این ازدواج ۶ فرزند، سه دختر و سه پسر است که همگی دارای مدارک تحصیلی عالی یا مشغول گذراندن دوره های آن می باشند. استاد فقید سعدی وار سیاحت را دوست میداشت و در طول حیاتش مسافرتهاى متعددى به کشورهای آسیائی و امریکائی و اروپائی و آفریقائی کرد. ولی بنا به گفته خودش با دل و جان به زادگاهش کرمان میرفت و لذت بیشتری از این سفرها می برد. ضمناً "همه ساله روز میلاد حضرت ثامن الائمه به مشهد میرفت و به زیارت حرم مطهر مشرف میشد. و میتوان گفت کمتر سالی شده که او در وطن بود و به این دو جا سر نکشید. دوبار نیز به سفر حج رفت که شعری نیز از رفغان او از این تشریف می باشد. عشق و اخلاص شگرف و بی حد او به خاندان عصمت و طهارت درسینه اش آتشکده ای بود که هرگز خاموش نشد و از شعله هائی از این آتش را در قالب اشعار به جان کاغذ ریخته است. یکی از مهمترین و تلخ ترین وقایع زندگانش ماجرای نابینائی او در دو سال آخر عمر است که نه تنها استاد بلکه جامعه دوستانش را به سختی آزرده. دانشمندی که یکدم از خواندن و نوشتن غافل نمیشد چگونه میتوانست دو موهبت دلخوشی بزرگ زندگانی خود یعنی کتاب و دوستانش را دیگر نبیند. وی سالها به بیماری قند مبتلا بود و در نتیجه به این عارضه دردناک گرفتار آمد و با اینکه در امریکا چشمانش را چند بار جراحی کردند ولی افسوس که هرگز نتوانست بینائی خود را باز یابد و ضایعه ای جبران ناپذیر و ناثر انگیز از این واقعه بوجود آمد بحدیکه هر کس دید و شنید بسختی آزرده گشت. او این جور طبیعت را با ایمان راسخی که داشت پذیرا شد و به نیروی ایمان چون کوه استواری کرد و تا واپسین دم حیات از لطف حق دلسرد نشد و امید از کف نداد. وقتی برای اولین بار خبر نابینائی استاد منتشر شد و بگوش ایران و دوستانش رسید دهها نفر از علاقه مندان اش اعلام کردند که حاضرند چشم خود به او هدیه کند تا بپیوند قرینه بینائی اش را بدست آورد ولی استاد با لطف سخن خود به همه پاسخ داد: من در مقابل این همه الطاف کریمانه شرمندۀ ام، اگر تقدیر چنین است که تا آخر عمر نابینا باشم هرگز حاضر نیستم چشم یک جوان را از او بگیرم و خود بینا شوم این جنایت است و من هرگز مرتکب جنایت نمیشوم. بهر حال ناظر زاده تا واپسین روزهای عمر با آنکه نابینا بود دردانشکده الهیات در جمع دانشجویان

چهارده

به تدریس و سخنوری پرداخت و این ارتباط هرگز بریده نشد .

.... و سرانجام در سپیده دم سومین روز فروردین سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ شمسی) بهنگامی که بانک الله اکبر مودن مردم را به محراب عبادت میخواند دکتر احمد ناظرزاده کرمانی شاعر، نویسنده ، استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران بر اثر سکنه نابهنگام درگذشت و جمع دوستدارانش را عزادار ساخت جنازه وی با شکوه خاصی تشییع و در این بایویه بخاک سپرده شد . مردم حق شناس کرمان و سایر شهرهای ایران مجالس سوگ متعددی برای شادی روح آن فقید سعید بر پا نمودند و یادش را گرامی داشتند .

باید اذعان داشت و اعتراف کرد مردانی نظیر ناظرزاده کم به جهان می آیند .
بندگان پاک خدا در هر عصر از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کنند و ناظرزاده از پاکان عصر خود بود خدای بیامزد .
وی آزمون این جهان را با سربلندی طی کرد و با سرفرازی و رو سپیدی به سوی پروردگار خود شتافت .

امور فرهنگی دانشگاه تهران



دکتر احمد ناظر زاده کرمانی

مناجات - توکل - توسل

از صفحه ۱ الی صفحه ۱۰

مناجات

آگاه توئی زسوز و سازم	ای بنده نواز کار سازم
آه ار نشوی توچاره سازم	من بیکس و بینوا و مسکین
بیچاره از یانیازم	برمن نظری فکن که عمری
باز آ برسوی خویش بازم	پیچم سراگز راه طاعت
شرمنده روزه و نمازم	تنها ز گنه نیم پریشان
جز آنکه دهی تو خود جوازم	چون دم بزنم زپار سائی
الله الله که سرفرازم	گر لطف تو دستگیر گردد
سرمایه جاودان نبازم	دستم تو بگیر تا بغفلت
با حسرت جاودان چه سازم	وراز نظرتو اوفتادم
گر پرده برافکنی ز رازم	رویم سیه است در دو عالم
خوانی بحقیقت از مجازم	امید من آن بود که روزی

ای پیش تو خلق هست عاجز

عجزم بر کس مخواه هرگز

توکل

تکیه دارم بر تو و از مکر دشمن ایمنم
دامنت از دست نگذارم خدایا تا منم
بنده ای ناچیزم اما چون خدای من تویی
حیف باشد پیش گردون سر فرود آوردم
خلق کردی روزیم دادی عزیزم داشتی
شکر یک از صد هزاران نعمت را چون کنم
ای خدای ذوالمن ارپروردگار من تویی
پس چرا منت گذارد دیگری برگردنم؟
بی نیازم کن بلطف خویشتن از این و آن
تا خیال منت دو نان نلرزاند تنم
گر بغیر امیدوارم نا امیدم کن از او
تا بخود آیم دل از عاجز تراز خود برکنم
چون بیک خواری نیرزد هر دو عالم پیش من
بر سرگوی قناعت خوشتر آید مسکنم
برکنارم دار از حب مقام و حرص مال
تا بماند پاک از آلودگی ها دامنم
من که تشخیص زیان و سود خود کمتر دهم
چیست جزی صبری از پیش آمدی آزدنم
لطفها کردی که شکر آن نگفتم ای عجب
وز بلای اندکی بر چرخ بر شد شیونم
عذر می خواهم ز فرمان تو گر غافل شدم
بامن آن کن کز تو شاید ای خدای ذوالمنم
تیرباران حوادث شد هراس انگیز و من
جز توکل بر تو یارب نیست دیگر جوشنم

دستیگرم شو که در پست و بلند زندگی
هر قدم گسترده دامی پیش یا اهریمنم
صبر و تسلیم و رضا را رهبرم کن تادگر
حرص و خودخواهی و سرمستی نگردد رهزمنم
خاطر موری مباد آزرده از دستم ولی
دوست میدارم که باشد بد نهادی دشمنم
هر کجا زخمی است آنجا نرمتر از مرهمم
هر کجا سنگی است آنجا سخت تر از آهنم
چشم عبرت بین عطا فرما که پیش از آزمون
باری از احوال مردم دیده گردد روشنم
هست امیدم که اندر سایه الطاف تو
مذهبیم ایمن بماند از گزند و میهنم

کرمان - آذر ماه سال ۱۳۲۵ شمسی

به چه زبان با خدا سخن گفتم

در طواف کعبه کردم سعی تا یابم صفائی
بنده‌ای حق‌ناشناسم دیدم ارجزحق خدائی
نام الله بر زبانها یادالله نور دلها
دردمندان هر یک از وی در تقاضای دوائی
گشته حیران از شکوه بارگاه کبریائی
ذره سان در کهکشانشان مانده بودم بینوائی
شرم از ناچیزی خود بود در آن بیت حرمت
میهمانی بی سروپا در چنان عالی سرائی!
من بحق لبیک گفتم جای حیرت باشدالحق
پادشاهی چون تو میخواند بمهمانی گدائی
گرچه مهمان ملک^۱ بودیم در ظاهر ولیکن
خود ملک را دیدم آنجا پاسبانی خانه‌پائی
سلطنت برعالم هستی خدا را زبید و بس
هرکه بیند غیر از این دردیداش نبود ضیائی
ای خداوندی که موری ناتوان در پیشگاهت
گاهگاهی حرمتی دارد فزون از پادشاهی
روشنائی بخش چشم را که چون دادی بصیرت
جزندای حق بگوش جان نمی‌آید ندائی
درمنی^۲ دیدم نشانی از قیامت آشکارا
محشری برپا و هرکس در تقلای جزائی^۳
مردمان سرگرم کار خویش بودند و من آنجا
مانده بودم ناشناسی بینوائی مبتلائی

۱- چون سراینده مهمان ملک سعود پادشاه عربستان سعودی بوده است .

معنی جانان بمن روشن شد از آنرو که دیدم
 جان در این بیگانه دنیا چون تو دارداشنائی
 سنگ بر شیطان زدم او خنده ز دبر اشتباهم
 گفت من "جز در دلت" دیگر ندارم هیچ جائی
 غافل از حق تا شوی من در درونت خانه گیرم
 سنگ زن بردیو باطن داری ار خود دست و پائی
 کردگارا، شهریارا، جرم بخشا، بارالها
 خیر محضادانی از من بر نیاید جز خطائی
 تا نباشد در درون نوری کزان روشن شود دل
 تیرگی گردد حجاب خاطر هر پارسائی
 خاطرم را روشنائی بخش از نور ولایت
 ورنه دل را نیست بیمهر علی هرگز جلائی
 ای علی این کعبه باشد مولد پاک تو آری
 لطف حق را با تو نبود ابتدا و انتهای
 خانه زادی در چنین درگاه با فروشکوهی
 باز هم باید بدامان تو زدست و لائی
 قبله دلها توئی . رهبر توئی . مولاتوهستی
 این سعادت بس که ما را چون تو باشد پیشوائی
 دستگیرم شو که مانم ایمن از شیطان و گرنه
 اوزما حج رفتگان ترسی ندارد یا ابائی

نقل از مجله شماره ۹۸۷ تهرانمصور مورخ ۱۳۴۱/۳/۱۱

سال نو مبارک

که آراست گیتی بالله اکبر
بیاد تو با نغمه روح پرور
بآفاق اسلام او سایه گستر
بفتوحی که گردید او را میسر
که دلهای تاریک از آن شد منور
که در جان او بود سوزنده آذر
که جبریل گردید پیغام آور
بنام خدایت بخوان ای پیمبر
بعجزنبی فروزنده اختر
نور دیده شد دفتر کفر یکسر
بشیراست و منذر دلیل است ورهبر
دمادم رسیدی بدان پاک گوهر
کز آن نیک و بد یافت پاداش و کیفر
بتقوی که جان را دهد زیب و زیور
بایمان احمد بتقوای حیدر
علی عارف دین پناه دلاور
ندیدند چون او خدا جوی دیگر
که در جنگ لشکر شکن بود صفدر
باو افتخار پدر بود و شوهر
کسی را بهر فضل با او برابر
وزان باغ دین گشت سبز و معطر
بسوزد دل عارفان تا بمحشر
شب و روز کردی بدرگاه داور
بامرش بمعروف و نهیش بمنکر
بعلمش که آراست گیتی سراسر

خدایا پیانگ رسای پیمبر
به الله الله اودر دل شب
باخلاص خاصی که ازین آن شد
برنجی که بردازی شوکت دین
بتاثیر توحید جانپرو راو
بغار حرا و باندیشه هائی
بآن لحظه پر فیض مبارک
بآن وقت خوش کز سر مهر گفتش
به آن حالت پر خضوع دلارا
بآغاز بعثت که از مقدم آن
بآیات قرآن که هر یک بشرا
بوحی مقدس که از سوی یزدان
بآثار فیاض دین الهی
بایمان که آرامش روح آمد
برمز نبوت برآز ولایت
به سلطان پرهیز کاران عالم
به پرهیزکاری که پرهیزکاران
بنان جوین جهان آشنائی
بزهرا ی اظهر که در زهد و تقوی
بدان حق پرستی که دنیا نبیند
بصبری که از مجتبی دید دوران
بگلگون قبائی که جانیازی او
بدان سجده هائی که سجاده دوران
بتقوی و زهد فراوان باقصر
بدان صدق کاورد صادق بعالم

امام ستمدیده موسی بن جعفر	بالطاف بسیار باب الحوایج
سر دین حق را در خشنده افسر	بجاه و مقام رضا آنکه بودی
جوانی سرافراز گردید و بافر	بجود جواد آن تقی کز کمالش
خداجوی را راهبر بود و یاور	به هادی که در شاهراه هدایت
به عزی که از بهر او شد مقرر	به آوازهء عسگری در فضایل
بدیدار مهدی است اینک مقدر	خدایا بآن انتظاری که ما را
جهانراست از قائم دادگستر	به روزی که فرو شکوه فراوان
شود آدمی را زهر سومیسر	به عهدی که آسایش جاودانی
دل ماکن از نورایمان منور	به نیکان و پاکان فرخنده بخت
بتقوی همی دار ما را مظفر	به سال نو ای عالم آرای بیچون
ببخشا که شرمند گانیم مضطر	اگر کرده ایم از سپاس تو غفلت
به آشفته گهای مارحمت آور	زمادر گذر، بار پروردگارا
مگر هست او را خداوند دیگر؟	کجاینده جز سوی تورو روی آورد
وگرنه بشر را امان نیست از شر	به عین عنایت مگر بنگری تو
تومپسند خود انده ما را از آن در	بجز در گهت نیست دیگر پناهی
کزین موهبت کس ندیده است بهتر	به امید هر کس بدر گاهت آید

مبارک بفرما بما سال نورا

خدایا ببانگ رسای پیمبر (ص)

تهران فروردین ماه سال ۱۳۴۴ شمسی

توسل

اگر دستگیری کند لطف داور
با یمان بیارای جان گرامی
بود دشمنت نفس خود سر از اینرو
منور چو گردد دل از نور ایمان
رضای خدا و پیمبر چه باشد
در آشفته بازار دنیای فانی
بدرگاه داور چورخ بر نهادی
سوی علم و دین روی آور که دانی
بود یازده در ازین در هویدا
بروی من و تودری باز باشد
کدامین در است آن؟ همان قبله جان
الای امید دل دردمندان
خدا را شتابی که هنگام آن شد
صداها زهر سوبلند است لیکن
فرومانده در کار خود خلق عالم
پیشانی از حد گذشته است اینک

دلت گردد از نور ایمان منور
که ایمان بود خوشترین زیب و زیور
با یمان امان یابی از نفس خود سر
بجوئی رضای خدا و پیمبر
جز اخلاص و طاعت بدرگاه داور
تو را دین رها ندزدی و فسونگر
بیاموز اخلاص و طاعت ز حیدر
پیمبر بود شهر علم و علی در
که نزد خدا رهنمایند یکسر
که امید بخش آمد و مؤده آور
امام زمان مهدی پاک گوهر
که بنیان گن ظلمی و دادگستر
جهان بشنود بانگ الله اکبر
ندای تو بر جمله گردد مظفر
جهان را یکی چون تو بایست رهبر
بود باختر سرنوشتش چو خاور

تو عدل خدائی خدا را قیامی

بده نیک و بد را تو پاداش و کیفر

اشعار مربوط به :

حضرت محمد رسول اکرم "ص"

از صفحه ۱۲ الی ۱۴	در میلاد
" ۱۵ "	در بعثت
" ۲۷ "	در منقبت

در میلاد حضرت محمد رسول اکرم (ص)

دل که امروز دگرگونه صفائی دارد
خبر از دعوت فرخنده لقائی دارد
بنده خاص خدا نغمه توحید سرود
گوش کن گوش که جانبخش ندائی دارد
ای بشر خلق نگشتی که به بت سجده کنی
بت شکن باش که این ملک خدائی دارد
بت پرستی مکن و شرک موز و بخود آی
بخدا پشت نکرد آنکه حیائی دارد
چند روزی که تو را مهلت نیکی دادند
بد مکن نیک و بدالبته جزائی دارد
درره دوست فنا شو که خود این اصل بقاست
هر که فانی بره اوست بقائی دارد
ره توحید کسی به زحمدمص شناخت
فرخ آنکس که چو او راهنمائی دارد
دین و اخلاق و جوانمردی و مردمداری
همه آموخت بدان کس که دهائی دارد
خیر محض آمد و آورد کتابی که بشر
بر سر از سایه آن فرهمائی دارد
رنجهای بشری دید و پی درمان گفت
درد شرک است و توحید دوائی دارد
عالم هستی اگر پرتویی از قدرت اوست
هم میندار جزا و حکمروائی دارد
نیکبختی بکسی داده شد از روز نخست
کز توکل بخدا حس رضائی دارد

پاکی نیست و حسن عمل آور که خدای
طاعت از آن نپذیرد که ریائی دارد
علم آن بود که آموخت محمد به بشر
نیست آن علم که ره سوی خطائی دارد
جلوه گر غیر خدا در نظرش هیچ نبود
ننگرد جز حق اگر دیده ضیائی دارد

در میلاد حضرت محمد رسول اکرم (ص)

نابودی کفر شد مسجل	در هفدهم ربیع اول
ای یافته از خدای تایید	ای در یتیم بحرتوحید
خود ملک نبوت مسلم	ای بوده در ابتدای عالم
کردی بخدا تو خلق نزدیک	بالله که در جهان تاریک
از جهل رهانده ای بشر را	بنموده طریق خیر و شر را
پیغمبر پاکدل محمد (ص)	از غیب چو در شهود آمد
از نور جمال او منور	گفتی که شد این جهان سراسر

توحید تو هست عالم آرا

دین تو ز نقصها مبرا

در بعثت پیغمبر اسلام

بخوان ای محمد خدا را خدا را
 خدا را شناسا تو گشتی که اینسان
 زحق خلق بیگانه بودند و گفتی
 جهان داشت بیماری (لالله)
 درخانه حق ندیدیم دیگر
 کمرستی ای رهبر حق پرستان
 طلبکار حق گشتی از جمله عالم
 بجز جلوه حق ندیدی ز هستی
 رخت جلوه گرگشت و چشم نهان بین
 ببالای موزونت آنکوبرد پی
 بزحمت بشر بود از کفر و ایزد
 ز آهنگ توحید، گمراه مردم
 بدی غرقه بحر توحید از اول
 جهان درهم است ای محمد تودانی
 کنون وقت آن شد که بالطف پنهان
 پی سروری هست دین محمد
 هوسباز دنیا پرستان گمراه
 چو گویم باسلام از آنان چه آمد
 فراموش کردیم اگر راه تقوی

که رحمت زهر سوشود آشکارا
 رها کردی از شوق او ما سوئی را
 شناسم من آشنا آشنا را
 ز (الاله) آورده ای خوش دوارا
 کسی کاورد چون تو صدق و صفارا
 شکستی بت و سجده بردی خدارا
 بجستی هم از ابتدا انتهارا
 بجای صدا خود شنیدی ندارا
 عیان دید معنای شمس الضحی را
 نجوید دگر سدره المنتهی را
 برحمت فرستاد آن پیشوا را
 بدیدند در حق رهنما را
 بماهی که آموخت باری شنارا؟
 پسندند برامت هر جفارا
 بگردانی از امت خود بلا را
 دریغاکه شایستگی نیست مارا
 ندانسته معنای الا و لا را
 نگفتن بود خوشتر این ماجرا را
 ببخشا بمابار پروردگارا

بدرگاهت آریم امروز و فردا

شفیعان خود مصطفی مرتضی را

۲۶ رجب سال ۱۲۷۷ قمری مطابق ۱۳۳۶ شمسی

در بعثت پیغمبر اسلام

آنروز که افراشته شد راییت اسلام
میخواست که در هم شکند پایه اجسام
توحید و بشر دوستی آمد همه مقصود
از بعثت فرخنده پیغمبر اسلام
هر کس که خدائی بجز الله شناسد
روزش شود از تیرگی روح همه شام
و آنکودلش از مهر بشر نیست فروزان
با صورت انسان بود و خوی دد و دام
توحید و بشر دوستی آئین خدائست
در معنی این گفته نه شک است و نه ابهام
روزی که "یکی هست خدا" گفت محمد (ص)
آنروز بود خوبترین همه ایام
چون خوبترین روز نباشد که در این روز
پیغمبر اسلام بعالم کند اعلام
کای مردم آزاده بجز حق میپرستید
پیغمبر ما بهتر ازین آرد پیغام؟
او گفت که هستید برادر همه با هم
اسلام بیارید که باشید بهم 'م
هر حکم که پیغمبر اسلام بیاورد
هم مصلحت خاص در آن بینی و هم عام
گردین نبود راحت دل نیست میسر
بیدین بهمه عمر بود در طمع خام
چون زندگی آمیخته با رنج و ملال است
جز نیروی ایمان بچه خاطر شود آرام

هر جا که ندائیت نه آوازه حق است
 گسترده در این راه توان یافت بسی دام
 قرآن بود آن نسخه که باطرب الهی
 روح بشری را کند آسوده ز آلام
 بهتر ز محمد که غم نوع بشر داشت
 خیر البشرش داد از اینروی خرد نام
 ای جان بفدای تو که با دست حقیقت
 برداشتی از چشم بشر پرده اوهام
 تو خیر بشر خواسته‌ای در همه احوال
 آئین تو را پایه جزاین نیست در احکام
 در غارِ خراخلوت پیراسته بودت
 زین خلوت آراسته دادند تو را کام
 آنگاه که جبریل بتعلیم تو آمد
 از شوق تو را لرزه در افتاد بر اندام
 مشمول عنایات از آغاز چو بودی
 با ذکر خدا یافتی آرام سرانجام
 هر راه که رفتی تو همان راه صواب است
 هر نکته که گفتی تو بحق بود و بهنگام
 هر کس که بگفتار و بکردار نکو بود
 گوئی که ز پیغمبر ما داشته الهام
 کام دل مردان خدایاری حق است
 بیگانه ز حق است همه ناخوش و ناکام
 روشنگر عالم بود اسلام چو خورشید
 ایکاش کزان دور شود ابرسیه فام
 این ابرسیه فام بود جهل و خرافات
 کز لطف خداوند شود دور سرانجام

۲۷ رجب سال ۱۳۸۲ قمری

در بعثت رسول اکرم

تا شنوم نام جانفزای محمد
بارخدایا درود چون توفرستی
گرنکند مدح او بشر چه تفاوت
از همه عالم خدای جست و عجب نیست
صاحب خلق عظیم اوست بقرآن
هر که خدا جست هر چه خواست از او شد
خلق بخیلند و بیمروت و بدخوی
دست بدامان اوزن از سراخلاص
خواسته باشی اگر رضای خدا را
بر سر کوی رضا مقیم و گویم
غیر خداوند و اولیای خداوند
سال فزون از هزار و چهارصد و باز
گفت محمد بجز خدا پرستید
روح بشر را کنون شفا نتوان داد
گشت بشر غافل از خدا و از این روی
آدمیان را زرنج و انر هاند
دولت اسلام پایدار بماند
نیست فنا را رهی بسوی حقیقت

میکند از شوق دل هوای محمد ص
ما چه بگوئیم خود سزای محمد ص
مدح محمد کند خدای محمد ص
عالم اگر خلق شد برای محمد ص
بس بود این نکته در صفای محمد ص
عین اجابت بود دعای محمد ص
حاجت خود خواه از عطای محمد ص
تا نگری معنی سخای محمد ص
هست رضای خدا رضای محمد ص
دست من و دامن ولای محمد ص
کس نشناسد دگر بهای محمد ص
هست دل انگیز تر نوای محمد ص
بود بتوحید چون ندای محمد ص
جز بهمان معنوی دواى محمد ص
دور شد از سایه لوائى محمد ص
راهبردیگری سوائى محمد ص
از اثر روح پارسای محمد ص
تا ابد آری بود بقای محمد ص

مدح مرا در فلک فرشته بگوید
تا بزمین گفته ام ثنای محمد ص

مشهد ۲۷ رجب سال ۱۳۸۷ قمری

در بعثت پیغمبر اسلام

ای بتو افراشته رایات دین
نام محمد بزبان تابرنند
هر که فرستد به محمد درود
باز بهشت است همان خلق او
چون بزبان نام تو دانا برد
عقل گواه است که از آسمان
راست به همراه تو علم از یسار
کوکبه موکب تو در فلک
وہ کہ در انگشتی رهبران
راهنمای دو سرا بهر خلق
آنقدر از مهر دلت بود پر
عشق نه تنها بتو آرد پناه
این بشر خاکی دوزخ پسند
نغمه توحید تو چون شد بلند
بعثت فرخنده تو در جهان
هدیه این بعثت قرآن تست
ای بشر تیره دل بت پرست
گر حذرت هست زیچارگی
ما که بخود نام مسلمان نهیم
دیو پسندیم و سرا پا گناه
غافل از اسلام اگر نیستند
خجلت از این بیش که مستی یهود
بود اگر یکدلی و اتفاق
بار خدایا به محمد که هست

وز تو سرافرازی دین مبین
میرسد از سوی خدا آفرین
یافته سهمی ز بهشت برین
نیست بهشتی به از آن نازنین
وصف کند رحمت للعالمین
چون تو عنایت برسد بر زمین
خاست بآوای تو دین از یمین
خادم در بار تو روح الامین
نام تو را خواست خدا برنگین
کیست بسان تو برای متین
کش نبدی جای دگر بهر کین
برقدمت عقل بساید جبین
گشت زالطاف تو جنت گزین
راه بشر برد بحصن حصین
داشت بشر را بسعادت قرین
هدیه نیاورده کسی به از این
دیو تو را بود و بود در کمین
دیو بیهل راه محمد (ص) گزین
دیو گزینیم چرا همنشین
پیش خداوند همه شرمگین
از چه پریشانند چنین مسلمین
رنج رسانند بآنان چنین
داشت اثر به زصف آهنین
دوستیش فخر کهین و مهین

ما همه را با کرم بیدریغ
روشنی دل بده از نور دین

در بعثت رسول اکرم

بعثت پیغمبر اکرم رسید
روز سرافرازی عالم رسید
خلق عظیمی که خدایش ستود
همره پیغمبر معظم رسید
از پی ارشاد بشر آمد او
روح روان جان مجسم رسید
نغمه توحید محمد ص شنو
نغمه چنین گوش بشر کم رسید
از پی آرامش روح بشر
رهبر حقگوی مفخم رسید
گفت خداوند یکی هست و بس
بت شکن و غم خور عالم رسید
مصلح دلسوز سپید و سیاه
راهبرو غم خور عالم رسید
هست خدالم یزل و لایزال
نعمت او بر همه هر دم رسید
ظلم بخود خلق جهان میکنند
زین روش است ارغم و ماتم رسید
صلح و محبت چو بشر پیشه کرد
شادی و عیشش زبی هم رسید
دعوت پیغمبر ما جانفزاست
عید مبارک خوش و خرم رسید

۲۷ رجب سال ۱۳۹۴ قمری مطابق با ۲۹ مرداد

سال ۱۳۵۳ شمسی

در بعثت رسول اکرم

گر سزّ بقا جوئی و سرمایه جاوید
در گوش بشر نغمه توحید فروخواند
گمراه بشر در شب تاریک جهالت
ای فکر بشراز مدد عقل توروش
سعی تو بشر را برهاند از خطر شرک
راهی که نمودی توره خیر و صلاح است
ما در شب تاریک حیاتیم پریشان
اهریمن خود خواهی اگر چیره بگردد
اصلاح نشد آدمی از صنعت مغرب
آسایش دل هست زایمان و دگر هیچ
من راهنمایی چو محمد نشاسم
او گفت زگهواره خود تابلب گور
مقصود وی آن بود که در پرتو دانش
اما چون بایمان نشود علم گروگان
عالم پوشدی عارف حق باش زهر علم
عالم شده مبهوت ز خاصیت اشیاء
اسلام تواند که شود راهبر امروز

آوای محمد شنو و نغمه توحید
شد نغمه توحیدش سرمایه جاوید
او آمد و قرآن را آورد چو خورشید
اسلام تودینی که خردمند پسندید
بهتر ز تو خواند آدمیانرا که بتوحید؟
بیچاره بشر باز کزین راه برگردید
ای نور خدا برکه دگر خواهی تابید؟
دیوی شود انسان که از او باید ترسید
چون غره بصنعت شد و حق را نپرستید
این جاست که دیندار به بیدینان خندید
کو در ره ایمان بشر اینهمه کوشید
فرمان حق است این که همه دانش جوئید
ای مردم سرگشته خدا را بشناسید
نبود عجب اردل سوی آن خوش نگرائید
ورنه ندهد بر شجر علم تو چون بید
عارف همه جانقشی از آثار خدادید
هرچند مسلمانید ایکاش بدانید

دینی نتوان یافت چو اسلام گرانقدر

ایگاش که خود را بسعادت برسانید

در بعثت رسول اکرم

بسرای ای محمد (ص) نعمات آسمانی
نشنیده گوش عالم چو ندای جانفزایت
زخدا بگوی و دینش زجهان بگوی و رازش
بدو دیده خدایین دوجهان چونیک دیدی
نشناخت کس خدا را چو تو و چو عزت تو
تو مبشری بشر را چه بشارتی از این به
همه انبیا چو شاگرد و توا استاد آنان
بجز از خداندیدی زجهان هرآنچه دیدی
شجر نبوت الحق زتواصل ثابت آمد
چو تو رهنمانی بند پس ازین دوچشم عالم
پی صدق مدعایت طلبند از تو معجز
سرخوان رحمت تو بامید جا گرفتم
بنماره هدایت تو مرا و گرنه افتم
تو همان پیمبراستی که علیست جانشینت
هم امیدو هم نویدم زنبوت و امامت

که کنند حق پرستان همه با تو همزبانی
که منادی زمینی بندای آسمانی
زبشر بگوی و حالش تو که واقف از نهانی
نه عجب گرای محمد تورموز هردو دانی
شغوی که پاسخ آید چو خدای خویش خوانی
که زشرک و شرهانندیش چنین به مهربانی
همه را بیان شیوا تو از آن بیان معانی
سزد اینکه عقل گوید بتو رهبر جهانی
گل باغ معرفت را تو همیشه باغبانی
که رسانده ای بشر را بحیات جاودانی
زخدای به زقرآن که بیاورد نشانی
که شنیده ام برفتی برحق بمیهمانی
بدیار گمراهیها شب تار زندگانی
چه پیام بهتر ازین پی عیش و شادمانی
دلم اعتراف دارد بکمال کامرانی

بمبارکی مبعث بود این اشارت من

که مدیح گوی اویم بزبان بیزبانی

در بعثت رسول اکرم

جهانانبینی غمینم از این پس
از آنرو که شد عید مبعث هویدا
از امروز گردید چون صبح روشن
امیر عرب شاه بطحا محمد (ص)
مسلم بدو گشت امر نبوت
فروخواند توحید بریت پرستان
بفرمان ایزد همانا زمبعث
نخستین بتوحید خواندن بشر را
پسرعم او کیست؟ مولى الموالى
اگر بحر در کوزه گنجانده گردد
بنزدیک من کفر باشد که گویم
خرد خندد از جهل آنکس که گوید
که داده است آخر برستم بحاتم

بکامم فرو ریزی ارزهر ارقم
زیمنش شداوضاع عالم منظم
جهانی که می بود چون شام مظلم
رسول گرامی و و خوشور معظم
که می بود از اول هم او را مسلم
که نبود روا دیگر از شرک زد دم
دو بودی مرام رسول مکرم
دوم فاش کردن مقام پسرعم
که تاحشر قدرش بما مانده مبهم
خرد هم توان کرد قدرش مجسم
علی بوده در جنگ مانند رستم
علی در کرم بوده مانند حاتم
شجاعت سخاوت که اوراست باهم

علی نیست غیر از خدا هر چه خواهی

وزین بیش نتوان زد از مدح او دم

در بعثت رسول اکرم

ای لقب خاص تو ختمی مآب
احمدی و با احدی آشنا
تاج نبوت بسرت حق نهاد
پرچم اسلام گرفتی بدست
نصر من الله بگو کاسمان
مبعث فرخنده توگر شده است
هست در آن نکته نغزی که نیست
سیزده ماه رجب تا که شد
شاید از آنروز دل پاک تو
رفت اشارت زخدای و دود
بت شکنی کن که در این شاهراه
اینت پسر عم و وصی بحق
همره تودست خدا گشت و شد
پرسده عالم زبت و بت پرست
تیرگی شرک جهانرا گرفت
روشنی عالم هستی توئی
خیز و بتوحید بخوان خلق را
ور بسر راهت ابوجهل هست
دین تو و معترضش فی المثل
راهبرت خواست خدا تا که خلق
خوشر از آوای توگوش بشر
نغمه توحید تو زیر فلک
گلشن دین شد بتو آراسته
مدح تو آن بود که حق گفته است
بار خدایا بمحمد که هست

پرتو درود است نخستین ثواب
میم تو رمزیست ز فصل الخطاب
تاج شنیدی بسر آفتاب؟
پای ظفر بخش بنه در رکاب
بر سر خصم تو دواند شهاب
نیمه دوم ز رجب انتخاب
فاش مگر پیش دل نکته یاب
از افق کعبه علی چهره تاب
یافت رهائی دگر از التهاب
کای ز تو همواره دعا مستجاب
همقدمت هست بجان بوترباب
خوبتر از این نشود انتصاب
حیله دشمن همه نقش بر آب
کفر رسیده است بحد نصاب
طلعت مهراست چرادرجاب؟
از چه نداری پی بعثت شتاب
ناشنوی از همه سوئی جواب
هم با بود رنگر و رخ متاب
پرتو ماه است و صدای کلاب
باز شناسند خطا از صواب
یاد ندارد سخنی در خطاب
شور بر انگیخته از شیخ و شاب
پایه کفر است زسعیت خراب
شماه از ماحصلش در کتاب
واسطه فیض تو روز حساب

حال که آشفته شده است این جهان وز همه سوخت عیان اضطراب
شامل ما ساز ز لطف قدیم
رحمت دیرینه بجای عقاب

در بعثت رسول اکرم

زآوای دلارای محمد	جهان پرشد زآوای محمد (ص)
جهان شرک از لا بود تاریک	که روشن شد زالای محمد (ص)
کجا خوشتر نوائی گوش بشنید	زآوای دلارای محمد (ص)
همان روزی که گفت الله اکبر	جهان افتاد در پای محمد (ص)
زمین چون لایق شانش نبودی	بدادند آسمان جای محمد (ص)
پسند عقل حکمی را توان یافت	که در برداشت امضای محمد (ص)
عجب نبود که دانایان عالم	بجان هستند جویای محمد (ص)
چو خورشیدی برآمد از دل شب	به بطحا روی زیبای محمد (ص)
ندیده است و نه بیند چشم ایام	در خشانتر زسیمای محمد (ص)
خرد خیرالبشرا و راشناسد	همین بس قدروالای محمد (ص)
خداجوی مسلمان هست سر مست	که نوشیده است صهبای محمد (ص)
بود صهبای او از خم توحید	خوشا عیش گوارای محمد (ص)
پراز تقوا و شکر است و توکل	چه دنیائی است دنیای محمد (ص)
بدو گفتند آخر تا بدانی	شکیباروح افزای محمد (ص)
شفای روح یا طیب الهی	بود قران شیوای محمد (ص)
صفای عالم توحید پیدا است	زاخلاص مصفای محمد (ص)
شناساندش بعالم منصب و جاه	خداوند شناسای محمد (ص)
بتقوی و باخلاق و بتوحید	سراسر سود و سودای محمد (ص)
بشر را خیر محض امروز و فرداست	به از امروز فردای محمد (ص)

سعادت خیز روز بعثت اوست

زآوای دلارای محمد (ص)

در منقبت حضرت محمد (ص)

لولاک لما خلقت الافلاک	ای گفته بوصفت ایزد پاک
ای بنده خاص ایزد پاک	تو جان جهانی ای محمد (ص)
وزنام تو شاد جان غمناک	با یاد تو روح زنده جاوید
باد آمد و آب و آتش و خاک	فرمانبر عزم کبریائیست
و زشوق تو پیرهن بتن چاک	از ذوق تو جان برقص در تن
از وصف تو عاجز آمد ادراک	در مدح تو عقل مانده حیران
مائیم بسان خار و خاشاک	در گلشن دین تو باغبانی
برگی که فتدز ساقه تاک	بخشند مگر بحرمت می
رفته بحریم دوست چالاک	ای برزبر براق چابک
جان همه بسته ای بفتراک	هستی تو حبيب نزد محبوب
در حق من از عنایت امساک	دانم که نمیکنی سرانجام
ما را بشفاعت تو بخشند	
میگویم و نیست از کسم بساک	

اشعار مربوط به :

حضرت امیرالمومنین علی (ع)

از صفحه ۳۱	الی ۵۷	در میلاد
" "	" ۵۸	غدیریه
" "	" ۸۲	در خلافت
" "	" ۸۴	عرض اخلاص
" "	" ۸۷	در منقبت
" "	" ۹۰	در توسل
	۹۱	

در میلاد حضرت علی (ع)

امروز که میلاد شهنشاه جهان است
ای سیزده ماه رجب در تو درخشید
در کعبه گراست رخ آن قبله دلها
ما از تو شناسیم بهر حال خدا را
حاجی بره کعبه و ماسوی تو پویان
تو دست خدائی و خدا از تو جدانیست
قومی بتو عاصی شد و قومیت خدا خواند
از مدح تو درمانده خرد زانکه مقاومت
آنکو به شب از گریه نیا سود شگفتا
تیمار فقیران و یتیمان و اسیران
مهر تو و قهر تو ببازار حقیقت
فهم من و قدر تو ز پستی و بلندی
بسیار عظیم ارچه بود کاهکشان لیک
بانان جوین ساختن ای رهبر آدم
روزی که زو جشت همه جان ها بلب آمد
خلقت چو تو فرزند نپرورد بدامن
تا مکتب ایمان را استاد تو هستی
لبریز گراز شوق دل ماست عجب نیست

چون نام دل انگیز تو ما را بزبان است

تهران - ۱۳ رجب - سال ۱۳۳۵ خورشیدی

در میلاد حضرت علی (ع)

ماه رجب که مطلع خورشید انور است
میلاد با سعادت سلطان اولیاء
ای پادشاه ملک ولایت که قدر تو
مولاتوئی امیر توئی پیشواتوئی
نام مقدس تو چو ورد زبان شود
نشناختند حق تو و شناسند راه حق
آب حیات هر که جز از مهر توبیافت
تازی و زیور تن و جان شد ولای تو
چون کشتی امید بفرقاب رونهد
فیض نهان خویشان از مامکن دریغ
هر نکته‌ای که گفت بمدح توطیع من
خجلت برم چو وصف تو گویم که واقفم
ما خود چگونه مدح تو گوئیم یا علی
تو آفتاب هستی و مادره ، ذره را
امروز مهر و قهر تو شد سهم ما و خصم
دانی بهشت چیست ؟ لقای علی و بس
یاری ز مرتضی طلبای دل که شخصاً و
هیچم امید نیست بطاعات خویشان
مائیم و درگه تو و دانند رهروان
با صدق دم زدم زولای تو یا علی
نام تو بر لب آمد و اینک شگفت نیست
در فقرا گر ز لطف توفیضی شود نصیب

محفل اگر بوجد در آید ز شعر من

حیرت مبر که نام علی روح پرور است

تهران - ۱۳ رجب بهمن ماه سال ۱۳۳۶ شمسی

در میلاد حضرت علی (ع)

شرف از بندگی درگه مولا خیزد
 بنده درگه مولا شو اگر مرد رهی
 هیچ دانی که سعادت چه بود؟ عشق علی
 که خدایا تو بمن بیش سعادت بخشای
 عشق در مکتب مولا اگر آموخت کسی
 بلهوس را خبر از عشق مقدس نبود
 عاشق صادق حق در همه احوال علی است
 گرندا روز قیامت بدهد بار خدای
 عاشقی همت والا طلبد در همه حال
 کیمایی که شنیدی چه بجز عشق علی است؟
 نام مولا چوبلب آوری از شوق و صفا
 عاشق صادق خالق چو علی گربشوی
 تو بخود نامدی این جا که تو را آوردند
 پاسخ این است که دنیا نبود بی صاحب
 جلوه ها کرد و ملک دید ولی عشق نداشت
 عقل و طبعم بهم آمیخته عاشق شده اند
 آفریدند بشر را که ز عشقش خبر است
 بنده آزونیا از چه شود مرد خدای؟
 ای علی عاشق صادق شناسم جز تو
 ما که در دامن تو دست تولا زده ایم

وین چنین سروری از همت والا خیزد
 که سرافرازیت از درگه مولا خیزد
 دلم از شوق کند ناله و بر پا خیزد
 کاین عطائیت کزان خیردو دنیا خیزد
 بانگ تحسین بوی از عالم بالا خیزد
 صدق در عشق هم از روح مصفا خیزد
 عشقی اینگونه مقدس زتولا خیزد
 که هلا عاشق صادق، علی از جا خیزد
 وین نه عزمی است که از طالب دنیا خیزد
 که از آن اینهمه آثار دلارا خیزد
 بهر هردرد از این نام مداوا خیزد
 برکات دو جهان بر تو گوارا خیزد
 عقل اکنون پی پرش بتمنا خیزد
 این چنین خلقتی از خالق یکتا خیزد
 عشق باشد هنری خاص که از ما خیزد
 بشرم عشق بحق از من تنها خیزد
 فهم این نکته هم از مردم دانا خیزد
 کز توکل بخدا راحت دل ها خیزد
 که زهر حالت او پرتو تقوی خیزد

لانگوئیم که از ما همه الا خیزد

تهران - ۱۲ ماه رجب سال ۱۳۳۷ خورشیدی

در میلاد حضرت علی (ع)

سالمی است که من دوختام چشم بملامی
خورشید ولایت بر حجب چهره عیان کرد
ای قبیله دلیها الحق که به بیلارای
هم عشق خیر داد ازین مسئله هم عقل
هر جا که روندنم تو بیخوبیستی آنجا
جلن آوردیم مژده که در جمع احیاست
آنگاه کنم فخر بملام که نباشد
نایم بربان جلری و از شوقی نمائنده است
روشن بلمید است دل امروز که فردا
در راه ولایت شده ام رهرو دانم
اصل شجر خلقتی و نیست هراسی
بالطف تو چون کو هم هر چند که یارم
هر ز آنکه گنبدگارم اندیشه ندانم
یاس از کرم دوست گناه است و مرا نیست
هر کس که مسلمانی شد و شناخت علی را
و آنکو بگست از بیت و با به نفس پیوست
السلام بشمشیر و بتدبیر تو آراست
ما را بولای تو رفاه است اگر خود
رو سوی تو آورد جهان را ندی او را

دلداده شرم من از آن روی که طایم

خوش مدح "علی" ساز کنندگاهم گاهم

آن ماله که هر سال کنند جلوه چو ملامی
خورشید ستابیده چنین خوب بلامی
بهتر ز تو بر قدرت حق نیست گواهی
جز حب تو دیگر نتوان یافت بلامی
چون سالتی آشفته نشینم سر راهی
از عین عنایت بعنت تیر نگاهمی
چون بیند گدائی و بگردار تو شاهمی
در ندیده و در سینه دگر شکمی و آهی
شاید تو شفاعت کنی از نامه سیاهمی
زین ره نتوان یافت بحق بهتر راهمی
در سلیه الت الرحمت پناهت ده گیاهمی
سرگشته بطوقان یلا چون پر کاهمی
آخر بشوم چون نکند هیج گناهمی
آری همه را هست گناه بخش الهی
ببچاره عجب بر سر او رفعت کلاهمی
از چاله بیرون آمد و افتاد بچاهمی
در جنگ چو آیی تو چه حاجت بیلامی
هرگز نیستندی از دهر رفاهمی
گفتی که بود تکیه بدو فکر نیلامی

تهران - سوم دیماه سال ۱۳۳۹ شمسی

در میلاد حضرت علی (ع)

برده از رخ تا علی عاالی اعلا گرفت
 الهی عجب ماله طریزالی رجب در سی زنده
 تا که بیت طلبشکند در کعبه دلیلهای خلق
 آفتاب عالم هستی علی چون شد پدید
 الهی بحق ملحق که عدل مطلق و نور حق
 در دیار عشق چون شاله ولایت بیوندهای
 شوربخت انگس که از حسن ولایت تشبیه
 درس دینداری بگردان خدا آموختی
 کس جهان سطره را نشناخت خود بهتر ز تو
 راستی دنیا بسلان آب در یکتیست شور
 پشت پیا الهی دست حق بر عالم فانی زده
 جعد بیندد دل بدین ویرانه دنیای دین
 بینوای کور دل ان کوسر از رایت بیافت
 آتش عشق خدائی شعله ور در سینه ات
 گریس حالب عبادت خون پلاکت ریختند
 آهده در بیت حرمت رفتی از خانه خدای
 دو دمانت رهنمایان بشر در هر زمان
 چون نباشد پیشوای خلق آن فرزند کو
 الهی علی زهی نیل از آورده ام بر در گهت
 رهنمای شو که ملندم سرگران در کار خویش
 آنکه روشنندال بود با چشم عبرت بین خود
 الهی بدینا گشته مفرور از خدا غافل میلتی
 هر گشتی یابیدی را برگزید از نهی طبع

کعبه زینت یافت خلقت رتبت و الا گرفت
 روشنی چون مهر از آن چهر جهان را گرفت
 کعبه را مولد بحق آن قلیله دلیله گرفت
 روشنائی از فروغ روی او دنیا گرفت
 حقت الین بین کورتو کلردین حق بالا گرفت
 از ولایت قتل لافطاح بیالا گرفت
 نیکیخت آنکس که مهرت در درویش جا گرفت
 دست حق شد هر که از دست تو این صیلا گرفت
 دست حق بلید نقلاب از روی نظریا گرفت
 هر که از آن بیشتر نوشید استمقا گرفت
 جز خدا طبع تو از هر چیز استغنا گرفت
 شاعیلان همت بر جانب عقیبی گرفت
 پادشاه کلمران آن کوتو را مولا گرفت
 اخگری زین آتش آن پیر تو که در سبیل گرفت
 هم تنهال زهدان زین خود مقدس پلا گرفت
 کوکسی کلین رتبه در سرا وندر ضرا گرفت
 علمو عرفان روتق از آن مردم دانا گرفت
 پیورش از ملد روی فرخنده چون زهرا گرفت
 میتوان دستی ازین دلدا نه شیدا گرفت
 هر زمان در خلطرم التدیتهای ملوا گرفت
 پیندها از گردش الین گنبد مینا گرفت
 زندگانی را توان همیلیه با رویا گرفت
 حاصل شیک و بید المیز را فردا گرفت

تکیه کمتر برجھانی کن کہ در طی قرون تاج صدا سکندر و تخت دو صد دارا گرفت
وصف دنیا را علی کرده است پندآموزازاو دوری باید آری از این جادوی رسوا گرفت
مدح مولا را چه گویم با بیان نارسا
قطرہای طبع من از آن بیکران دریا گرفت

تہران - سیزدہم رجب سال ۱۳۸۳ قمری
مطابق با نهم آدر ماہ سال ۱۳۴۲ شمسی

در میلاد حضرت علی (ع)

ای دل بهر دری زچه بیهوده میزنی روکن بدرگهی که در آنجاست ایمنی
از تیرگی چو روی نهادهی بروشنی در سایه ولای علی جای میکنی
نور خدا بسوی خدا راهبر شود
مرد خدا براه خدا ره سپر شود
همچون علی که خلق شد از بهر سروری من هیچکس جوا و شناسم بر هبری
تا دل برد بنغمه، ندای پیمبری آورد مژده ماه رجب مهر حیدری
بت هاشکسته گیر که آن بت شکن رسید
یعنی که خانه زاد خدا بوالحسن رسید
ای اشک شوق پای بچشم بنه که باز جانم ز اشتیاق در آمد با هزار
آمد علی و کعبه از او گشت سر فراز یعنی که کعبه قبله شد از مقدمش بناز
ما رو بسوی قبله عشاق آوریم
قربانی حرم دل مشتاق آوریم
آراستند کعبه که حق جلوه گر شود دلهای عارفان ز حقیقت خبر شود
روشن ره طریقت از آن راهبر شود دنیا بکام مردم صاحب نظر شود
گر کعبه قبله گشت نه کاریست سر سری
روسوی قبله کن که بمقصود رهبری
میخواستم ز وصف علی دم ز نم ولی از این مفصلم نبود بهره مجملی
باید بزرگتر مگر از آسمان دمی تا لب گشاید از پی مدح تو یا علی
من اکتفاء ز وصف با خلاص خود کنم
تا افتخار هر دو جهان خاص خود کنم
از بسکه هر طرف بود از شان تونشان چون ذره خیره مانده ام از نور کهکشان
یک مرد و این همه شرف و عز و قدر و شان و زاعتبار بر سر خورشید زرفشان
تو مظهر خدای جهانی بحق حق
در مرتبت بیردهای از ماسوی سیق
مائیم و افتخار ولای تو یا علی جانها بلب ز شوق لقای تو یا علی

کس نیست دستگیر سوای تو یا: علی شرمندہ ایم پیش خدای تو یا علی

چون خلک راہ را بنظر کیمیا کنی

آخر چه میشود نظری ہم بما کنی

دنیا را ز شرک تباهی گرفته است

دلائل خلق عدل الہی گرفته است

چون صاعقه است برق تمدن برای ما

وا حسرتا ز جهل تمدن تمای ما

مہر صمیم رفت دگر از میان خلق

دوق سلیم رفت دگر از میان خلق

قدر طلا بعصر طلائی شاختند

زین روی سود و مایہ بیگبارد باختند

دانی بر روزگار کہ خود مرد مرد بود

در عشق آسمانی خود فرد فرد بود

غیر از خدا نیست یقین از خدا خواست

جانتہا فدای آنکہ دلش با خدا است راست

تہران - ۱۳ رجب سال ۱۳۳۴ قمری مطابق با

۱۳۷۲ آبان سال ۱۳۴۳ خورشیدی

در میلاد حضرت علی (ع)

توانا علی هست و دانای علی
بیفتیم از پای در هر قدم
همه دره هستیم و الو آفتاب
یکایک ز بیماری چهل خود
بسی جستجو کردم و کس نبود
من و تو فریب جهان خورده ایم
بدو ایمنی جو ز دنیا که بود
یگفتش که یفریب غیر مرا
دل روشن از حق طلب چون کنی
رفر است سوی خدایک رفاست
بتابند منوری که در سینداشت
سوال از نزدیک هر پیاک دل
بجز حق ندید و گفت و خواست
بمان چون ساخت روزی که بود
و بسی و هله بر پیرهن دوخته
رضای خدا چیست در هر چه کرد
چه عمها که خور داز بد روزگار
همان دم که یسگافتش فرق بود
چو شیدای حق بود شود عجب
تیار است جز خانه زهد را
ستایند قدرت کردگار
نه تنها حکمت نظیرش نبود
بل از زیدی از خوف وقت نظار

بگیر از کرم دست ما یا علی
نگیرد اگر دست ما را علی
همه قطره هستیم و دریا علی
شدند در دستند و مسیحا علی
براه خدا رهبر الا علی
مگر آورد رحم بر ما علی
شناسای نیرونگ دنیا علی
که نیکت شناسد همانا علی
شفیع من و تست تنها علی
همان رنگه بودند است پیویا علی
فرورنده ظهور سینا علی
سزاوار تعظیم هر جا علی
چنین کرد بال دوست سودا علی
بیاالم همه حکمرا علی
همی داشت خطلت ز زهر علی
خدا چو بسرا و قرا علی
جگر بر ز خون و شکیبا علی
ستایشگر حق تعالی علی
اگر عالمی کرده شیدا علی
نمیخواست عیش مهنا علی
خداوند گفتار شیوا علی
ندیده است در جنگ همتا علی
همان مقدر بی محابا علی

عجب نیست با این صفاتش که هست	براهل دانش معما علی
خدا خواست چون عز او پایدار	عزیز است این جا و آنجا علی
خدایا بدان بانگ تقوی و زهد	که افکند در آسمانها علی
با خلاص خاصی که از یمن آن	رسانده است تا عرش آوا علی
شب جشن میلاد فرخنده اش	که کرده است عالم مصفا علی
مکن کوته از دامنش دست ما	که باشیم هر دو سرا با علی

برآریم امروز دست دعا

که گیرد زما دست فردا علی

تهران ۱۲ رجب سال ۱۳۸۵ قمری

مطابق با ۱۵ آبانماه ۱۳۴۶ شمسی

در میلاد حضرت علی (ع)

چه عجب‌گر در و دیوار در آمد بطرب
 بشهود آمده خورشید ولایت از غیب
 زینت عالم هستی علی از خانه حق
 کیست بهتر زعلی راهبر حق طلبان؟
 شیوه حق طلبی از علی آموخته‌اند
 او شناسای ره حق و حقیقت آمد
 آن چنان بر سر دنیا طلبی پای نهاد
 جاودانی شدن اندیشه عاقل باشد
 و ربود غافل از احوال دل خویش بشر
 جامه کهنه و نان جو و رنگ فقرا
 ادب بندگیش بود بتقوا که خدای
 رایت فخر برافراشت بمیدان شرف
 مادرش فاطمه بنت اسد نیک نژاد
 وه که در راه خدا بیم بخود راه نداد
 نفس راکشت و باحیای حقیقت پرداخت
 عین عدل است اگر تیغ برآرد زنیام
 حامی مردم مظلوم و عدالت‌پرور

مژده این است که شد سیزده ماه رجب
 گریه قصاید از این مژده جهان نیست عجب
 مهرسان سر زد و آراست دل اهل طلب
 رهروی گریه حق، زعلی راه طلب
 بندگانی که بود یاورشان رحمت رب
 پیشوا هست و خداداده بدو این منصب
 که شد آراسته تا حشر بدو این مکتب
 که رسیده است بدین مرحله بی رنج و تعب
 بینوائی است که در جهل برد روز شب
 بهره ای بود پسندیده سلطان عرب
 خواست او را که بود خاص بتقوا و ادب
 علی عالی اعلی به نسب هم به حسب
 پدر اوست ابوطالب فرخنده نسب
 اسدالله علی راست از این روی لقب
 فخر او نیست همین کشتن عمر و مرحب
 محض حق است رودگر سخن او را بر لب
 کس نرانده است در این راه به از او مرکب

کعبه را مولد او خواست خداوند چرا

تا باو روی نهد عارف و عارف مشرب

تهران - ۱۱ ماه رجب سال ۱۳۸۶ قمری
 مطابق با ۱۲ مهر ماه سال ۱۳۴۷ شمسی

در میلاد حضرت علی (ع)

سیزده ماده رجب آمده است
 منکه طلبکار طرب پیونده ام
 آمدی ای ماه دلارای من
 کعبه در این روز شد آراسته
 مولد شاهنشهر دوسرای
 ای رقم قرخ پیرو دگار
 ای علی عالی فرخنده پی
 مظهر الله پرستی توئی
 عشق تو روشنگر دلها بود
 نیست ز مهر تو کسی بی نیاز
 ما که بدرگاه تو باز آمدیم
 منکه شبردم یصفیات تو راه
 مدح تو بسیار سرودم ولی
 گرچه بسی درسخن سفته ام
 بسته بروی خردم این دراست
 این قدرم بس که من دل مرا
 فتره ناچیزم و تو آفتاب
 گمشده گاترا چوتوئی دستگیر
 زنده دل ما بولای علی است
 مدح علی پیش خدا خود دعاست

روز شرف ماه طرب آمده است
 منتظر ماه رجب پیونده ام
 سیزده است عید طرب زای من
 حرمت این ماه خدا خواسته
 بی تو قات حق و نور خدای
 آینه دار رخ پیرو دگار
 راه تو شد یا قدم صدق طی
 تاج سرعالم هستی توئی
 مایه امید دل ما بود
 هر گرهی را کنی از لطف یاز
 راستی از روی نیاز آمدیم
 از چه کنم دفتر و دیوان سیاه
 از تو مرا شرم بود یا علی
 درخور تو کی سختی گفتم؟
 تو دیگر و گفته من دیگر است
 زر شده ای مهر توام کی یا
 جان و دل از مهر تو در التهاب
 دل شدم دست مرا هم بگیر
 جز بولایش دلم آرام نیست
 چونکه دعا نزد علی التجاست

ورد من این است ز روشندلی

دست من و دامن تو یا علی

تهران - ۱۳ رجب سال ۱۳۸۷ قمری

۱۳۴۸ شمسی

در میلاد حضرت علی (ع)

سعادتتی است که روی من و تو سوی علی است
دلی که هست خدا جو در آرزوی علی است
دل من و تو نه تنها صفا ز مهرش یافت
صفای عالم هستی ز نور روی علی است
اگر چه نامه سیاهیم تا امید میاش
چرا که مایه امید آبروی علی است
بهشت را به نجف دیده ام در این دنیا
چه خوب یافتیم آری بهشت کوی علی است
رجب مرجب از آن خوانده شد که در این ماه
به هر کجا که نهی روی گفتگوی علی است
علی بیخانه حق چون کشود از اول چشم
تجلی حق از این روی روی علی است
بصدق دست یدامان اوین چون من
که دستگیری از پاقتاده خوی علی است
علی است زنده جاوید حاجت از او خواه
زمانه در غم چوگان حکم کوی علی است
علی جدا ز خدا نیست زین سبب همه وقت
خدای جست هر آنکو بجستجوی علی است
بیا بمحفل زندان پاکیز امشب
ببین چگونه بهر گوشه های هوی علی است
اگر رشوق کند هر کسی گریبان چاک
عجب مدار که این سرخوشی بیوی علی است
همین نه دست یدامانی آشنایانند
بسا غریب پریشان تار موی علی است

بنوش باده ز جام ولایت از سر شوق

عصاره خم توحید در سبوی علی است

من و تو مفتخر از دوستی و با انصاف

بفضل او کند اقرار اگر عدوی علی است

تهران - دهم ماه رجب سال ۱۳۸۸ قمری

با اول مهر ماه ۱۳۴۸ خورشیدی

در میلاد حضرت علی (ع)

ای علی ای که هر زمان دل کندم هوای تو
 میرسدم بگوش جان از همه سونوای تو
 ماه رجب رسید و من بی خبرم ز خویشتن
 هرچه رود به لب سخن هست همه شنای تو
 گر بپذیری از کرم خوش بود این معاملت
 مهر تواز برای من مدح من از برای تو
 نام تو دنی را بود یاد تو جانفزای بود
 مونس قلب ما بود ای دل و جان فدای تو
 از غم و رنج زندگی خسته ام ای طبیب جان
 شاید اگر شفا دهد درد مرا دوی تو
 عاقبتش به خیر شد هر که بدست لطف تو
 نسخه عافیت گرفت از قبل شفای تو
 من به که روی آورم گرتو برانیم ز خود
 هر که شد آشنای تو رو به که آورد دگر؟
 از سر کوی مردمی پای برون نمی نهم
 دست بدامنست زدم تا چه کند سخای تو
 نه رفیبکار و من غره چود یگران بدو
 دست من و ولای تو تا نفتاده ام ز پا
 چون نگرم به حال خود مضطرب از مال خود
 از خودم این سوال خود کای شده گم دعای تو
 ایستی و کجاستی؟ آمده ای برای چه؟
 چون بروی کجا روی؟ آه ز ماجرای تو
 عمر عزیز باختی نیک و بدی شناختی
 توشه خود چه ساختی؟ در خور آن سرای تو

دور شباب شد چو علی	شباب فرا رسد ز بی
بین حیات و مرگ ما	یک نفسی است فاصله
می زده ای ز دست دل	یک گره پای بست دل
حال تنباه کرده ای	روز سیاه کرده ای
	بسکه گناه کرده ای
* * *	
چون گذرد غم زحد	عشق بیداد من رسد
گر تو محب حیدری	از چیه غم سرا آوری
خیز و بزن چنین شبی	دست به دامن علی
ای علی ای تو را خدا	خواسته به زما سوئی
هر دمی از ره می خورد	رشته گلر من گره
آینه دل مرا	با نظری جلایده
راه نجات راه تو	لشکر حق سپاه تو
	ما همه در پناه تو
	شان تو را کجا بشور
	قدر تو را خدای تو
	دانند و مطلقای تو

در میلاد حضرت علی (ع)

سینزده ماه رجب یا علی	وقت نشاط است و طرب یا علی
هست در این روز مراسلاتها	نظم تو یا شوق بلب یا علی
محفل عشاق تو یا شعر من	بود پیران شوق و شغف یا علی
نیستیم الملال در آن بزمها	دستخوش تالیم و تب یا علی
شادی میلاد تو هر جا و من	غمزده در رنج و تعب یا علی
چونکه نیلزم شده از صدیرون	میروم از بیاد ادب یا علی
عیدی من گرندهی بیدریغ	از گرمی هست عجب یا علی
خواست خداوندش را سرفراز	هم بحسب هم به نسب یا علی
مایه فخر پیشری جالودان	وز تو سرافراز عرب یا علی
سایه مهر تو بود آفتاب	مهر درخشنده شب یا علی
و اتق السرائری و پیغمبرت	داده در علم لقب یا علی
تا که برآید همه حاجات من	واسطه ام شو تو برب یا علی
لطف مسبب اگر آغاز شد	خود بود آن حال سبب یا علی

از در تو من تروم تا امید

سینزده ماه رجب یا علی

یلاریس - ۱۱۳۳ رجب سال ۱۱۳۹۵ قمری مطابق

یا ۳۴ شهریور سال ۱۱۳۴۹۹ شمسی

در میلاد حضرت علی (ع)

هیچ دانی که چه باشد اکسیر؟
 بشنیدی و بخواندی بسیار
 مس اگر زر بشود قیمتی است
 کرده ام فکر در این باره بسی
 سر زر گشتن مس آخر چیست؟
 چیست اکسیر بدین شهرت تام
 دل ما مس بود و مهر علی
 گراثر کرد سخن در دل تو
 گرتوخواهی که باکسیر رسی
 یا علی دست بدامان توئیم
 دل ما تیره و مهر تو چو مهر
 جزولای تو که خواهد کردن
 روشنائی ده دلها هستی
 سیرها کردم و دیدم همه جا
 تو شناسای جهان بودی وبس
 همه خوردند فریب دنیا
 نقش جاوید همان پند تو بود
 گرچه مغرور به عقلند ولی
 جز کسانی که بنور ایمان
 شاهرها هست ولایت که در آن
 راه مولاره حق است ای دل
 من بشیرم به محبان علی
 و در دلی بیخبر از مهر علی است
 چون شوی بیخبر از مهر کسی
 هرگاه هست علی حق آنجاست

چیست او را بحقیقت تاثیر؟
 که کند مس زر خالص اکسیر
 ورنه بیقدر متاعی است حقیر
 شد بچشم خردم این تصویر
 بشنو این نکته و دل دار دلیر
 بشناسش که دلت باد بصیر
 هست اکسیر گرانقدر شهیر
 از دل پاک برآور تکبیر
 برو و دامنش از صدق بگیر
 که امیری و بصیری و نصیر
 در شب تیره توئی بدر منیر
 دل ویرانه ما را تعمیر؟
 گردد از مهر تو رخشنده ضمیر
 حرص دنیا همه را کرده اسیر
 پیش تو در نگرشش تزویر
 هیچکس جز تو نکردش تحقیر
 (که بترسید ز جادوگریبر)
 در حقیقت همه خلقند صغیر
 سرفرازند و خدا جوی و کبیر
 آدمی راست مجال تغیر
 رو بدین ره نه و تغیر پذیر
 آفرین بردم گیرای بشیر
 من مبدل شوم او را به ندیر
 که ندارد بجهان شبه و نظیر
 تاب از این بیش ندارد تقریر

رجب از مقدم او فرخنده است
پدرش طالب حق در همه عمر
مادرش فاطمه بنت اسد است
ای علی ای که بیانی نبود
از خداوند توانا خواهیم
که در این ماه بود خیر کثیر
فارغ از تهمت بدخواه شریر
دختر شیر نژاید جز شیر
تا کند جاه و مقامت تفسیر
که کند با کرم خود تقدیر

که همه رهرو راه تو شویم

ره شناسی تو مولا و امیر

تهران - یازدهم رجب سال ۱۳۹۱ هجری قمری

در میلاد حضرت علی (ع)

شاه جهان جان جهان بوالحسن
دست خدا مظهر حق اصل حق
تاج شرف بر سر عالم نهاد
آمد و عالم شد از او سرفراز
غیر خدا هیچ ندید و نخواست
معنی انسان خدا دوست اوست
آنکه بود مدعی عشق حق
خلق بسی دم زخدا میزنند
ای علی از عشق تو نبود عجب
در شب میلاد تو در غرب و شرق
چیست ولای تو و دلهای ما
گر تو شناسای علی گشته‌ای
ماه رجب آمد و دور از همه
کاش چو هر سال دگر بودمی
نفس پرستی همه شد پیشه ات
در دل خود بتکده‌ای ساختیم
از علی آموزره و رسم عشق
شاه ولایت علی مرتضی
در همه جابوده مرا دستگیر
خوانمش از این سر دنیا و او
ای که بفرمان خدا آمدت
بیکس و بیمارم و بیخانمان
جان تو پیوسته بذات خداست
هر که شد از لطف خدا نا امید

بر ابدیت زازل تکیه زن
فیض ازل لطف ابد بوالحسن
تا که در این مرحله شد گامزن
کیست جز او نفس کش بت شکن
کرد فراموش همه خویشتن
وان دگران لاف زنان مرد وزن
یاد کجا آورد از جان و تن
تا چه بود معنی این دم زدن
مرده بتن گر بدراند کفن
بسته مماناد بمحدث دهن
باد بهاری که وزد بر چمن
حب جهانت نشود راهزن
کرده دلم سخت هوای وطن
مدح علی گوی بهر انجمن
غافلی از بندگی ذوالمنن
نفس بداندیش در آن چون و ثن
اوزازل آمده استاد من
لطف الهی بسر و علن
حامی از او به نتوان یافتن
میرسد البته بفریاد من
گردن ایام بزیورسن
یک نظر از لطف بسویم فکن
حاجت خود گفتم و کوتاه سخن
معنی آن نیست بجز سوءظن

امریکا - ۱۱ اوت سال ۷۳

در میلاد حضرت علی (ع)

از برای شیعیان پاکدل	هیچ ماهی چون رجب فرخنده نیست
چون فرازآید در این مه سیزده	تابش نور روا نبخش علی است
عشق می پرسد ز عقل دیر فهم	هیچ میدانی که این مولود کیست ؟
بت شکن عدل مجسم شاه دین	یک نفس بی یاد حق هرگز نیست
حق طلب یعنی شناسای علی	هر که شد بیگانه دل براو گریست
یا علی عید سعید مولدت	دوستانرا روز فتح و ایمنی است

مايه اميد من عیدی تست
عیدی من خودتو میدانی که چیست

شیکاگو - روز جمعه سیزدهم رجب سال ۱۳۹۴ هجری
برابر یازدهم مرداد ماه سال ۱۳۵۳ شمسی

در میلاد حضرت علی (ع)

هست فرخنده و پرفیض عجب ماه رجب
سیزده سعد بود در رجب از یمن علی
اثر مقدم مولا است که بر ما همگی
طرب افزا بود از مقدم مولا عالم
نفس را گشت و ستایشگر او گشت خرد
هیچ دانی که بود عرش کجا من دانم
فخر پیدا شود از چاکری آل علی
یا علی مدتی از یاد برفتم شاید
میرسد سیزده ماه رجب تا بدهی

مقدم شاه عجم آمد و سلطان عرب،
خوش مبارک بود این سیزده ماه رجا
در رجب فیض فراز آید و امید طر
عالم هستی از او یافت شرف ماه رجا
ورنه بد سهل بر او کشتن عمرو و مروح
آن علی هست و نماز شب و ذکر یار،
خوش بحال تو گرت داده شده است این منص
که زید عهدی ایام به تاب هستم و ت
تو شفائی که رسیده است مرا جان برل

دست در دامن مولا زدم و میدانم

که درخشنده تراز روز شود بر من شب

شیکاگو - سیزدهم ماه رجب سال ۱۳۹۴ هجر

مطابق با یازدهم مرداد ماه سال ۱۳۵۳ شم

در میلاد حضرت علی (ع)

چه فرخنده ماهیست ماه رجب
 ندیدم مبارکتر از سیزده
 ز غیب آمد امروز حق در شهود
 چو بنشست بر جای خود حق بحق
 ندا آمد از آسمان بر زمین
 علی هست جان جهان بی گمان
 نسب مایه فخر کمتر شناس
 مجرد چو خورشید بود از نخست
 اگر ناکسی در کنار علی است
 وصی پیمبر جز او کس مـدان
 در خانه حق علی وار باش
 دو دست من و دامن پاک او
 دو چشم بیادش پر از اشک شوق
 شوم مست چون نام او بشنوم
 عجب نیست گر هست میخواره‌ای
 اگر مستحب است مدح علی
 با خلاص من بین که باور کنی
 بمدح علی شـعرم ارنار ساست

ز مولود او عالمی در عجب
 که هر سال همراه دارد رجب
 که شد مولدش خانه خاص رب
 ز هر سوی برخاست شور و شـعف
 که گاه نشاط است و وقت طرب
 بدو از چه تنها ببالد عرب
 علی گفت خیزد شرف از ادب
 رقیبانش از جاهلی ذو ذنب
 کنار محمد بود بولهب
 خدا منتخب بود و او منتخب
 که یابی طرب هر چه بینی تعب
 زبان من و مدح او روز و شب
 روانم ز مهرش پراز تاب و تب
 شود جانم از عشق او ملتهب
 فرحناک از یاد آب عنـب
 مرا واجب آمد چنین مستحب
 نباشد سخن با اثر بی سبب
 ولی کوتهم نیست دست طلب

علی را خدا خوش ستوده است و بس

پس این به که ما بسته داریم لب

در میلاد حضرت علی (ع)

خانه‌ای ساخت بفرمان خدا ابراهیم
 ای خلیل ایکه خداوند جلیلست بستود
 خانه‌ای ساخته‌ای کز همه سویش درگوش
 خانه‌ای ساخته‌ای کز همه جا حق جویان
 گر چنین خانه خدا خاص بخودگردانید
 سبب این بود که حق خواست در این خانه پاک
 بنده خاص علی بود که در ماه رجب
 خانه زادی شناسم ز خدا غیر علی
 شادری، شاد که این ماه بود ماه رجب
 آفتابی است در این ماه درخشنده که چرخ
 در علی هست صفائی که خداداندوبس
 جنگ رابسته کمر، هیبت او عالم سوز
 راه حق است همانراه که بسپرد علی
 آنکه بانان جویین ساخته بودی ز جهان
 شناسیم کسی را که شناسد چون وی
 دل به شیرینی او مرد خردمند نبست
 معرفت خواه و ادب جوی و محبت آموز

یافت بناء خلیل از بردار لقیب
 آفرین بر تو ازین خانه پر شور و طرب
 بانگ تو حیدر سد ازلب هر خشت و خشب
 حلقه جنبان در آن شده با دست طلب
 عشق فریاد برآورد که سبب داشت سبب
 بنده‌ای خاص شود هم بحسب هم به نسب
 زاد از مادر و آراست بدو خانه رب
 سرفراز است علی هم به نسب هم بحسب
 شادی کون و مکان نیست در این ماه عجب
 سرفرود آورد از شوق بخورشید رجب
 چه مدیح آورد این شاعر دلداده بلب
 بدعا خسته جگر پیش خدادار دل شب
 گرچه این راه سراسر همه رنج است و تعب
 آدم آموختی ایکاش از او رسم ادب
 کاین جهان هست در آمیخته باز هر رطب
 که بتلخی کشد آخر همه از محنت تب
 نه زر و جاه که دارد اثر آب عنب

جز ولای علی ایدل ز جهان هیچ مخراه

ما و مهر علی آنشاه عجم ماه عرب

در میلاد حضرت علی (ع)

خوش آمد و شد دل همه شاد	ماه رجب خجسته بنیاد
در سیزدهش نقاب بگشاد	و آن ماه چهارده زرخسار
فرزندی را بمادری داد	در خانه خویشتن خداوند
او را بسرای خود فرستاد	وز جمله خلق برگزیدش
کان مهر بکعبه از مهی زاد	شاید که در این اشارتی بود
ای خانه حق همیشه آباد	یعنی که علیست خانه زادم
عشق آمد و رفت عظم از یاد	بر من بخدا ببخش امشب
این لریزه زشوق بر تن افتاد	چون نام علیست ورد محفل
بگذار برآوریم فریاد	خود داریم از نشاط تا چند
ای در تو پدید جمع اضداد	ای راهبر خدا پرستان
در معرکه سخت تر ز پولاد	چون موم دلت میان محراب
خاک آید و آب و آتش و باد	فرمانبر عزم کبریائیست
شاگرد بدند نزد استاد	پیش تو پیمران مرسل
مهرت بدلش خدای بنهاد	چون خواست به بنده ای ببخشد
ای حب تو رحمت خداداد	دست من و دامن ولایت
نومیدی هیچکس مبیناد	مائیم و امید و از در تو
وز هر دو جهان شدیم آزاد	سر بر خط بندگی نهادیم
تا هست ز بعد تیر مرداد	تا بهمن آید از پی دی

نام تو بلندتر در آفاق

مداح تو سرفراز تر باد

در میلاد حضرت علی (ع)

هست فرخنده عجب ماه دلارای رجب	کاینهمه فیض از این ماه بیک جاخیزد
هم در این ماه پیمبر به بشارت برخاست	تا از او نغمه توحید به بطحا خیزد
دوام دگر این ماه پدیدار شدند	که بفرمانبری هر دو مسیحا خیزد
ای علی ای تو شهنشاه مبارک مقدم	شادی مولدت از کعبه بس آوا خیزد
هر کجای نام همایون تو آید بر لب	نال از سینه دل داده شیدا خیزد
ما چه دانیم مقام تو که وصف گوئیم	قطره دانست که آیا چه زد ریا خیزد؟
هر صفت کز تو شنیدیم معنائی بود	که از آن نیز دو صد گونه معما خیزد

اینقدر هست که از یاد توای نور خدای

طبع شیدای مرا نکته شیوا خیزد

در میلاد حضرت علی (ع)

چون سیزده ماه رجب رخ بنماید	اندوه نهان گردد و شادی زدر آید
خوش آمدی ای روز طرب خیزدل انگیز	تا طبع گهر ریز من از شوق سراپید
آن نغمه امید که گربشنوی از دوست	زنگ غمت از آینه دل بزد اید
ماهم ولای علی امروز که فردا	رضوان نتواند در جنت نگشاید
در نام دلارای علی خود اثری هست	کاندوه زدل کاهد و شادی بفزاید
و طبع سخنور زنداز مدح علی دم	هوش از سریان طریقت بر باید
اما که تواند که کند مدحش آغاز	گستاخ بود ذره که خورشید ستاید
در وصف علی شوق گر آرام پذیرد	یک نکته توان گفت و دگر هیچ نشاید

آئینه اسرار خدا ذات علی بود

تا باشد و بوده است خرد مات علی بود

غدیریه

آیت عظمای حق ولیّ معظم
بر همه پاکان بعلم و زهد مقدم
یافته زواعتبار عیسی مریم
چشم پر از اشک شوق گردد دردم
آیت رحمت علی اعظم و اکرم
هر چه بگویند بیشتر بود آن کم
فهم بوصف تو بینوا شد و ابکم
پایه ایمان بضرب تیغ تو محکم
لشکر دین را تو برافراشته پرچم
یک شر از خشم تو عذاب جهنم
خواهد اگر شد بچشم خلق مجسم
از چه نباشیم شاد و سرخوش و خرم
ساقی زیبا خوش است و همدم و محرم
خیزو کن اسباب عیش جمله فراهم
میزنم امروز با تو رطل دمادم
شادمانی و یاد ناوری از غم
من زنم از ماجرای عید کنون دم
قافله سالاران نبی مکرم
ختم سخن گفت با پیمبر خاتم
تاکه حقیقت شود بخلق مسلم
یعنی کرد آشکار قدر پسر عم
راهنما سوی حق بعالم و آدم
نیست کسش دستگیر در همه عالم

شاه ولایت علی افضل و اعظم
بر همه نیکان بقدر و مرتبه اولی
کرده باو افتخار موسی عمران
نام همایون او بگوش چو آید
سایه حق آفتاب دین شه لولاک
ای شه عرش آشیان که مدح صفات
عقل زد رک تو عاجز آید و حیران
خانه کفر از شرار قهر تو ویران
دشمن حق را تو در شکسته بهم پشت
یک اثر از مهر تو طرایف جنّت
مظهري الاعلی نجوید خالق
چون بولایش سپرده ایم همه دل
خاصه که امروز روز عید غدیر است
عید غدیر آمدای نگار پریرو
منکه ز می خوردنم همیشه ابا بود
شادی عید غدیر به که بهر حال
تاکه شود شادمانی همه افزون
قافله ای رهسپار بود بهامون
جبریل آمد ز پیشگاه خداوند
قافله از رفتن ایستاد و پیمبر
بر همه بنمود فاش راز خدائی
کز همه عالم کسی بغیر علی نیست
هر که برون پانهد ز ملک ولایش

درگاه او قبله گاه پاکدلال است اهل دل آنجا زدند خیمه دین هم
پیرو او چون شدی بصدق و ارادت دینی و عقبات گشت هردو منظم
ما نتوانیم گفت مدح علی را
کو همه یم آمد ما ست و ما همه شبنم

تهران- ۱۳ آذر ماه سال ۱۳۲۳ شمسی

غدیریہ

وقت طرب آمد و روز سرور	چشم بد از روی محبان بدور
جشن شهنشاهی مولا رسید	وقت طرب آمد و روز سرور
مطرب خوش نغمه ز راه حجاز	باز فکن در سر عشاق شور
قافله سالار عرب می‌رسد	از پی تعین حدود و ثغور
چون نکند سر خدا آشکار	چند بماند نبی آخر صبور
در سفر حج همه چون یافتند	نیک و بد قوم بیک جا حضور
گفت پیمبر بندای بلند	ما همه جسمیم و علی هست نور
هر که منم سرور مولای او	از همه خلق اثاث و ذکور
سرور و مولای وی آمد علی	امر خدا یافته اینسان صدور

حب علی گر نبود هیچ نیست

حاصل طاعات سنین و شهور

تهران - ۱۴ تیر ماه مطابق با ۱۷ دیحجه

سال ۱۳۷۷ شمسی

غذیریه

فرخنده کن فرجام ما از باده پر کن جام ما	ساقی بیا ساقی بیا غافل زمستی مانده ایم
	با عقل وسواسی فزود اندیشه های خام ما
در پرده اوهام ما گردد طبیعت رام ما	صدنقش باطل جلوه گر روشن ضمیری کو؟ کزو
	سوی علی امشب کسی آیا برد پیغام ما؟
تا وارهم از غافلی با ما کرم کن یا علی	کای شاه مردان همتی عجز و نیاز ما ببین
	دانیم پیغمبر چرا روز غدیر خم تورا
ختم است دیگر ما چرا باید که بی چون و چرا	بنمود و گفت ای مردمان هر کس که مولایش منم
	مولای خود داند علی در این سرا و آن سرا
دست خدا شد رهبر در آستان حق در آ	تا لطف حق کامل شود ای دست حق از آستین
	زیرا که دل برداشتن از حق بود سنگین دلی
لطفی ندارد یا علی دست من و دامان تو	اسلام بی حُب و لی ای پیشوای عارفان
	مشکن دلم نشکسته ام تا بوده ام پیمان تو
من ریزه خوار خوان تو	خوان کرم گسترده ای

بخشد فیض بیکران	بر کمترین مهمان تو
کو تکیه گاه دیگری ؟	چون ما نباشیم ای علی
آرامش جان یافتیم	از جان و دل خواهان تو؟
در تنگنای زندگی	امیدواران توایم
نگذارش تا بگذرد	اینجا و آنجا یا علی
الا کسی کو چون علی	آز و نیاز آدمی
در راه حق از مرگ هم	بر شاهراه مردمی
عشق خدا را مدعی	دلها کند خون لاجرم
گر چشم حق بین باشد	اندوه بیشی و کمی
نبود عجب گر معترف	تسلیم شد وز مسلمی
آیات حق از هر طرف	دارد نشاط خرمی
حق دارم ارا از حق جدا	ز آن رو که خود خواهی بود
آمد دلیل حق تو	در کوی حق نا محرمی
الحق بحق ملحق توئی	بسیار می بینی ولی
زیرا که فرد کاملی	عاشق نبینی جز علی
راه کمال اربابلی	ای شاهد وصلت بحق
در عشق او پروانه ام	هر وصله پیراهنت
	بر فضل آمد دشمنت
	مجموع در پیرامنت
	آماده از بهر خدا
	در راه حق جان و تنت
	هرگز نمیدانم منت
	حق جستن و حق گفتنت
	ای دل مددخواه از علی
	پروانه ای دیوانه ام

گر بیدلم عییم مکن دل داده جانانه ام	در جمع عشاق علی عید غدیر خم بود
جانباز تر پروانه‌ام من مست آن پیمانه‌ام	در زیر بار لطف او خم بود دائم شانهم
و از اوست آب و دانه‌ام باری امید و خوشدلی	مرغ بهشت معرفت از دست بگذارم چرا
کز حق ندیدش کس جدا از ما مکن قطع عطا	بهر شفاعت پیش حق دارم شفیعی چون علی
بر ما ببخشا ای خدا بی ابتدا و انتها	در چند روز زندگی کردیم اگر بیحد خطا
با اینهمه بیحاصلی در سایه مهر علی	با ما کنی لطف و کرم وز ما بگردانی بلا
دُر حقیقت سفته‌ام یک نکته هم ناگفته‌ام	حاصل شود مقصود ما محروم ننشیند کسی
هم گفته هم بشنفته‌ام از شوق او آشفته‌ام	خاک حریم رحمتش بانوک مژگان سفته‌ام
	هم او عنایت کرد اگر از صد هزاران وصف او
	سودای خود را با علی از دوستان نهفته‌ام
	فخرم همین کا و صاف او بپذیر عذرم را که من

گردم زدم از مدح او
آورد شوقش پر دلی

سرکردن مدح علی

ورنه کرا قدرت بود

تهران - هفدهم دی الحجه سال ۱۳۸۱ هج

بیستم اردیبهشت سال ۱۳۴۲ شمسی

غديریه

از سبزه و گل باغ دل انگیز و فریباست
آن پیر دل افسرده و دم سرد که دیدی
و آن دشت که عریان شده بود از ستم وی
و آن فرش که گسترده بکھسار شد از برف
سرماي دلزار زمستان بکجارت
این خود اثر صنع الهی است که هر سال
چون دور زخورشیدش این خاک مدور
و آنگاه که او جانب خورشید بگردد
این راز طبیعت بود و عین حقیقت
خورشید و ولایت علی و دل جو زمین است
گر نور علی بر دلت امروز نتابد
کامل بود آن دین که علی رهبر آن است
او گفت که مولای خود آنکس که مرا یافت
این است ره راست شناسید و بدانید
ای ساقی گلچهره زیبای حقیقت
در عید غدیر خم از آن باده بیاور
بگذار که ایمن شوم از وسوسه عقل
گر مرد خدائی ز علی عشق بیاموز
در راه خدا هر که علی وار نه دگام
دنیاست فریبنده دلهای هوسباز
دست من و دامان توای شاه ولایت
ز آن روی سرافراز شدم من که بهر حال
در حلقه عشاق تو دلهای تپداز شوق

بنگر بطبیعت که دگر باره چه زیباست
امروز نگه کن که چو آراسته برناست
از عدل بهاری به تنش خلعت دیباست
امروز مبدل همه بر لاله حمراست
گرمای روانبخش بهاران ز کجا خاست؟
باگشت زمین گیتی افسرده مصفاست
روزش همه تیره است و شبش چون شب یلداست
از روشنی و گرمی نوروز دلارا است
ای اهل طریقت سخن نغز همین جاست
بیمهر علی حال دل تیره هویدا است
روز توسیه فام تر از شام بفردا است
این مزده جانپرور پیغامبر ماست
بر او علی عالی اعلی همه مولا است
گمره شود آنکس که ندانست ره راست
یک جام بمن بخش که بسیار گوارا است
کارامش جانها بود و رامش دلهاست
ای عشق زمین توصفای دل شیدا است
پروانه حق راز خطر هیچ نه پروا است
با طالع فرخنده و با همت والا است
دل داده حق هر که شد آسوده زدنیاست
دانی که امیدم بتو درد نبی و عقبی است
در دامن ای شاه مرا دست تولا است
بر چهره هر یک اثر عشق تو پیدا است

بنگریمحبان خود از عین عنایت با هر نظر لطف تو صد معجز عیسی است
در مدح علی ساده ترا زین چه بگویم کاو پاکترین فرزند از آدم و حوا است
بشنید خرد شعر من و خنده زنان گفت
این قطره سرگشته سنایشگر دریاست

تهران - اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۳ شمسی

بمناسبت تقارن عید سعید غدیر با نوروز باستانی

با عید غدیر آمده نوروز خوش امسال
فرخندگی سال نواز عید غدیر است
عیدی است روانپرور سالی است مبارک
هنگام نشاط آمد و وقت طرب امروز
آگاه کسی نیست ز پیش آمد فردا
وین عمر عزیز است ببر حاصلی از آن
دنیاست یکی زال فریبنده مکار
کس رانلود ایمنی از مکر زمانه
الا که پناهنده شویم از ره تقوی
ای عید غدیر آمدی وز آمدن تو
زد سکه بنام علی امروز پیمبر
گفتا که هر انکس که بود سرور او من
وین امرخدایی است کز آن سرتوان یافت
کامل شود اینگونه نبوت ولایت
تا دم زخم از منقبت شاه ولایت
دانم که فغان میکنی ای طبع که هستی
با اینهمه از عشق مدد جو که زفرش
ای حیدر کرار که در عرصه هیجا
وی حامی مظلوم که در مهر و عطوفت
محراب عبادت ز تو آراستگی یافت
جانها بقدای تو که از صدق وارادت

فرخنده چنین سال که فرخ بودش فال
فرخ به محبان علی هم بود امسال
نیکی و خوشی آورد این سال بدنبال
زنهار روانیست نه تاخیر نه اهمال
امروز که هستیم غنیمت شمر احوال
بیهوده تبه چند کنی روز و مه و سال
آسان بفریبد همه را حیلۀ این زال
کاوشعبده بازی است دغل ما همه اطفال
در سایه فرخنده مهر علی و آل
شادی و نشاط آمد و شوق و شغف و حال
ز آن خطبه که بر خلق فرو خواند باجمال
بر اوست علی سرور با شوکت واجلال
ارشاد همین باشد و باقی همه اضلال
پس هست علی کعبه دل قبله آمال
ای طایر فکرت بگشا باز پرو بال
در کنه علی خیره و در وصف علی لال
بسیار ضعیفان بگذشتند از ابطال
دشمن بستوه آمده می خواند قتال
هم شهره دورانی و هم شاهد امثال
نبود عجب ار رهبر او تا دی و ابدال
جز جانب اونگری اندر همه احوال

من عرص ادب کردم و اخلاص سخن گفت

وین نیست مگر از اثر یاری اقبال

تهران - دیحجه سال ۱۳۸۷ قمری برابر

با ۲۸ اسفند سال ۱۳۴۶ شمسی

غدیریه

ای علی نور جاودانی تو
یک نفس بی رضای حق نزدی
هرچه میخواستی همان حق تو
کهکشان منور دین را
نه شگفت است اگر بامر خدای
بشر و اینهمه صفات شگفت
رهبر راه حق همیشه توئی
چون نکردی جز آنچه گفت خدای
تا جهان پایدار خواهد ماند
چون جهان دگر شود بر پای
کامرانی نخواستی این جا
کفر و دین را چو بوده‌ای میزان
گر چه از دیدن تو محرومیم
از صفات تو خلق مبهوتند
چون بمیدان جنگ روی آری
بیشه فتح را بگاه نبُرد
هم بمحراب پیش بار خدای
بانگ یارب تو هر آنکه شنید
عقل حیران ز خطبه‌های توماند
ظالمان را قویترین دشمن
اکیانوس با همه عظمت
همچنان با گذشت دور زمان
شب عید غدیر مولا جان

تاج بر تارک جهانی تو
معنی عشق را بیانی تو
هرچه میخواست حق همانی تو
در مثل مهر آسمانی تو
ناظم نظم کهکشان تو
آفریننده را نشانی تو
جسم دین را بحق روانی تو
هرچه خواهی کنی توانی تو
نور چشم جهانیانی تو
هم در آن عرصه حکمرانی تو
حق همین بود کامرانی تو
خلق را اصل امتحانی تو
پیش چشم خرد عیانی تو
برتر از درک، یا گمانی تو
یل مردافکن زمانی تو
اسدالله قهرمانی تو
بنده خاص آستانی تو
گفت توحید را زبانی تو
که همه بحر در فشان تو
حامی هر چه ناتوانی تو
ساحلش هست و بیکرانی تو
بسوی برتری روانی تو
حاجت ما مگر ندانی تو

بامید توایم و میدانیم دوستانرا نگاهبانی تو
جمع مارا که مخلصان توایم از غم البته میرهانی تو
عرض اخلاص مخلصت را نیز
می پذیری که نکته دانی تو

تهران - ماه ذی الحجه سال ۱۳۹۱ هجری
قمری

غذیریه

هر قدمی دوصد خطرآه زهفت خوان من
عید غدیر خم کند غرق نشاط جان من
ازغم من تو آگهی ده کرمی نشان من
جشن بسی بپا شود شاد همه بسان من
برتر ساجدان علی حامی جاودان من
هست پسند اولیاء منطق من بیان من
پادشه همه شهان حق شنواز زبان من
باحسب و نسب علی برتری ازگمان من
هست لقاییت ای علی روح فزاجنان من
دستخوش غم و محن غم زده خاندان من
مهر منی و ماه من ، زینت کهکشان من
شادی جان من ز تو سایه توامان من
درد مرا روا بکن ظاهر من نهان من
دست کریم برگشا باز بده توان من
واقف علم غیب را بس بود امتحان من
محنت و رنج ناگهان سوخته آشیان من
حاجت من روا کند خالق مهربان من
پرتو لطف داورم هست نگاهبان من
بوکه برحم آردت خردی ارمغان من

کار بجان رسیده و کارد باستخوان من
اینهمه هست و نیست غم مزده غیب گویدم
بوده همیشه ام رهی سوی تو باساخته
عید غدیر خم بود نام علی است درمیان
رهبر زاهدان علی سرور عابدان علی
مدعیای بیابا نیست در این سخن ریا
مرد یگانه در جهان واقف عالم نهان
مرد خدا طلب علی شیر خدا لقب علی
هر کسی از بهشت خود دارد اگر تصویری
باخبری ز حال من رنجه مراست جان و تن
تو ملکی و شاه من ، چاکری تو جاه من
درد مرا شفا ز تو حاجت من روا ز تو
لطف بکن عطا بکن حاجت من روا بکن
ای علی گره کشانیستی از خدا جدا
گر تو بخواهی از خدا رحم کند بحال ما
دوخته چشم حاسدان شد چوبزند گانیم
کی زگمان این و آن شک به یقین خودکنم
بوده و هست باورم چون تو شفیع آورم
قدر تو برتر ازگمان طبع من است ناتوان

پشه لاغری چون من مدح های چون کند

عرش رفیع وانگهی پستی نردبان من؟

کالیفرنیا - سال ۱۹۷۴ میلادی

غدیریه

با خدا کیست؟ آشنای علی
عرض اخلاص میکند طبعم
آمد اکنون غدیر خم ایدل
جشن عید غدیر خم آمد
هرچه میخواهی از علی بطلب
بگشاید گره زکارهمه
پشت پا بر جهان زدم که زدم
روزگاری گذشت و دوختم
سخت بیمارم و امیدم هست
چشم زخم زمانه ام نرسد
این سعادت بسم که در همه عمر
دست حقم کمک کند آری
خاطر از غم کدر نباید داشت
که بفریاد من رسد امروز
درد و عالم بهشت دانی چیست؟
در چنین حالتی که من دارم
هر که اهل دل است میگوید
شاه پیروز بخت دانی کیست؟
معنی زهد آشکارا شد
شادزی شادای دل نگران
دست از چاره چون شود کوتاه

هست فریاد رس خدای علی

شیراز - اسفند ماه سال ۱۳۵۲ شمسی

غدیریه

عید غدیر آمد و جانرا صفا رسید
 مائیم و افتخار ولای تو یا علی
 با صد هزار امید بدرگاہت آمدیم
 شود دستگیر ما که زپا افتاده ایم
 ای مهر آسمان حقیقت بروشنی
 تقوی نماند و زهد نماند و ادب نماند
 غافل شد از خدای بشر لاجرم چنین
 مغرور صنعت اند و ندارند معرفت
 آنرا که پیشواست علی خود روان بود
 ای شهسوار کشور دین جان فدای تو
 گفתי که فانی آنکه شود در بقای دوست
 همچون تود دیگری نشناسم که در خدای
 دل گویدم که در شب ظلمانی حیات
 در راه زندگی که خطر هاست هر قدم
 بودیم شرمسار ز ناچیزی وجود
 جانها باهتزاز در آید ز شوق او
 ای روح دردمند بفتوای معرفت
 فرخنده ساعتی که بفرمان ذوالجلال
 گفتا دهد پیام خدایت که سروری
 خواهم که دین کمال پذیرد بعهد تو
 آری بگو بخلق که ره سوی من برد
 ای جان عارفان بغدادی تو یا علی
 گر عرض تهنیت بپذیری زمارواست
 راز ولایت همه رمز نبوت است
 گوی بهترین خلق خدا خوانده احمدت

ای غم برو که نوبت شادی فرا رسید
 منت خدایرا که بما این عطا رسید
 شد بی نیاز هر که برت بینوا رسید
 دانی نیازمندی ما تا کجا رسید؟
 بنگر که جان خسته دلانرا چه ها رسید
 محنت رسید و رنج رسید و بلا رسید
 او راز هر طرف محن و ابتلاء رسید
 مارا زیان ز غفلت مغرب چرا رسید
 کاینسانش از خطا خطر ناروا رسید
 در چشم ما ز گرد رخت توتیا رسید
 ایمن شد از فنا که باصل بقا رسید
 شد محو آن چنانکه بحدلقا رسید
 از تیرگی چه باک که نور خدا رسید
 از گمراهی مترس که آن رهنما رسید
 بالطف حق ولای تو چون کیمیا رسید
 بیگانه ام ز خویش که آن آشنا رسید
 از بهر دردهای فراوان دوا رسید
 جبریل با درود بر مصطفی رسید
 از ما با نبیای گرامی تو را رسید
 یعنی که وقت نصب شه اولیا رسید
 زین پس کسی که همتش از مرتضی رسید
 این منصب مبارکت از کبریا رسید
 فرمان حق رسید که فرمانروا رسید
 یا ایها النبی به نبوت گوا رسید
 خوش بود این خبر که هم از مبتدا رسید

غدیریه

عید غدیر مژده جانپرور آورد
فرمانروا بهردو سراشد بحق علی
سلطان نامدار علی آنکه کردگار
در پیکر مقدس اسلام جان دمید
دین را کمال نیست مگر باولای او
برخیزای پیغمبر پیغام مابگویی
فرخنده آن زمان که در اجرای امر حق
آورده بود مژده بسیار از خدای
خورشید را بدست برآورده آسمان
مولا علیست جان دو عالم فدای او
آورد پیش خلق علی را، براستی
باور نمیکنم که ز دریای معرفت
روشن شود دل همه عالم هرآینه
هر کس که حق او شناسد ز جاهلی
وانکودم از ولای علی زد براستی
کرد اعتراف خود پدر پیر و زگار
هر جا بهر بهانه که نام علی برند
در آسمان مهر علی خود شگفت نیست
از لطف اگر که گوشه چشمی بماند
من جلوه برفلک بفروشم ز مرتبت

یعنی خبر ز سلطنت حیدر آورد
فرخنده تر ازین خبر دیگر آورد؟
از عدل خود وجود و را مظهر آورد
از بهر عارفان جهان سرور آورد
جبریل این پیام خوش از داور آورد
خواهی اگر درخت نبوت بر آورد
پیغمبر از جهاز شتر منبر آورد
میخواست مژده ای ز همه بهتر آورد
لبریز شوق نغمه شادی بر آورد
مانند وی خدای که را رهبر آورد
خوشتتر از او دلیل چه پیغمبر آورد
غواص عشق بهتر ازین گوهر آورد
اینگونه آینه اگر اسکن در آورد
هم جهل را خدای بر او کیفر آورد
همراه خویش در دو سرا یاور آورد
فرزند چون علی نه دگر مادر آورد
دل از درون سینه من سر بر آورد
مرغ روان ز شوق اگر پرور آورد
دارم یقین که دوره محنت سر آورد
گردر شمار نیز مرا چاکر آورد

شکر فروش گشته ام امشب ز شعر نغز

شاعر شنیده ای که چنین شکر آورد ؟

غدیریه

فردا کلید باغ بگیرم زباغبان
 من دل زدست داده آنموسم که گل
 خوش آمدی بیا که دل عاشقان باغ
 شبهای نوبهار زگلهای بیشمار
 هرنوگلی زوجد زند خنده درچمن
 دامن کشان نسیم بهاری گذر کند
 هربیدلی بساحت بستان نهد قدم
 فرخنده‌ان بهار که از فرومیمنت
 نی نی که خود بهار در آفاق آیتی است
 شاه ولایت آیت یزدان ولی حق
 پیغمبرش بخلق شناساند و سر حق
 تا راز کردگار نماند نهان بکس
 قدرش اگر شود به خرد درک کوخرد؟
 درحیرتم که وصف صفات تو چون کنم
 در بحر وصف ذات تو کشتی عقل خلق
 هرگز خرد بکنه وجودت نبرده پی
 حق داد کارخانه خلقت بدست تو
 قائم بحکم تست که جنبد همی زمین
 یک شمه از شراره قهر تو شد سقر
 قصری که گاهگاه تو گیری در آن مقام
 جز در وجود شخص توای مظهر خدای
 از خوان حکمت تو بلذت برند بهر
 وز تیغ جانشکار تو ابطال روزگار
 حق فتوت نشده هیچگاه ادا
 دل در هوای عشق تو با ذوق همسفر

کاسفند ماه قصد سفر دارد از جهان
 خندان بباغ آید و گردد جهان جوان
 ای نوبهار بی تو غمین بود در خزان
 گوئی فتد بصبحن چمن عکس کهکشان
 هر بلبل ز شوق بنالد در آشیان
 تا در دمد بکالبد خستگان روان
 هر عاشقی بجانب صحرا شود روان
 عید غدیر مژده رساند بیوستان
 از طبع آنکه عید غدیر است از او نشان
 دست خدا و راهنمای پیمبران
 آن روز گشت بر همه مردمان عیان
 خورشید را بدست برآورد آسمان
 وصفش اگر شود بزبان گفته کوزبان؟
 ای برتر از تصور و بالاتر از گمان
 بس قرن‌ها رود که نیابد از آن کران
 هستی در این صفت تو پس از حی لامکان
 با اذن او تو حکمروایی بانس و جان
 دائم باذن تو است که گردد همی زمان
 یک پرتو از مظاهر مهر تو شد جنان
 جبریل بر درش نتوان بود پاسبان
 اعداد را بجای دگر نیست اقتران
 بونصرو بوعلی و ارسطوی نکته دان
 جز در پناه مرگ نجستند خود امان
 شرح مروت تو نشد هیچگاه بیان
 جان در طریق وصل تو با شوق همعان

دل گرنه عشق تست در آن مرده باد دل جان گر نجست وصل تو بسپرده باد جان
دائم براه وصل تو پوینده باد این پیوسته در هوای تو کوشنده باد آن
عاجز ز مدح تو خلقتند یا علی
من کیستم که مدح تو گویم از آن میان

غدیریه

بگوش جان رسدم نام جانفزای علی
بهر طرف نگرم گرم شوق مرغ دل‌لی
بجز صفا نتوان یافت پیش ما امشب
جهان بجنش شهنشاهی علی نازد
بامرحق چو برآورد مصطفی او را
هرآنچه حکم خدا بود روز عید غدیر
بگفت فاش پیمبر علی وصی من است
منم رسول خدا و علی وصی رسول
هرآنکه بود علی دوست دوستدار من است
بود ل‌وای ولایت بدست او آری
سعادت دو سرا این بود که بگزینی
بیاد شاهی عالم فرو نیارد سر
در این زمانه که هر کس بدولتی نازد
بکار ما بزند روزگار هر چه گره
همی بلرزم کاخر چگونه وصف کنم
زغیب نغمه‌ای آمد بگوش و گفت

بیا که جان دو عالم همه فدای علی
درآمده است بیروازد در هوای علی
که با صفاست همه بزم باصفای علی
چرا ننازد کوهست خود گدای علی
بخلق داد نشان روی حق نمای علی
بخلق باز رسانید مصطفای علی
مبادانکه نشیند کسی بجای علی
بحق مران بود جانشین سوای علی
طلاکند من دل راز کیمیای علی
لوای سلطنت افراشت حق برای علی
تو باولای علی سایه ل‌وای علی
کسیکه هست گدای درسرای علی
منم که هیچ ندارم بجز ولای علی
رها کنیم بدست گره گشای علی
بدین بضاعت مزجاة من ثنای علی
که آشنای خداهست آشنای علی

علی جدار خدا کی توان شمرد که بود
علی برای خدا و خدا برای علی

غدیریه

روزی مبارک است تا مل چرا کنیم
نام علی بریم وز شوق و لای او
و آن دردها که گفت ندارد دوا حکیم
تا صبح گردد این شب اندوه زودتر
از بهر استجاب آن ای امین وحی
دل‌های ما مباد ز عشق علی تهی
عید غدیر آمد و هنگام آن رسید
بیگانه یکسر از همه غم‌های روزگار
و آن داستان نغز که بسیار گفته‌اند
اندر میان بادیه ناگاه مصطفی
با امر کردگار رسیده است وقت آن
بر پیروان حق علی حق پوست را
هر کس که پیشوا بشناسد مرا بخویش
عهد من و خدای همین بود درازل
امروز دین و نعمت یزدان کمال یافت
چون ناخدای کشتی امید شد علی
در سایه عنایت او تا بسر بریم

برخیز تا طریق تکلف رها کنیم
شوری میان محفل رندان بپا کنیم
نزدیک او بریم و سراسر دوا کنیم
او را شفیع خویش بنزد خدا کنیم
آمین بگو که ما همه با هم دعا کنیم
با مهر او مگر مس دل کیمیا کنیم
کز شوق پیرهن بتن جان قبا کنیم
بار دگر روان بطرب آشنا کنیم
دلکش حکایتی است بآن ابتدا کنیم
گفتار طی راه زمانی ابا کنیم
کان راز را که مانده نهان بر ملا کنیم
هنگام آن رسید که فرمانروا کنیم
ما پیشوا براو علی مرتضی کنیم
عهدی که بسته‌ایم بدان هم وفا کنیم
لطف خدا را همه مدح و ثنا کنیم
از چار موج حادثه پروا چرا کنیم
انصاف نیست گر بفلک اعتنا کنیم

ای مقتدای هر چه خدا جوی در جهان

در کارهای خود بتو ما اقتدا کنیم

غديره

آمدم آمدم امشب که شوم باز بشیر
 مژده این است که فردا برسد عید غدیر
 گویم آن مژده که از جمع برآید تکبیر
 باش تا صبح شود نور علی عالم گیر
 خاکها بین که زحش همه گردد اکسیر
 خواست ایزد که علی شاه ولایت باشد
 کور چمی که از اینش نه رضایت باشد
 چشم ما روشن کاین عین عنایت باشد
 و آنکه روشندل و دارای درایت باشد
 باز بیند همه جا پرتو آن مهر منیر
 جبذا مژده اکملت لکم دین امروز
 هر که خود بین نبوده است خدا بین امروز
 از علی یافت کمال دگر آئین امروز
 ای محمد نکنی فاش اگر این امروز
 کوشش بیحد تونیست مصون از تقصیر
 ای فرومانده بکنه تو خرد در همه حال
 یافتن راه بذات تو خیال نیست محال
 مرغ اندیشه فرو ریخته این جا پرو بال
 نه بکنه تو رسد عقل نه دانش نه خیال
 نتوان بود در این مرحله دانا و بصیر
 شیر حق دست خدا نور الهی است علی
 سایه گستر همه از ماه بماه است علی
 آئینه طلعت فرخنده شاهی است علی
 محو سازنده هر کفر و تباهی است علی
 دادا ز این رو بکف شیر خود ایزد شمیر
 عشق در نزد خرد نکته فروش است امشب
 محفل از شوق تو پر جوش و خروش است امشب
 گوش دل جمله به پیغام سروش است امشب
 بطرب آمده هر کس که بهوش است امشب
 لشکر عشق تو کرده است چه دلها تسخیر
 چون بخواهم که بمدح تو سخن ساز کنم
 در هوایت بنشاط آیم و پرواز کنم
 عشق گویا شود و من سخن آغاز کنم
 بزمین جلوه فروشم بفلک نیاز کنم
 که منم آنکه کند مدح علی را تقریر
 گر از کار فرو بسته تو بگشائی و بس
 لطف کن لطف نجاتم بده از رنج هوس
 چشم امید بغیر از تو مرا نیست بکس
 پیش از این بوده ام اینسان و چیم از این پس
 تا که در من نبود وسوسه ها را تاثیر

عارفانرا شب قدر است شب عید غدیر بلکه قدر است از این عید مبارک تعبیر
کرده تقدیر بدینسان چو خداوند قدیر ای علی ای که توئی بر همه خلق امیر
بهترین شاهد این قصه بود خم غدیر
کرد تقدیر چنین لطف خداوند قدیر

غدیریه

خاموش نشستن بچنین بزم حرام است
دل شاد و روان خرم و ایام به کام است
وجد و طرب و شوق پدید از در و بام است
زین نام مقدس همه را عیش بکام است
حق راز عنایت بسوی خلق پیام است
دین یافت کمال و بشما لطف تمام است
در راه دگر پا مگذارید که دام است
جستن کس دیگر همه اندیشه خام است
این است همان نکته که خود جان کلام است
پیروزی ما زانهمه توفیق ، مدام است
دانسته شدن منکر او کار لئام است
وین عشق مرا مایه امید مدام است
کز حب علی توسن بختم همه رام است

ازخم غدیراینهمه ات باده بجام است
می دلکش و احوال خوش و بزم دل انگیز
این است همان عید که از یمن قدومش
نام علی عالی اعلی بزبانها
در جشن ولیعهدی مولای دو عالم
کامروز زالطاف من ای مردم حق جوی
گر سوی من آئید ز راه علی آئید
بهتر ز علی راهبری نیست بعالم
بی مهر علی ره بحقیقت نتوان برد
مائیم و ولای علی و رحمت دا دار
سرگشته کسانی که علی را شناسند
با مهر علی زاده ام از مادر ایام
بالنده و نازنده و دل زنده منم من

با عشق علی آمدن و رفتنت ای هل
هم مطلع فرخنده وهم حسن ختام است

غدیریه

مقدم فرخنده عید غدیر	هست روانبخش و خوش و دلپذیر
خرده بستمیم امشب مگیر	مژده ام از غیب رساند بشیر
تا شود آئینه دل صیقلی	دست من و دامن تو یا علی
چون سوی او دست تولا مراست	همت فرخنده والا مراست
بندگی درگه مولا مراست	این شرف از عالم یا لا مراست
تا شود آئینه دل صیقلی	دست من و دامن تو یا علی
تا که شود محو تماشا خوشاست	دل بشود دیده سراپا خوشاست

تا که شود آئینه دل صیقلی

دست من و دامن تو یا علی

در خلافت علی بن ابیطالب (ع)

ز سرگذشت علی نیک میتوان دریافت

+ +

همینکه رفت محمد ز خاطر همه رفت
نفاق و کفر دگر باره آشکارا شد
از اینکه در بر خورشید شمع می‌جستند
به غصب حق علی یار غارتن در داد
اگر چه دیگری او را فریفت در اینکار
گناه کرد و اساس ستم نهاد اول
زرای باطل شوری علی بخانه نشست
بحیرت از همه شد نا امید و با خود گفت
هم او بخانه چو بنشست فتنه ها برخاست
بکارها همه آشفتنگی پدید آمد
بعد رسوی علی باز گشت امت و گفت
تو شاه کشور دادی و ما تبه ز ستم
ز پا افتاده و بد حال و ناتوان شده ایم
قبول کرد و پذیرفت عذرشان آری
بزرگ بود و جوانمرد، لاجرم نازل
بجایگاه پیمبر شد که زیبنده
بعدل خواست جهانرا نکو بیا راید
تن بلاکش خود را برنج داد نخست
کدام لذت تن دیده ای که در آخر
شعار وی همه تقوی و عدل و طاعت بود
میان اینهمه فرمانروا یکی دیدی
ز جنگجویان کسی را شناختی چون او
علی رسید بدانجا که عقل را هرگز

که در نهاد فرومایگان وفائی نیست

+

که جز علیشان مولا و مقتدائی نیست
نفاق و کفر عربر را خود انتهای نیست
پدید شد که دل قوم را ضیائی نیست
خرد چوتیره شد از کار بدبائی نیست
ولی برائتش از این چنین گناهی نیست
تباه تر ز اساس ستم بنائی نیست
خمش ماند چو دانست همصدائی نیست
میان اینهمه بیگانه آشنائی نیست؟!
که نظم دولت نا اهل را بقائی نیست
خطای بیخرد البته بی جزائی نیست
میان ماهمه غیر از تو پارسائی نیست
بغیر شخص تو ما را بکس رجائی نیست
تو دستگیر شوا کنون که دست و پائی نیست
چو عفو کردن جرم کسان سخائی نیست
بشان دیگری آیات هل آتائی نیست
بر آسیائی جز قطب آسیائی نیست
که درد جامعه را به از آن دوائی نیست
چه گفت؟ گفت بعیش جهان صفائی نیست
نصیب روح از آن رنج جانگزائی نیست
که بی نیاز از آن هیچ پادشاهی نیست
که غیر نان جوین دیگرش غذائی نیست
که هیچگاه هراسیش از غزائی نیست
مجال کاوش و اظهار علم ورائی نیست

یکی خدای گمان کرد و دیگری مرتد!!
 ثبوت شأنِ ورا به از این گواهی نیست
 همینکه مردم دنیا پرست کام طلب
 شناختند کزو بهره سودهائی نیست
 بی مخالفت وی همه کمر بستند
 زیاده از دگران در حقش عطائی نیست

+ + +

هدیث آنکه علی بود قاتل عثمان
 خدای داند و خلقش جز افترائی نیست
 ولی معاویه را لازم است دستاویز
 و گرنه فایده او را زادعائی نیست
 کسیکه گفت سیاست نداشت شخص علی
 تصورش بجز اندیشه خطائی نیست
 که هر که مرد خداهست و طالب عقبی
 بیادشاهی دنیا اش اعتنائی نیست
 علی که گفت جهانرا بنزد همت من
 بقدر عطسه بزارزش و بهائی نیست
 اگر بجنگ رود جز برای خالق نه
 و گر بصلح گراید پی هوائی نیست
 ماویه است که دنیا پرست و حيله گراست
 سیاستش همه جز خدعه و ریائی نیست

مرا ما و همه چون پیشرفت کار خود است
 خجل ز گفته و کردار ناسزائی نیست

تهران - ۲۱ رمضان سال ۱۳۸۸ هجری قمری

عرض اخلاص به پیشگاه مولای متقیان

مردان خداراه علی پیش گرفتند پا پیش نهادند و سر خویش گرفتند
فارغ دل روشن زکم و بیش گرفتند در کار جهان شیوه درویش گرفتند
رفتند ز راهی که ره مرد خدا بود
و آن مرد خدا بود که از غیر جدا بود
ما بیخردانیم وز خود بیخبرانیم غافل شده از حق سوی باطل نگرانیم
از پیش نظر پرده و هم اربد رانیم دنیاست چو میدانی و مار بار برانیم
بر دوش بجز بارگنه بار نداریم
گوئی خبر از عاقبت کار نداریم
این کهنه سرائی که جهان نام گرفته است بس کام که از مردم ناکام گرفته است
پس آنکه در این غمکده آرام گرفته است شاید که امان نامه از ایام گرفته است
ورنه چه امید است زد دنیا و چه خیری؟
کورا همه گفته است علی غری غیری
یک روز تو خود کودک نخواستی بودی روزی بجوانی همه آراسته بودی
هنگام کهولت که دگر کاسته بودی دادند تو راه رچه که خود خواسته بودی
گر هست پدیدار از آغاز سرانجام
ای غره بدنیا چه بود حاصل ایام؟
دانای حقایق دل آگاه علی بود آن راه صواب است که دلخواه علی بود
راهی که نجات است در آن راه علی بود هر چند که برتر ز فلک جاه علی بود
باجامه پروصله و بانان جوین زیست
جاوید بمانا دهر آنکس که چنین زیست
میدید چو پیدا همه اسرار نهان را شناخت کسی به زعلی رسم جهان را
کاین زال فریبد بحیل پیرو جوان را چون سود دهد جلوه بهر چشم زبان را
جز چشم علی بین که عبث خیره نگردد
روشن شده از نور خدا تیره نگردد
ای مدعی پیروی از شاه ولایت حالی که تورا بهره ز فهم است و درایت

سودی ببر از آنچه خدا کرده عنایت گوئی چه؟ اگر عقل بپرسد بشکایت
 مقصود خداوند زخلق توجه بوده است
 وز آمدن و رفتنت او راجه فروده است ؟
 او خلق نکرده است کزین خلق برد سود میخواست کرم ورزد و با خلق کند جود
 ای از کرم خالق بیچون شده موجود کاری نکنی کز در او گردی مطرود
 از وسوسه نفس فرومایه حذر کن
 اخلاص بیاموز و علی و اربس رکن
 قربانی حق گشته عدل از دل و جان شد از شوق وصالش دل و جان در هیجان شد
 وقت سحرا و چون سوی محراب روان شد تاریکتر از شب همه اوضاع جهان شد
 ای جان جهان خود بکجا میروی آخر
 این ره ره مرگ است چرا میروی آخر ؟
 پیشانی اخلاص بمحراب چو بنهاد ناگاه درآمد همه محراب بفریاد
 در عالم هستی مگر این غلغله افتاد کز محنت ایام علی شد دگر آزاد
 پروانه حق آمد و پروانه حق رفت
 در خانهٔ حق آمد و در خانهٔ حق رفت

۱- در خانه کعبه بدنیا آمد .

۲- در مسجد بشهادت رسید .

عرض اخلاص در کنار ضریح مقدس پیشوای پرهیزگاران

رو بدرگاه تو آورده ام ای شاه ولایت
آسمان مرتبه خود مرقد والای تو بینم
بر من این نکته عیان گشت همانا بصراحت
ذوق دیدار تو فرخ اثری داشت که ناگه
من نه آن تنگ نظر بوده ام از روز نخستین
اینکه خواندی بسر تربت خویشم بزیارت
جز تو گراز تو بخوادم گشدم خجلت پنهان
نتوان دم زدن از "من" چو بجانان برسیدی
سالهام زدم از مهر تو شاهای بحقیقت
روشن از اشک من امروز شد این نکته که فردا
شوق میباید و ایمان و ولای تو و حالت
معرفت از تو طلب میکنم البته که دانم
تو بقرآن علی عالی اعلای حکیمی
پای بردوش نبی بت شکنی دست تو کردی
آشکاراست که حق پاید و باطل بسر آید
اندکی باز نگفتند زاسرار وجودت
من جز این هیچ ندانم که بمدح تو بگویم

بامیدی که بیفتد بمنت چشم عنایت
تا بسر منزل خورشید برافراشته رایست
که بهشت است ز درگاه رفیع تو کنایت
طبع افسرده بوجد آمد و وجدم بنهایت
که بغیر از تو بخوادم ز توای شاه ولایت
نزد من باشد از الطاف فراوان تو آیت
دارم از دست فرومایگی خویش شکایت
مکن ای نفس بر عقل ازین بیش سعایت
هیچم ارنیست مرا هست ولای تو کفایت
از من نامه سیه کس نکند جز تو حمایت
ورنه این حال بهر کس نتوان کرد حکایت
شجر عقل بشر یافت بدست توسعایت
تیرگیها ز تو روشن شود ای نور هدایت
آه از آن قوم که حق تو نکردند رعایت
تیره دل آنکه ندانست نهایت زبذایت
گرچه بسیار شنیدیم بوصف تو روایت
عاجز از درک صفات تو بود فهم و درایت

جنت اینجاست از این جابجای روی گذارم

ندهد دل بوداع سرکوی تو رضایت

نجف - دوشنبه ۲۸ رجب سال ۱۳۷۲ هجری قمری مطابق با

۲۴ فروردین سال ۱۳۳۲ شمسی

در منقبت سرور آزاد مردان جهان علی (ع)

شب جشن مولا است ای دوستان	فضا پر ز نور هوا پر سرور
دل از شوق لرزد که نام علی	عنایات حق است کز شیعیان
ولایت بود شاهراه نجات	سرافراز در مکتب حق علی است
ز مولا بخواهید هر آرزو	ولیعده پیغمبر است و خدای
میان همه عشق ها عشق او	نشد دشمن او مگر بد گهر
همه رهرو راه او سرفراز	بچشم خدا بین روشن دلان
بهر جا که نام علی میبرند	بیاد شما هستم و از فراق

شما نیز امشب بیاد آورید

زیاری که تنهاست ای دوستان

پاریس- ۱۴ بهمن ماه سال ۱۳۴۹ شمسی

در منقبت مولای متقیان علی (ع)

ای علی عالی اعلی که هست جز تو کسیرانشناسم امیـــــر دست خدائی و بدوش نبی نیست بجزنام تو درگوش هوش گرچه درخشانتی از مهر و ماه من چکنم درخوروصف تونیست عشق تو و سینه من فی المثل چون بامید کرمت یا علی من نتوانم بتو باری رسید ای دل اگر دم زولایش زنی این قصور تو بود بیگمان معرفتی کن طلب ازکردگار دست بدامان علی زن مگر همت از او خواه که در همتت گرچه سخن دلکش و نغزاست لیک	در کف تو جمله زمام امور عشق نورزم بخدا من بزور پای نهادی و نکردی قصور چشم هرآنکس نتوان دیدکور وصف تو گنجد بحروف و سطور هر چه بخاطر کند آخر خطور نیر سینا و تجلی طور خیزم از جای بروز نشور با همه جرمم مشواز من نفور در ره حق باش دلیر و غیور هستی اگر طالب حور و قصور نیستی اربنده نفس شرور باز رهی زآفت کبر و غرور راه نیابد ز حوادث فتور نیست در این مرحله راه عبور
---	---

قصه شعر من و مدح علی
ران ملخ هست و سلیمان و مور

در منقبت حضرت مولی الموالی علی بن ابیطالب (ع)

ای ذات تو آئینه اسرار الهی
فکرت نبرد راه بکنه تو کماهی
گر مولد تو کعبه شد ای قبله دلها
این نیز بود سړی از اسرار الهی
من مدح تو میگفتم و در محضر عشقت
عقل آمد و نادانی خود کرد گواهی
خود دوست چه گوید بمدیح تو که دشمن
بر فضل تو اقرار کند خواه نخواهی
روشن بود از پرتو مهر تو دل ما
ور نه دل ما بود سیاهی و تباهی
آموخته ای رسم بزرگی تو با آدم
ای ساخته بانان جو از منصب شاهی
شب مرغ حق از گریه تو ناله کنان بود
وحشتزده روز از تو دلیران سپاهی
ای مظهر اضداد بوصف تو همانا
گوئی رسد این زمزمه از ماه بماه
آئینه اسرار خدا ذات علی بود
تا باشد و بوده است خردمات علی بود

توسل به حضرت امیر (ع)

ای علی عالی فرخنده پی	راه تو شد با قدم صدق طی
مظهر الله پرستی توئی	تاج سر عالم هستی توئی
ای رقم فرخ پروردگار	آئینه دار رخ پروردگار
ما که بدرگاه تو باز آمدیم	راستی از روی نیاز آمدیم
نیست زلف تو کسی بی نیاز	هرگره ای را کنی از لطف باز
من که نبردم بصفات تو راه	از چه کنم دفتر و دیوان سیاه
مدح تو در عمر سرودم بسی	وز تو بود شرم مرا یا علی
گرچه بسی دُر سخن سفته ام	در خورتو کی سخنی گفته ام؟
بسته بروی خردم این دراست	تو دگر و گفته من دیگر است
این قدرم بس که مس دل مرا	زر شده ای، مهر توام کیمیا
دُرّه ناچیزم و تو آفتاب	جان و دل از مهر تو در التهاب

گمشدگانرا چو توئی دستگیر

نیز مرا هم بکرم دستگیر

توسل به حضرت امیرمومنان علی (ع)

علی ای امید دلها خبر از دلم تو داری
 همه شاهدند یاران که منم مدیح گویت
 زطبيب نا امیدم به حبيب امیدوارم
 نخورم فریب ظاهر منم آشنای معنا
 زعطا وجود خالق توخبر بخلق داری
 چه شود گراز سخاوت دهیم زنوسلامت
 بجز آستانه تو بکجا دگر نهیم رو
 نظری کن ای علی جان وبگیر دستم آری
 زده ام بصدق عمری همه ازولای تودم
 چو بلطف حق تعالی متوسلم بمـولا
 منم آن درخت تنها که میان باد و طوفان
 بحساب زندگانی چو رسیدگی کنم من
 مگر آن زمان که جانم بگرفت راه پاکان
 چو علی کسی ندیدم که قدم نهد درین ره
 بخدا جدا علی راز خدای جدا نیابی
 خبر از غم تو داری نه مرا فروگذاری
 متوسلم علی جان بتو روز بی نوائی

بدعای خیر یاران بسی احتیاج دارم

چه خوشاست اگر دعائی بزبان کنند جاری

شیکاگو- سوم اردیبهشت سال ۱۳۵۲ خورشیدی

اشعار مربوط به:

حضرت فاطمه زهرا (ع)

از صفحه ۹۵ الی ۹۷	در میلاد
" ۹۸ " ۱۰۲	در مدح

در میلاد حضرت فاطمه زهرا (ع)

نور حق فاطمه از غیب خوش آمد به شهود
 روز میلاد وی آغاز سعادت‌ها بود
 روشنی بخش ازل تا بابد درد و سراسر است
 یافت پیوند نبوت بولایت از او
 ما همه همچو گیاهان طفیلی و بود
 تا نگوئی ثمر خلقت انسان‌ها چیست ؟
 همچو زهرادگری را شناسد ایام
 نیمه شب ناله زمحراب بر افلاک رسد
 طاعتی کرد که افتادندایش در عرش
 هر که مسکین بدرخانه زهرا برود
 غافل از حرمت زهرا که شود جز نا اهل
 ای سرافرازترین دختر عالم که تورا
 من بمدح تو چه گویم که چو خورشید فلک
 هر که را مهر تو در دل بریزد مقبول
 جشن میلاد تو در خلد چو گیرد مریم
 نیست نومید اگر نامه ما گشت سیاه
 از فروغ رخ زهرا شده روشن اسلام
 نور حق بود که از غیب درآمد بشهود

تهران - دوازدهم مهرماه سال ۱۳۴۵ شمسی
 برابر با نوزدهم جمادی‌الثانی سال ۱۳۸۶ قمری

در میلاد حضرت فاطمه زهرا (ع)

ای راضیه مرضیه ای زهره زهرا
مردان جهان بنده درگاه تو هستند
هر فخر که در عالم هستی است سراسر
فرزند برومند و سرافراز پیمبر
پرووده دامن شرفزای خدیجه
شهزاده دوران توبدی زاول و آخر
پیوند دلارای نبوت بولایت
هر گل که زیستان تو سر زد بحقیقت
با حلم خدائی حسن پاکنهادت
یک روز جهاد است بشمشیر و دگر روز
مردان خدا بیخبر از سود و زیانند
سالار شهیدان جهان است حسنینت
جانبازی و مردانگی و عزم و شهامت
بگذشت زجان و سرو تن در ره جانان
جز زینب کبرای تو دختر که شناسد؟
روشنگر حق آمد و رسواگر باطل
فخر پدر و مادر و شوی و پسرانی
ای فاطمه‌ای طاهره ای پاکترین زن
هستی تو سرافراز ترین بانوی عالم
ای روح اصیل تو بهر حسن مزین
ما از تو جز این هیچ نخواهیم که امشب
و آنگاه شوی واسطه در پیش خداوند
حاجت به بیان نیست که خود حاجت ما چیست

ای نام تو چون زهد تو زیبا و دلارا
ای بانوی فرخ رخ فرخنده والا
میخواست برای تو خداوند دنیا
کاراسته از دین مبینش همه دنیا
آن زن که از او یافت و فاحرمت معنا
شهبانوی عالم شدی ای همسر مولا
هستی شجر طیبه پر گل زیبا
شد چشم خداجوی در آن غرق تماشا
تا حشر لقب یافته سردار شکیبا
دین حفظ نگردد ز خطر جز بمدارا
جز آنچه خدا خواست ندارند تقاضا
وز نام بلندش همه دنیا است پرآوا
با نهضت او گشته عزیز همه دلها
تا دین خدا گشت ز سر بازیش احیا
کورا بستایند برفعت همه اعدا
با همت مردانه و با خطبه شیوا
مریم نبود مفتخر الا بمسیحا
معصوم زنی چون تو بود ممکن آ؟
وین مرتبه بهر تو خدا داشت مهیا
وی ذات جلیل تو زهر عیب مبرا
ما را بشمار آوری از جمیع احبا
تا او کند از لطف روا حاجت مارا
دانای نهانی و عیان بار خدایا

صد درد نهان دارم و آگاه کسی نیست

یارب که بغیر از تو کند جمله مداوا

در میلاد حضرت فاطمه زهرا (ع)

عفت آموز بشر فاطمه زهراى بتول
باطلوع رخ بهتر زمهش گفت نبى
پدرى را كه بود فاطمه دختر بيشك
عصمتشمايه اعجاب ملك شد بفلك
دست خلقت زن اگر آورد اينسان بوجود
هر كه مشمول عنايات الهى گردد
يك زن و شامل او اينهمه لطف ازلى
پدرش بود پيمبر كه براه توحيد
روشنى بخش دل مردم عارف باشد
همسرى همچو على سرور مردان خداى
ضعفا ديده از او عين عنايات خداى
پسرانش حسيني كه براه اسلام
نيمه شب آن يكي از زهر جفا شد مسموم
با همه قدر كه آن راضيه مرضى داشت
دودمانش همه قربانى حق خرد و كلان
بنده خاص خدا جز بخدا رونكند
بخودآي و بخدا تكيه كن و صابرباش
روز ميلاد تو اى بانوى اسلام پناه
بولاي تو اميد من و ميگويم فاش

گوهر گنج نبوت گل بستان رسول
اختر بخت مرانيست دگر بيم افول
رحمت واسعه درباره او شد مبذول
سخت حيرت زده رتبت او هست عقول
علت غائي او شايد و مردان معلول
همه كارش رسد از دولت تقوى بحصول
بيش از او كيست دگر رحمت حق رامشول
رهبرى كرد بشر را بفروغ و باصول
قول و فعلى كه از او هست بهرجا منقول
عدل مطلق عمل اوست شود گرمعمول
اقويا يافته او را همه سيف مصقول
برضا كرده مصائب را مردانه قبول
ظهور كطف اين يك با تيغ اعادى مقتول
بنگر از جور زمان ديده چه زهراى بتول
خضردوران و گرفتار تبهكارى غول
پايدار است بهر كار نه سست و نه عجول
اى دل اينگونه چرائى زغم و رنج ملول
نيست مارا بجز از شادى و عشرت مامول
اين براتيست كه در نزد خدا نيست نكول

مدح گوى على و آل على تاشده ام

منبى دارم و هرگز نشوم زان معزول

در مدح ملکه اسلام حضرت زهرا (ع)

ای افتخار عالم هستی لقای تو
اسلام سرافرازبا یمانت از نخست
من هیچکس دگر نشاسم برروزگار
الحق که هرچه فخروشرف بود درجهان
فرزند مصطفائی وزهرای پاکدل
همپایه توگر پسر امکان پذیر بود
شوی تو مرتضی و رضایت رضای او
دخت خدیجه بودی و در خانه علی
فرزند چون حسین و حسن خود که آورد؟
در خانه تو درس شهادت فرا گرفت
حلم حسن که پایه دین استوار داشت
پرورده ای چو زینب کبری تو دختری
هرکس تو را شناخت بحق اعتراف کرد
ای سرور زنان دو عالم که بود و هست
دنیا ساخت با تو و کاری شگفت نیست
مانند شمع سوختی و اشک ریختی
پیش تو خاک بود فدک زآنکه در فلک
ز آن روشدی فسرده چو گل کز نفاق و کفر
کفر و نفاق قوم عرب آشکار شد
تو دختر پیمبر و بعد از وفات او
آتش زدند دوزخیان چون در بهشت
بر حال تو اگر درودیوار ناله کرد
بهر رهائی علی از دست دشمنان

پاینده چون بقای حقیقت بقای تو
خورشید پرتوی زفروزنده رای تو
بانوی خاندان فضیلت سوای تو
میخواست خاص شخص تو باشد خدای تو
ای مصطفای تو همه محو صفای تو
میماند یادگار پیمبر بجای تو
زینر و بود رضای خدا درضای تو
چشم زمانه خیره بماند از وفای تو
آورده ای تو جان دو عالم فدای تو
آن پاکباز خسرو گلگون قبای تو
کرد آشکار تربیت جانفزای تو
دختر نه بلکه ضیغم دختر نمای تو
بیگانه با خدا نشود آشنای تو
فردوس آیتی زمبارک سرای تو
این خاکدان پست کجا بود جای تو
جانسوز همچو ناله نی شد نوای تو
بوسد بافتخار ملک خاکپای تو
بی اعتنا شدند بیانگ رسای تو
روزی که رنجه گشت دل مبتلای تو
از جور امتش غم بی انتهای تو
آتش گرفت جان جهان از برای تو
نبود عجب که بوده عجب ماجرای تو
بالا گرفت کوشش حسرت فزای تو

جَزَاشک و آه هیچ نیاید زدست ما بدهد خدای محسن تو هم جزای تو
بِآن زیوری که بست ببازوی توعد و افزود، ای شفیعہ، محشر بهای تو
هستی امین گنج عنایات کردگار
من نیز چشم دوخته‌ام بر عطای تو

در مدح حضرت فاطمه زهرا (ع)

نور زهرا رقم زهد چو بر عالم زد
ما اسیران هوی خاک دیار عدمیم
دختر پادشه هر دو جهان در همه عمر
تا بدانند که آلوده به رنج است جهان
دست برداشت ز دنیا و خداجوئی بود
زهدي آورد بدرگاه خدا از سر صدق
خواستگاران چو زهر سوي پديدار شدند
پخت از بهر علي شکرکنان نان جوين
دست پر آبله اش تا ید بیضا بنمود
خیر از فاطمه اسلام فراوان دیده است
صبر فرزند عزیزش حسن پاک نهاد
چون حسینش بسردار بلا گشت بلند
روی آن دم که سوي کرب و بلا کرد حسین
پسر فاطمه شد حامی دین جدش
دخترش زینب کبری ز دلیری گوئی
جان بقریان توای فاطمه کز میلادت

عالم از پرتو ذاتش ز تجلی دم زد
او بقایافت که آتش بهمه عالم زد
کس نگفته است که خود یک نفس بی غم زد
نقش اندوه فقیران بدل خرم زد
پشت پائی که بر این خواسته مبهم زد
کز پیش گام در این ره پسر او هم زد
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
خط بطلان بهوسهای بنی آدم زد
موسی از شرم دم از معجزه خود کم زد
گرچه از جور کسان ناله پرماتم زد
دین بگسسته حق را گره محکم زد
تانگوئی که دم از عیسی خود مریم زد
مریم از ناله جانسوز جهان برهم زد
باخت سرتا بسر کوی وفا پرچم زد
طعنه ها بر دل وحشتزده ضیغم زد
برق امید فراوان بسدل آدم زد

جز علی لایق زهرا که توان بود آری

رقمی بود که پیغامبر خاتم زد

در مدح حضرت زهرا (ع)

بگذشت شب ز نیمه و هستم در انتظار
حیرت بری ز دعوی من وین شکفت نیست
من نیز در شماره پاکان در آمدم
آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند
من مدح گوی آل پیمبر شدم بصدق
چون پیروی ز آل محمد کند کسی
همچون گیاه پست که در بوستان دمد
خارم ولی شناخته ام قدر گلستان
امشب ثنای فاطمه ام هست آرزوی
چون من مدیح فاطمه گویم خرد بطعن
زینت فزای گلشن زیبای احمدی
نوزاد خاندان فضیلت گشود چشم
ناقوس مریمی بکلیسا سکوت کرد
جانبازی مسیح کهن شد که فاطمه
ای دختر پیمبر وای همسر علی
همپایه تو گر پسر امکان پذیر بود
همچون تو دختر دگری نآورد زمان
دادت خدای همچو پیمبر پدر که نیست
مادر تو را خدیجه کبرای حق شناس
گرخواستگار تو نه علی بود در جهان
معنای همسر از تو و او گشت آشکار
شهزادگان تو دو پسر هردو شاه دین
آن زهر تلخ صبر فرو برد در جگر

تا خود مگر بمن رسد الهام کردگار
کالهام هست خاصه پاکان روزگار
این باورت نمیشود اما عجب مدار
افکنده اند گوشه چشمی بر این فکر
از کهکشان بذره فتد نور افتخار
در راه دین بنور هدی گشته رهسپار
هستم بفیض رحمت ایزد امیدوار
از گل رسد بخار عنایات بیشمار
ای طبع همتی کن و چون نی نوابرآر
گوید بگو که باز نکوئی یک از هزار
زهرا ی سرفراز بتول بزرگوار
بر روزگار معنی عصمت شد آشکار
تا مادر مسیح نوآمد بصدوقار
آرد حسین و بردل عالم زنده شرار
ای مادر حسین و حسن فخر هر چهار
ماندی بجای تو ز پیمبر بیادگار
ختم است برتوشان و شرف عزواشتهار
در دودمان خلقت از او خوبتر تبار
بهتر ازین دگر نتوان بافت پود و تار
هرگز نمیشدی دگری را تو خواستار
کاین حسن انتخاب وی و حسن اختیار
آن شاه برد بار شد این شاه پایدار
وین خون پاک در ره حق کرد خوش نثار

و آن دختر عزیز و رشیدت بکربلا افراشت پرچمی و شهادت بر آن شعار

زینت فزای عالم بالا شدی بزهد درگوش عرش خوانده تورا عشق گوشوار

گرمن هزار سال بگویم مدیح تو

یک شمه بازگفته‌ام آنهم باختصار

اشعار مربوط به :

حضرت امام حسن مجتبی (ع)

از صفحه ۱۰۵ الی ۱۰۷ در ولادت
" " " ۱۰۸ " " در منقبت

در میلاد حضرت امام حسن مجتبی (ع)

در نیمه ماه رمضان گلشن زهرا
آن خانه که از شمس و قمر بود منور
زهرا و علی را پسری داد خداوند
آراسته امروز سرائیست که در آن
حُسن حسن از مهر جهان تاب سبقت برد
صبری که مقدم بنماز است بقرآن
ای جان بقدای تو که باخُلُق خدائی
پرورده زهرادو گل از باغ ولایت
آری حسنین آن دو جوانان بهشتند
ای گلشن اسلام زخون دل تو سبز
از خون دو فرزند پیمبر شده گلرنگ
چونانکه زخون تن سالار شهیدان
تو کشته صبری و شهیدان جهان راست
اسلام سرافراز شد از هر دو برادر
یک روز جهاد است بشمشیر و دگر روز
یاران تو بودند فرومایه و غدار
گر عهد شکن خصم تو گردید عجب نیست

از تابش رخسار حسن گشت دلارا
هر چند صفا داشت فزون گشت مصفا
کز مقدم او مفتخر آمد همه دنیا
اسرار خدائیت زهر سوی هویدا
باخُلُق حسن ختم بود معنی زیبا
در راه خداوند از او آمده پیدا
دادی بهمه خَلق جهان درس مدارا
باحلم خداوندی و با همت والا
در هر دو سرامایه امید دل ما
فرداست کزین خون بدمد لاله حمرا
گلزار حقیقت بر هر دیده بینا
بیماری دین راست دگر باره مداوا
در دامن صبر تو همه دست تولا
سالار شهید او و تو سردار شکیبا
از صبر بقا دین خدا راست همانا
زینروی شدی دستخوش کینه اعدا
پرهیز ندارد زخما دشمن رسوا

جهانها بقدای تو و صبری که نمودی

تاسبز بماند بجهان گلشن زهرا

تهران - پانزدهم رمضان سال ۱۳۸۳ قمری

در میلاد حضرت امام حسن مجتبی (ع)

فرخنده مرا نیمه ماه رمضان است
ای نوگل زهرا و علی سبط پیمبر
بادشمن بدعهد و فرومایه بظاهر
حلم تو پسندیده مردان خداجوی
اسلام فتاد از همه سو در خطر شرک
اسلام ز صبر تو بجا ماند و حسین است
اسلام ز سعی دو برادر شده احیاء
ارث علی اینگونه نصیب دوپسر شد
میلاد حسن شادی زهرا و پیمبر
فرخنده چنین روز بود بر همه آری
حلم و کرم و لطف و سخای حسنی را
در راه خدا صبر بود طاعت مقبول
من عاجزم از منقبت آل محمد (ص)
برقی زند اخلاص و شود شوق پدیدار
وقت است که خواهی ز خدا هر چه خواهی

میلاد حسن هست و دلم خرم از آنست
ایمان بتواز محنت ایام امان است
صلح تو شکست است ولی فتح نهان است
و آن دشمن بدعهد تو رسوای جهان است
بدخواه تو چون توسن بگسسته عنان است
کوهم بهمین عزم در این راه روان است
تحسین گراین صبر و رشادت دل و جان است
همواره جهان خیره این منصب و شان است
جان علی از دیدن او در هیجان است
آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است
طبعم چه کند وصف که برتر ز گمان است
وین صبر پسندیده بهر عهد و زمان است
یک ذره کجا با خبر از گاه کشان است
بس منقبت و مدح مرا ورد زبان است
نام علی و آل علی تا بمیان است

دست من و دامان ولای علی و آل

چشمم به عطا بخشی آنان نگران است

شیکاگو - ۱۴ رمضان سال ۱۳۹۴ قمری

برابر با ۱۰ مهرماه سال ۱۳۵۳

در میلاد حضرت امام حسن مجتبی (ع)

نغمه شوق زافواج ملائک برخاست سرخ گشتند زخجلت که نه زیبارخ ماست زهره در چرخ فرومانده ز نورز هراست کز مدارای تو بنیاد شریعت برجاست حلم بسیار تو خود آیتی از صبر خداست که چنین خون جگریها بره دوست رواست کشته صبری واجر تو فزون از شهداست الله ای زاده زهرا ز ثباتی که تراست گرچه بهر همه اولاد وی از دهر بلاست عَلَّمَ اللهُ که آسایش عقبی ز شماسست روز میلاد تو شادان دل ارباب وفاست آشکار از همه دیوار و درش نور صفاست جشن درخانه اولاد پیمبر برپاست	باغ زهرا بگل روی حسن چون آراست سبز پوشان چمن تا گل رویش دیدند پسر فاطمه گر جلوه بدینسان بکند ای ولیعهد علی ارشد اولاد بتول علم بیحد تو رمزیت ز دانائی حق صبرها کردی و دندان بجگر بنهادی عشق در کار تویی پرده شهادت داده است ساقی دهر جز از زهر به کام تو نریخت دین جد تو بشر راز بلا بازرها ند عیش پاکیزه مردان خدا این جانست بوستان علی از چون تو پسر سرسبز است خانه ای را که بحسن حسنی آرایند پای از سرشناسیم زشادی که کنون
--	---

اثر شوق نهان است که ناظر زاده
هرچه در وصف علی گوید و آتش زیباست

در منقبت امام دوم شیعیان جهان حضرت حسن (ع)

نیمه ماه مبارک چه طرب افزا بود
 رمضان آمد و در پانزدهش کرد طلوع
 درصفا و کرم و لطف و وفا و تقوی
 مصلحت بود که دندان بجگر برد فرو
 نوردین خواست که خاموش نگردد آری
 دشمنان خرده گرفتند که خاموش نشست
 این خموشی که نشان داد نهاد بدخواه
 ناموافق همه یاران منافق بودند
 او نمیخواست که بیفایده خونها ریزد
 کشته صبر جگر سوز حسن شد ز آنروی
 میوه باغ نبوت حسن پاک سرشت
 دید چون کار جهان گشته دگرگون آنسان
 علم و تقوی که مراد دل مردان خداست
 دین و دانش که بود ختم باولاد علی
 او سرو کار بدنیای دنی هیچ نداشت
 دل بدین بست و بدانش که دوروزی معدود
 گفت امروز بهر حال به پایان آید
 عشق در کار حسن داده شهادت آری

که زحسن حسن، آفاق فضیلت زابود
 آن مه چارده و مهرجهان آرا بود
 پسر فاطمه سرمشق همه دنیا بود
 صبراو مایه اندوه ولی زیبا بود
 پیش دانا سبب حلم حسن پیدا بود
 عقل داند که خطا داوری اعدا بود
 بر همه نیک و بد وضع زمان گویا بود
 خصم خونخواره و بیباک وحسن تنها بود
 کینه جودشمن دیرینه درین برنا بود
 که دل مردم بد عهد زمان خارا بود
 پسر حیدر و نور بصر زهرا بود
 گوشه بگرفتنش از مردم دود عدا بود
 پیشه فرمودهمین سودش از آن سودا بود
 حسن از روز نخستین مگرش پیدا بود
 سروکارش زره دین همه باعقی بود
 مهلت دشمن دنیا طلب و رسوا بود
 نوبت فتح مگر بهر حسن فردا بود
 نصرت اوراست که خودهمت او والا بود

* * *

طبع من گشت ثنا گستر او با صد شوق وین مراندر بسومالی افریقا بود
 شعر من عرض ادب هست و نشان اخلاص
 پس عجب نیست اگر باب دل دانا بود

سومالی-افریقا- سال ۱۳۴۱ خورشیدی

اشعار مربوط به:

حضرت حسین سید الشهداء (ع)

از صفحه ۱۱۱ الی ۱۲۱	در میلاد
" " ۱۲۲ "	در فاجعه کربلا
" " ۱۳۳ "	در مدح و عرض اخلاص

در ولادت حضرت حسین سید الشهداء (ع)

از ازل عشق روانپرور و جان افزا بود
چون حسین بن علی پای دراین عرصه نهاد
مکتب عشق سرافرازی جاویدان یافت
تا نمایان شود آثار حقیقت خوشتر
کر بلا صحنه عشق است و ز اصحاب حسین
آن شهادت که در آن خیره جهان است هنوز
زهی آن کشته که چون تن بشهادت در داد
شجر طیبه یعنی که حسین بن علی
ای حسین ای که خداخواست سرافرازی تو
طفل شماهه که همراه تو آمد بجهاد
جشن میلاد تو آرد بطرب دلها را
میر از یاد در آن روز که خواهد آمد
امشب از یاد تو در مجمع ما غوغا بود

تهران - سوم شعبان سال ۱۳۶۷ قمری

در ولادت حضرت حسین سید الشهداء (ع)

ای یاد تو در عالم آتش زده بر جانها
نامت چو بلب آید همواره بود با آه
پروانه بی پروا یعنی تو که در وصف
ای گلشن دین سیراب با اشک محبانت
بسیار حکایتها گردیده کهن اما
هر چند پریشانی شد حاصل عشاق
یک جان بره جانان دادی و خدا داند
در دفتر آزادی نام تو بخون ثبت است
این سان که توجان دادی در راه رضای حق
قربانی اسلامی با همت مردانه
قربانگه عشق تو شد قبله اهل دل
عشاق بلا پرور خود را چو برند از یاد
مدح تو که یار دگفت ای سرور جانبازان

میلاد حسینی را تبریک بخود گوید

آنانکه چومن هستند ترسیده ز عصیانها

تهران- دوم شعبان سال ۱۳۸۲ قمری / ابر با
دهم دیماه سال ۱۳۴۱ خورشیدی

در ولادت حضرت حسین سید الشهدا (ع)

من ایستاده بر لب دربار بیکران
حسرت برم که گاش ترا نستمی بجهد
آری هر آنکه مدح حسین آرزو کند
ای نور چشم فاطمه اکنون عنایتی
مولود نیک عهد زمینی که آمده است
در دفتر زمانه بخون نام پاک تو
آن پاکبازی تو که بود امتحان حق
از آسمان سرشک مصیبت فرو چکید
از سرفرازی تو پی حفظ مردمی
گفتی که چون شرف بخطر افتد رواست
تحقیر زندگی که صلاى شهامت است
یامرگ یا حیات بدلخواه دین و عقل
هرگز کهن نمیشود این مکتب ای عجب
اسلام را که منجی و محی تو بوده ای
هرجاکه پرچمی است بنامت در اهتزاز
در نام جاودان تو هست آن اثر که دل
تورا و رسم زندگی آموختی بخلق
درست همین که بهر رضای حق ای بشر
در خون سرخفام تو برق حقیقتی است

میبهوت از تلاطم امواج سرگران
این جاشناوری کنم اما کجا توان؟
چون من شناوریست بدریای بیکران
تا شرم بهره‌ام نشود پیش دوستان
روز ولادت تو سعادت از آسمان
زینت فزای مکتب عشق است جاودان
شد اصل سرفرازی آدم در امتحان
روزی که خون پاک تو شد بر زمین روان
بر آدمی است معنی آزادگی عیان
آزاده مرد یکسره دل بر کند زجان
زیبا رشادتی است که دادی توش نشان
زبینه نیست زیستنی بین این و آن
گوئی که تازه خون حسین است در جهان
هستی ز حادثات فراوان نگاهبان
دل ز آن پرالتهاب شود دیده خونفشان
با یاد آن ز خاک زند پر بکهکشان
پیروز آنکه راه تو بگزید از آن میان
بگذر ز خود که هست همین سود پزیران
کازاده راز محنت دوران دهد امان

یعنی رضای دوست چوبگزید آدمی

آسان شود براو همه دشواری زمان

کرمان - دوم شعبان سال ۱۳۸۴ قمری مطابق با شانزدهم

آذر ماه سال ۱۳۴۳ خورشیدی

در ولادت حضرت حسین سید الشهداء (ع)

هر کجا بود دلی گشت هوادار حسین
هستی آرایش نویافت زانوار حسین
رسم شد دایره عشق زهرگزار حسین
هست در هردو سراگرمی بازار حسین
با خبر کس نشد از حرمت بسیار حسین
محو تاحشر نخواهد شد آثار حسین
منکر حق شود آنکو کند انکار حسین
اهرمن صحنه بیاراست به پیکار حسین
کرد با خویش ستم خصم ستمکار حسین
گشت مغلوب ابد دشمن خونخوار حسین
عقل و عشقند ستایشگر کردار حسین
تاخت در دشت بلا مرکب رهوار حسین
کس نبیند بوفاداری انصار حسین
از جوانمردی جانسوز علمدار حسین
نخل آراسته بودی تو بگلزار حسین
داد و سجاد بشد قافله سالار حسین
غافل از دوست نمیشد دل بیدار حسین
یاری از حق کند آنکس که بود یار حسین
کی توانم سخنی گفت سزاوار حسین

فخرم این است بدانند که "ناظرزاده"

چاکری هست کمر بسته به دربار حسین

عالم آراست چو از پرتو انوار حسین
ای خوشا سوم شعبان که در این روز عزیز
عقل سرگشته از آن است که چون در عالم
نور حق بود که خاموش نگردد هرگز
نامش آتش بدل عارف و عامی زدوباز
از سر صدق قدم چون بره دوست نهاد
پرتو ذات خدا هست حسین بن علی
تا نمودار شود جلوه یزدان خوشتر
اوحیات ابدی داشت توان گفت آری
فاتح هر دو سرا کشته عاشورا بود
زنده از نهضت خونین حسین است اسلام
آدم آنروز سرافراخت که با فرو شکوه
چشم گردون که بود خیره جانبازیها
اشک مهلت ندهد تا بلب آرم سخنی
ای ابا الفضل که فضل از توفصیلت هایافت
دو علی را پسر فاطمه در راه خدای
دشمن رذل ستم هرچه فزونتر میکرد
یار حق بود از اینروز ازل تا به ابد
منکه شرمنده بیحاصلی خویشتم

تهران - دوم شعبان سال ۱۳۸۵ قمری برابر با
پنجم آذر ماه سال ۱۳۴۴ شمسی

در ولادت حضرت حسین سید الشهدا (ع)

گشت قربانی حق جان حسین بن علی
در نخستین ورق دفتر جانباختگان
چون به شعبان قدم از غیب نهدسوی شهود
آن رشادت که از آن خیره جهان است هنوز
بست پیمان و وفا کرد و خدا خواسته است
بی سبب نیست که در دفتر رحمت ثبت است
باغ پژمرده دین بار دگر شد سیـراب
روز خونین و بلا پرور عاشورا شد
گشت بیواسطه خورشید حقیقت پیدا
طفل ششماهه چو آورد بقربانگه عشق
کشته خواندندش و غافل که بهر جا همه وقت
خود وصال ابدی یافت ولی از عالم
چون بقای ابدش بود شد اینسان محکم
بر سر کوی وفاخیمه شاهی افراشت
این نشانی است زالطاف الهی که بود
غرقه بحر گناهیم و همه دوخته ایم
ماه شعبان که بود ماه نشاط و امید
تا ثنا خوان شهادت شوم و عشق و وفا
دیده ام دوخته بر اوست که میدانم هست

جان عالم همه قربان حسین بن علی
ثبت باخون شده عنوان حسین بن علی
با شکوه آمده شعبان حسین بن علی
پرتوی بود زایمان حسین بن علی
تا ابد حرمت پیمان حسین بن علی
نام عشاق فراوان حسین بن علی
بصفای لب عطشان حسین بن علی
عشق سودازده حیران حسین بن علی
برزمین از تن عریان حسین بن علی
عقل شدخیره زبرهان حسین بن علی
دست حق است نگهبان حسین بن علی
ضجه برخاست بهجران حسین بن علی
از شهادت همه بنیان حسین بن علی
هر که از جان شده خواهان حسین بن علی
گوی دل درخم چوگان حسین بن علی
چشم امید باحسان حسین بن علی
شده آغاز از آن شان حسین بن علی
شده ام باز ثنا خوان حسین بن علی
همه را گوش بفرمان حسین بن علی

هرچه میخواست خداداد بناظرزاده

تا که زد دست بدامان حسین بن علی

تهران- ۱۴ شعبان سال ۱۳۸۶ قمری

در ولادت حضرت حسین سید الشهداء (ع)

تا نه بس دیر به بینی که جهان آرا شد
در همان روز که او فاتح عاشورا شد
آن قیامت که ز سر بازی او بر پا شد
حامی دین خدا گشت و بپا غوغا شد
سرش این است که دین خود ز حسین احیا شد
بگذراز زندگی خویش که مرگ اولی شد
خواندی این حکم که با خون حسین امضا شد؟
کز حسین اینهمه برنامه آن زیبا شد؟
همت عالمی از همت او والا شد
خوب با صدق حسین بن علی معنی شد
او سرافراز شد و دشمن او رسوا شد
وای بر آنکه چنین شیفته دنیا شد
جز خدا جوی که را سود در این سودا شد
که شود بهره ما خجلت اگر فردا شد
کو بحق در دو سرا رهبر بیهمتا شد

پرتو نور حسین بن علی پیدا شد
کی حسین بن علی کرد جهان آرائی؟
عشق داده است شهادت که نیابد پایان
پس فاطمه فرزند علی سبط رسول
صبح اسلام اگر سوم شعبان خوانم
کرد اخطار که افتاد شرف چون بخطر
داد فرمان که بذلت ندهی هرگز تن
هیچ شاگردی آن مکتب عالی کردی
داد تا درس رشادت بهمه عالمیان
لفظ با فرو دل انگیز و روان پرور عشق
گر حسین بن علی سربره دوست بداد
من و تو بنده دنیای فریبنده شدیم
سود دنیا و زیانش چو پدیدار شود
غره امروز بدینا نتوان شد آنقدر
دست در دامن سلطان شهیدان بزنیم

ای حسین بن علی مایه امید توئی
هم بچود و کرم و دوخته چشم ما شد

تهران - ۲ شعبان سال ۱۳۸۷ مطابق با ۲۲
مهر ماه سال ۱۳۴۸

در ولادت حضرت حسین سید الشهداء (ع)

هر که با لطف ازل آگاه از سربقا است
با حسین بن علی^{علیه السلام} و رسمش آشناست
راه و رسم زندگانی را حسین آموخته است
راه و رسم دیگری جز راه و رسم او خطاست
یک دم از خود بینی و غفلت بخود آی و ببین
صد ملامت هر نفس ما را بهرکاری رواست
کودکی رفت و جوانی طی شد و پیری رسید
بازی آن سودی که بردیم از حیات خود کجاست؟
من چنان شرمنده ام از خود که گاهی گفته‌ام
کاین هوادر هر نفس حیفاست بر من چون هباست
چیست آخر سود من از بهر خود یا دیگران؟
تا کنم دل خوش که حالی این بهای آن هواست
چیستم من جز حبایی بر سر بحر وجود
بر وجود ناتوان من فنا فرمان رواست
سوختم در حسرت آن زندگی کز پرتوش
عالمی پر نور و دنیائی پر از شور و نواست
نیکبخت هر دو عالم کیست؟ دانی هر که او
دامن پاکش بلند و دور از او دست فناست
گر نگویم خود شناسی، او حسین بن علی است
پس شناسای حسین آگاه از سربقا است
چون فنا در حق شوی باقی بمانی جاودان
این خلاصه گفته های انبیا و اولیاست
گشت قربانی در این ره گرچه جانها بیشمار
لیک شاهنشاه جانبازان حسین مصطفی است

این نشانی روشن است از هر که می‌خواهی بپرس
پایتخت کشور عشاق خاک کربلا است
خاک گفتم من ولی باید دیار عشق گفت
وربگوئی کربلا را کعبه تعبیری بجاست
قبله گاه عاشقان پاکبازی ای حسین
خاک پایت دیده اهل نظر را تو تیاست

تهران . دوم شعبان سال ۱۳۸۸ قمری مطابق با
سوم آبان سال ۱۳۴۷ شمسی

در ولادت حضرت حسین سید الشهدا (ع)

آسمان طالع فرخ سیری پیدا کرد
گل پیوند نبوت بـولایت بشگفت
رنجهادید از اولاد ابوسفیان دین
سرفرازاست پیمبر که ززه‌رای بتول
شوق لرزید که سرباخته ای می‌آید
جای آنست که آدم بملا یک گوید
تا بدانند بشر را چه هنرها باشد
آتشی بود که در خرمن هستی افتاد
رسم آزادگی و شیوه جانبازی از اوست
بر سرکوی وفا خیمه زد و میدانست
در ره دوست بصد شوق سراز دست بداد
حرمت زندگی از عزّ شرف باشد و بس
وادی عشق بلا خیز بفریاد آمد
ای حسین ای که بدامان توه رکس زد دست
روزمیلاد تو دل غرقه بحر شوق است

طایر عشق فلک سیرپری پیدا کرد
باغ دین لطف و صفای دگری پیدا کرد
حالی اسلام مبارک پسری پیدا کرد
چون حسین از علی اکنون پسری پیدا کرد
عشق خندید که ره راهبری پیدا کرد
شجر خلقت از امروز بری پیدا کرد
سینه عشق فروزان شرری پیدا کرد
عالم از گرمی او شور و شری پیدا کرد
بیشهء عشق عجب شیر نری پیدا کرد
که چرا پر خطر اینسان گذری پیدا کرد
تا میان همه عشاق سری پیدا کرد
مرگ اولیست شرف چون خطری پیدا کرد
که حسین آمد و ره رهسپری پیدا کرد
آه او پیش خداوند اثری پیدا کرد
کز ولای تو به فردوس دری پیدا کرد

لیک با اینهمه چون نام تو آمد بمیان

هر که بشنید زغم چشم تری پیدا کرد

در ولادت حضرت حسین سید الشهداء (ع)

ای حسین بن علی ای پیشوای اهل حق
ای که عزّ جاودان در آستان حق تورا ست
ماه شعبان آمد و شد جشن میلادت بپا
خانه زهرا از آنرو مطلع نور خدا ست
زرد خواهد گشت روزی بوستان احمدی
آبیاری بایدش ز آن خون که حقش خونبها ست
شاد باش عشق و عقل این است گای لطف ازل
گرنیائی بوستان دین جدّ بی صفا ست
صحنه آرا جز تو کس در رزمگاه عشق نیست
کی ببحر خون کسی راجز تو یارای شنا ست
ابرهای تیره خواهد شد حجاب چهره دین
پرتو ذات تو روزی را چنین شمس الضحی است
از ازل چون عالم اسلام را روشن گری
تا ابد زینرو ستایشگر تو را ارض و سما ست
هر چه بودت داده ای در راه جانان بیدریغ
هر چه خواهی میدهندت آری این شرط وفا ست
ای حسین بن علی ای پیشوای اهل حق
ای که عزّ جاودان در آستان حق تورا ست
این روا باشد که دست ما نگیری از کرم؟
ای که لطفت دردمندان را بهر حالت دوا ست
گرچه من دم از ولایت میزنم شرمنده ام
زانکه میدانم زمولا پیروی اصل ولا ست
نیستم نومید از الطاف تو و با اینهمه
کی شود نومید آنکو چون حسینش پیشوا ست

من بدرگاه تو با امید بسیار آمدم
هر که با امید آید پیش تو حاجت رواست
چون روا داری کسی نومید از درگاه خود
ما مس اندک بها و لطف تو چون کیمیاست
روز میلاد تو هر کس عرض اخلاصی کند
چون قبول عرض اخلاص محبان از شماست
هم تو میدانی که ناظرزاده با صدق و صفا
منقبت گوی تو باشد گرچه طبعش نارساست

در فاجعه کربلا

ماه محرم آمد و روز عزا رسید
ای نی نوا برآور و ایدل خروش کن
سلطان عاشقان عنایت نصیب را
درگوش جان او ز شهادت حدیث رفت
رخت سفر به بست زیثرب به نینوا
شد کشتی نجات بدریای خون روان
ای مکتب علی ز تو شاگرد سرفراز
عزم و اراده از تو شرف یافت درجهان
جانها فدای همت آن قهرمان شوق
بانک مصیبت از همه عالم بلند شد
اسلام شرمسار پیمبر کز امتش
هر سال از آسمان بزمین میرسد ندا

ایام حزن آل محمد فرارسید
گاه رحیل پادشه نی نوار رسید
هنگام سرکشیدن جام بلا رسید
از آشنا مگر سخن آشنا رسید؟
یعنی بخوان غم ز خدایش صلا رسید
چون از خدا اجازه برنا خدا رسید
الله که استادی تو تا کجا رسید
آزادگی باوج کمال از شما رسید
کز بحر خون بساحل حق با شما رسید
تا شاه دین بوادی کرب و بلا رسید
بر اهل بیت اینهمه جور و جفا رسید
ماه محرم آمد و روز عزا رسید

ای اشک مهلتی که دهم شرح ماجرا
کردی سیاه دفتر اندوه من چرا

در فاجعه کربلا

چون شد روان بکرب و بلا خسرو حجاز
گفتی روان بسوی اُحد حمزه گشت باز
وقت وداع کرد اشارت کزین سفر
همراه خویش جمله عزیزان خود برم
میسازم اربسوزدم از داغشان جگر
عاشق نبود آنکه نشد پاکباز عشق
در سجده گاه عشق بفتوای عارفان
انسان خود پرست نگردد خداپرست
(من) سدره (ما) و تو باشد در این طریق
شد کاروان بشوق روان سوی کربلا
عشق وصال جانب قربانگهم کشید
کی^۱ خبر ز لذت عشق و وفا شوند
گوئی بگوش میرسد ناله جرس
شد توتیای دیده ما گرد راه تو
اسلام پرده از رخ زیبا فرو گرفت

در کف گرفت پرچم اسلام سرفراز
پرچم ز شوق وصل وی آمد در اهتزاز
ما را بباز گشت نباشد امید باز
سودا چنین کنند حریفان پاکباز
دل در برم همی تپد از شوق سوز ساز
با مدّعی بگوی که چندین دغل مبار
اول بخون بشوی رخ آنگاه کن نماز
آسان نمیرسد بحقیقت کس از مجاز
باید نخست داشتن از (خویش) احتراز
با کردگار قافله سالار گرم راز
وز اشتیاق آمده جانم در اهتزاز
آن ناکسان که دستخوش شهوتند و آرز
شب تیره گون شده است و غم انگیز و ره دراز
ای کاروان شوق که خوش میروی بنواز
چون شد روان بکرب و بلا خسرو حجاز

از خون خود بگلشن اسلام آب داد

با سر سؤال اهل جهان را جواب داد

در فاجعه کربلا

اسلام نوحه گرشد و عالم زبان گرفت
این جاست نینوا و مکان میتوان گرفت
بر شهسوار کوی حقیقت عنان گرفت
سبقت زمین کرب و بلا ز آسمان گرفت
ارواح انبیاء همه گردش مکان گرفت
لرزید و در کنار تن میمهان گرفت
بانک عزای شاه شهیدان جهان گرفت
تا بوستان آل علی را خزان گرفت
صحرای کربلا رقم از ارغوان گرفت
چون شاه دین بدشت بلا آشیان گرفت

چون شاه دین بدشت بلا آشیان گرفت
ای کاروان مرو که بمقصد رسیده ای
این خاک کربلاست که از شوق ناگهان
مهمان عزیز بود که از یمن مقدمش
تاخیمه گاه شاه بپا شد زهر طرف
آنروز کربلا بخود آمد که ناگهان
ابری سیاه بر سر عالم گریست خون
در باغ رنگ لاله زاندوه زرد شد
هر سوفتاد جسم عزیزی بخاک و خون
در آشیانه مرغ حق از ناله ، شب نخفت

زد حلقه گرد سبط نبی از دهای مرگ
زیرا حسین آمده بود از برای مرگ

در فاجعه کربلا

چون جمع گشت لشگر اعدا از هر طرف
ظلمت پی معارضه با نور شد قرین
یک جمع پانهاده بقعر سقر زجهل
آل رسول سرخوش شوق لقای رب
هرکس نمود باطن خو آنچنان که بود
حرآمد و نهاد سر توبه برزمین
گفتا گناهکارم و شرمنده وای اگر
دریای رحمتی تو من آلوده گناه
از یک نگاه تومس من کیما شود
آزاد بود حروبا زادگاه رسید

کفر آمد و برابر ایمان کشید صف
باطل پی مبارزه با حق گشود کف
یک قوم سر بچرخ برآورده از شرف
سفاکیان بهروله از وعده علف
بر پا قیامتی شده از ماجرای طف
اشک ندامتش برخ از جرم ما سلف
تیرامید من نرسد باز بر هدف
یک لحظه فرصت است مبدا شود تلف
در گردد از عنایت اهل نظر خرف
جانرا نثار کرد و بیا سود با شعف

ای آسمان مشاهده را دیده باز کن
بهتر از این معامله با اهل راز کن

در فاجعه کربلا

آمد میان لشکراهریمن آن سـروش
آیا کسی بیاری من آید از شما
برگشت و شیر خواره خود دید بیقرار
یعنی اگر نمانده تو را یاورای پدر
برداشت حجت خود و آمد میان قوم
بر اهل بیت من ز ستم منع کرده‌اید
گرم گناهکارم و آشفته حال نیست
آبی به اصغرم برسانید کز عطش
خواهان آب بهر علی بود و ناگهان
زان تیر سهمناک جگر گوشه حسین
سیراب گشت و آب دگر از پدرنخواست
تا برجهانیان بکند حجت آشکار

گفت ای سیه دلان تبه‌کار سخت کوش
ناگه زخیمه گاه بگوش آمدش خـروش
خون حسینی آمده در عرق اوبجوش
من حلق خود کنم سپرت گوش تابگوش
کای مردمان سفلـه بدعهد خود فروش
آب فرات را که مباح است بروحوش
در هیچ کیش بارگنه طفل را بدوش
تابش زدست رفته و ترسم رود زهوش
تیری سه شعبه آمد و بنشست برگلوش
نالید و دست و پا زد و خندید و شد خموش
وزمرگ او شدند ملایک سیاهپوش
آمد میان لشکراهریمن آن سـروش

مردان و کودکان و زنان محمدی

بودند سرخوش از می‌بیگرد سردمی

در فاجعه کربلا

شهادت حضرت عباس (ع)

چون نوبت شهادت عباس در رسید
طوفان خشم بود هویدا ز چشم او
تا کاهد از غضب مگر آن شیر خشناک
کای یادگار حیدر کرار و کودکان
مشکی بدوش خویش بیفکند و شد روان
میدان بچرخ آمد و لشکر زهر طرف
ره برد تا فرات و پراز آب کرد مشک
غیرت نگر وفا نگر آزادگی نگر
لشکر گرفت دور وی و گرم شد قتال
از تیغ کین دودست علمدار قطع شد
ناگاه گشت ناله تودیع او بلند
آواز جانگداز برادر شنید و رفت
در خاک و خون چو پیکری دست او بدید
گفت ای سپاهدار عزیز دلاورم
در مرگ جانگداز تو شد طاقتم زدست
دیشب زبیم تیغ تو دشمن نداشت خواب
شد روز اهل بیت سیه تر ز شام تار

گیتی دوباره جنگ علی را بچشم دید
از بیحیائی و ستم دشمن پلیید
شاهش پی سقایت طفلان خود گزید
مردند از عطش تو بآبی بده نوید
زد بر سپاه و نعره تکبیر بر کشید
همچون گراز از غضب شیر نررمید
برگشت و همچو ماه زابر سیه دمید
لب تشنه از فرات ابوالفضل شد پدید
طوفان مرگ از همه جانب همی وزید
فریاد و آخاه زمین ز آسمان شنید
شه را بخواند تا که شد از خویش ناامید
همچون عذاب شاه ببالین آن شهید
گفتی که مرغ روح وی از غم زتن پرید
کایزد برادری ز تو بهتر نیافرید
دیگر شکست پشت من و قائمتم خمید
و امشب نخواهد آنکه شب دوش آرمید
چون نوبت شهادت عباس در رسید

ای دختران فاطمه عزم سفر کنید

عباس رفت رخت اسیری ببر کنید

در فاجعه کربلا

آندم که رهسپار بمیدان شد اکبرش
شه لحظه ای بقامت فرزند بنگریست
حالی نهاده روی بمیدان کارزار
گفت ای خداگواه حسینی که دررهت
داد آنچه داشت تا که شود پاکباز عشق
قربان کنم جوان عزیزی که درجهان
شد یوسف عزیز بصحرا برای جنگ
شهزاده رونهاد بمیدان کارزار
از دور شه مراقب او بود و می شنید
شهزاده بازگشت و بنالید از عطش
سرگرم بود و منقذ بن مره از کمین
لیلی میان خیمه پریشان نموده موی

آمد بجلوه پیش نظر جدا طهرش
لبریز شد زباده اندوه ساغرش
لاحول گوی ناله برآورد مسادرش
شناخت فرق اکبرش از حلق اصغرش
زین بیشتر نبود در این راه رهبرش
دانند خلق خُلُقاً و خُلُقاً پیمبرش
یارب نگاهدار زگرگان لشکرش
هر سو گریخت قوم دغل از برابرش
هنگام حمله نغمه الله اکبرش
چون جان گرفت شاه دگر باره دربرش
برجست و تیغ کین بزد از پشت بر سرش
میخواست از خدا بدعا بار دیگرش

در باغ رنگ لاله ز اندوه زرد شد
قربانی دگر سوی ایزد حواله شد

در فاجعه کربلا

تنها و پاکباز چو گردید شاه دین
کای خواهر عزیز زمان وداع شد
این بار چون بجانب میدان قدم نهم
پس از مصائبی که ندیده است چشم چرخ
مردانه در بلا و تعب صبر پیشه کن
در کوفه خوار گردی و در شام بینوا
غمخوار و سرپرست یتیمان من توئی
باید شود به صبر تو تکمیل کار من
آنکه وداع کرد و روان شد بقتلگاه
بر مرگ تن نهاد و بمیدان روانه شد
وقتی بپای گشت قیامت که ناگهان
آل رسول مویه کنان موکنان همه
زینب برون دوید و بصرانهادروی
رو سوی آسمان بفرغان گفت کای الله
آیا عزیزدخترو پیغمبر تو نیست
زینب چو دید نوگل گلزار فاطمه

آمد میان خیمه بر زینب حزین
تعجیل کن که گرگ اجل هست در کمین
نخل قدم زپای بیفتد به تیغ کین
بینم تو را محاصره چون حلقه نکین
چندانکه بشنوی ز خداوند آفرین
باری مشوزکینه این قوم خشمگین
آسان تراز شهادت من رنج خود مبین
ای همت تو عالی وای رای تو متین
زینب همی نظاره کنان از پیش غمین
تنها و پاکباز چو گردید شاه دین
برگشت ذوالجناح ولی واژگونه زین
از دیدنش رسانده بعرش برین انین
چون دید او فتاده تن شاه بر زمین
کردند آل فاطمه قربانی این چنین
این جسم غرقه خون پریشان نازنین
پرپر شده است و ریخته از شاخ بر زمین

گفت ای خدای لطف به آل رسول کن

وین کشته راز آل محمد قبول کن

در فاجعه کربلا

خواندیم شرح حال بزرگان روزگار
بودی حسین شمع حقیقت نمابحق
مرگ آنچنان حقیر بنزد یک هریکی
مردانه پشت پازده بر مرگ از ازل
جان عزیز کرده سپر پیش تیغ کین
فریاد از آن زمان که بی پایان رسید جنگ
اهل حرم بگریه روان سوی قتلگاه
این پیکر مقدس فرزند فاطمه است
چون قرص ماه بر سرنی شد سر حسین
چون شب فراز آمد و تابید مه براو
ترسم که بانگ ناله زهرا شود بلند
مظلومتر ز شاه شهیدان جهان نیافت

چون او جهان بیاد ندارد بزرگوار
پروانه وارگرد وی احرار نامدار
کز دیر جان سپردن خود بود دلفکار
بر سر نهاده تا به ابد تاج افتخار
وزخون پاکشان شده صحرا چو لاله زار
گفتی مگر قیامت عظمی شد آشکار
افتاده نخل قد شهیدان بهر کنار
ای خاک گرم کرب و بلا حرمتش بدار
ای آفتاب سر ز خجالت برون میار
زنهار ساریان نکند زینطرف گذار
زین ماجرا مگو دگرای طبع زینهار
خواندیم شرح حال بزرگان روزگار

بر پاست تا بروز قیامت عزای او
ز آنرو که گشته است خدا خونبهای او

در فاجعه کربلا

ای پاره پاره تن که بصرا فتاده‌ای	بر مرگ جانشکار دل آسان نهاده‌ای
در جنگ دشمنان تبه‌کار تیره دل	از بهر دوست هرچه تو را بوده داده‌ای
روز ازل چه باده بجام تو ریختند	کاینسان هنوز سرخوش آن جام باده‌ای
در دفتر شجاعت مردان روزگار	فصلی پی هدایت رندان گشاده‌ای
دهر اعتراف کرد چو آزاد گیت دید	کز دودمان مردم زاده‌ای
مردانه در عزای عزیزان نشسته‌ای	تنها نه بهر دادن جان ایستاده‌ای
چرخ ارنهاده سرزاردت بیای تو	انصاف داده است که صاحب اراده‌ای
جانها بسوخت در غم توتا بروزحشر	ای پاره پاره تن که بصرا فتاده‌ای

در راه دوست اینهمه جور و جفا که دید

همچون تو پایدار بعهد و وفا که دید؟

در فاجعه کربلا

بگوش دل شنو امشب زهر سو ذکر یارب را اسیران چون بسر آرند در تاریکی امشب را
بیابانی است وحشت زاو پراز کشتگان صحرا فسرده گلشن زهرا چه احوال نیست زینب را
همه رفتند و زینب ماند و اندوه فراوانش باوداده است لطف حق دگر هر گونه منصب را
الای کاروان سالار راه کوفه چونستنی بگو این کوفیان آهسته تر رانند مرکب را
نماز شب نگردد ترک زینب رایقین می دان خدا این گونه خواهد حال عشاق مودت را
بجز پاکیزه خوئی نیست در آل علی آری چنین دادند توفیق آن بزرگان مهذب را

شب شام غریبان هردلی خون است از حسرت

از اینرو بسته باید داشت از هر ناله ای لب را

در منقبت رادمرد اسلام حضرت حسین (ع)

دل من بیاد آرد چو شهید نینوارا
ره و رسم آشنائی بخدا حسین داند
ببلا صلا فکندندوزکس بلی نیامد
سرکوی عشق زد خیمه پی شهادت آری
پی قرب حق فدا کرد عزیز هر چه بودش
بنماز دلنوازی که وضوی آن بخون شد
تن چاک چاک خونین بمیان خاک اما
دم واپسین چه خواهد ز خدا حسین جز این
سر و تن زدست داده ره کوی دوست گیرد
سرکوی سرفرازی چه خوش است پاکبازی
دل ما در آرزویش همه جابجستجویش
ره عافیت همین است و خطاست راه دیگر
چه ثمر از آن حیات که بمرگ ختم گردد

بندای سوگواری ببرد زنی نووارا
که هم آشنا شناسد ره و رسم آشنا را
شه تشنه لب بلی گفت بلای کربلا را
سفرش بسوی حق بود و گذاشت ماسوی را
که پرستش این چنین است پرستی ارخدارا
زده خود چهار تکبیر جهان بیوفا را
نبرد زیاد یکدم لب پاک او دعا را
که ببخشد از عنایت مگر او گناه ما را
بجزاز خدانخواهد که دهند خونبهارا
که بود نوای قرآن سراز بدن جدا را
نه عجب ز خاک کویش طلبیم اگر شفارا
نروی اگر از این راه بروی ره خطا را
بره خدا فنا شو طلبی اگر بقا را

شب شادی است اما چکنم که نامش آرد

بشب تولد او هم ازین نمط عزا را

تهران - ۳ شعبان سال ۱۳۸۳ قمری مطابق با ۲۸

آذر سال ۱۳۴۲ شمسی

عرض اخلاص به پیشگاه حضرت حسین (ع)

دل بحسین بن علی بسته ام	وزغم دنیای دنی رسته ام
عاشق صادق بره دوست اوست	دل بچنین راهبری بسته ام
لایق عشقش نیم و با امید	من به محبانش بییوسته ام
داخل گلهای وفا نیستم	خار فرومایه گلدسته ام
با همه بیحاصلی ای نور حق	رشته امید تو نگسته ام
شکر گذارم ز عنایات حق	دل زهمه خلق چو بگسته ام

پیش خداوند شفیعم توئی

زنده به امید تو پیوسته ام

اشعار مربوط به:

حضرت زین العابدین امام سجاد (ع)

از صفحه ۱۳۷ الی ۱۳۹	در منقبت
" " ۱۴۰	در وفات و توسل

در منقبت امام سجاد (ع)

شنیده باشی که در شب تار	چو بنده رو کرد بسوی دادار
مگو که این کار ثمر ندارد	عنايت حق بگيردش دست
خدا شناسان بهر لباسند	دعای مسکین اثر ندارد
اگر خدا هست چه غم تو راهست	کسیکه از حق خبر ندارد
خدا پرستان چه بیم دارند	ز هر چه بینند خدا شناسند
کمال اخلاص بدرگه دوست	چو کار شد سخت نمی هراسند
که را شناسی؟ که پیش جانان	که دستگیرت بهر کجاست
منت بگویم که اشک و آهم	چه احتیاجت بما سوی هست
سمی مولا امام ساجد	که تکیه گاهی عظیم دارند
جمال اسلام امام سجاد	گره گشائی حکیم دارند
زهر نوایش رهی به جنت	نشان ایمان ز مرد حق جوست
رخ منور نهاده بر خاک	بجستجوی رضای حق اوست
	ببرده از یاد تن و سرو جان
	بغیر اخلاص نکرده عنوان
	کشاند سویش بشوق راهم
	از او بخوایم هر آنچه خواهیم
	علی دوم ولی ماجد
	چو او بدوران که دید زاهد
	کمال تقوی امیر ارشاد
	سرای دین شد بزهدش آباد
	زهر دعایش دری برحمت
	زهر ندایش ملک بحیرت
	زناله هایش بلرزه افلاک
	زحج دنیا دلی که شد پاک
	چنین گذارد ز خویش آثار

دوای هر درد دعای او شد	شفای جاسیها نوای او شد
قبول ایزد ثنای او شد	بصدق و اخلاص خدا را خواست
بطاعت افزود ز خواستهها کاست	
که روی اسلام بزهش آراست	لوای عزت به عالم افراشت
نسب بشاهان ز هر طرف داشت	
حدیث اخلاص نگفته نگذاشت	ز فیض مطلق همه وجودش
که عالم آراست بخود وجودش	
شرف شرف یافت خود از سجودش	بمن کرم کرد امام حق جو
چو عرصه شد تنگ بمن زهرسوی	
حمایت آری ز منقبت گوی	شعار او بود بلطف بسیار

پاریس - ۱۴ تیرماه سال ۱۳۴۹ شمسی برابر با
اول ربیع الاول سال ۱۳۹۰ قمری

در منقبت حضرت زین العابدین (ع)

توزین عابدین و ساجدینی
بسی اهل یقین اند و توالحق
بگفتار و بکردار مقدس
اگر شاعر بگفتار است ساحر
گرامی نزد اهل آسمانی
هم از ما و هم از اهل سموات
عرب را و عجم را شاهزاده است
عرب را با عجم پیوند از توست
چومولا سرور پرهیز گاران
باسرار امامت رهنمونی
برحمت از گزند روزگاران
طبيب حاذق هر درد مندی
زدم درشته حب تومن چنگ
علی بن الحسین ات هست ایدل
بدامان ولای او بزین چنگ
از اوجاجت بخواه و باش آرام
شفیعی کن بدرگاه خداوند
خدا داند که از صدق و ارادت
الای زین اسلام ای امامی

نه زین عابدین بل زین دینی
میان متقین حق الیقینی
همان معنای آیات مبینی
تو در گفتار معجز آفرینی
نشان از رحمت حق در زمینی
سزاوار ثنا و آفرینی
چنین والا نسب شاهی نبینی
ششم معصوم امام چارمینی
بعقد معرفت در یمینی
امانات الهی را امینی
محب خویش را حصن حصینی
شناسا درد را از هر جبینی
که در لطف و کرم حبل المتینی
چرا از سوء پیش آمد غمینی
نیایی این چنین حبل المتینی
مگو دیگر چنانی و چینی
به هنگامیکه بدحال این چینی
بدرگاهش بجز رحمت نه بینی
که در انگشتر تقوی نگینی

نمی آری ز ناظرزاده ات یاد

به غایت زار و محزونش چه بینی

امریکا - سال ۱۹۷۴ میلادی

در وفات امام سجاد (ع)

ای پیشرو راهروان حضرت سجاد
توزاده ساسانی و فرزند محمدص
شهزاده ایرانی در عقد شه دیـن
آید پسری زین دو که در عالم هستی
اینست که توزینت عباد جهانی
آن نغمه عشق تو که مضمون سحیف است
در عرش کند شور بیا نغمه شوق
در روز وفات تو که دلها همه خون است
"دانی که بدین وضع و بدین حال و بدین چشم
صد بار بخود گفته ام از رنج و غم و درد
تاءدیب خدائی است که در کشور غربت
اینجا که تمدن بتفاخر زده پرچم
زین ملت ناراحت و مغرور و گرفتار
تحقیق بحدی است در این ملک که گوئی
اما همه رامقصد از اینکار دلار است
مقصود بود پول و چپ و راست بهانه
ارزنده دلار است نه انسان نه حقیقت
دنیا بود آراسته آنروز که بینی
مردان خدا را نبود فکر کم و بیش
ای سرور عباد که گشته است بدینسان
دست من و دامان شما جان بلب آمد
در پیش خداوند شفیع چو تو باشی
بس خانه که آباد ز الطاف شما شد

ای مرتبت و شوکت و عز تو خداداد
فخر شرفت لطف خدا از همه سوداد
فرخنده عروسی است برازنده داماد
از هر چه بجز دوست بود خاطرش آزاد
هم زینت عبادی و هم سید سجاد
الحق بدل مرده ماجان دگرداد
زین نغمه دل پاکدلان در هیجان باد
ایام عزا هست و دل آرد ز غمت یاد
آنان بودم روز که بدخواه مبیناد
ای کاش مرا مادر از آغاز نمی زاد
ناگاه مرا حال بدین روز بیفتاد
افسوس که یکروز نشد خاطر من شاد
انگشت تمدن بحقیقت گره نگشاد
هر چیز دگرگون شده یکباره زبنیاد
دور از بشر این حرص بلا پروردون باد
مطلب نتوان کرد از این فاش تر ایراد
باید برسد سود تو از هفت به هفتاد
جویای حقیقت شده دانشجو و استاد
هر چیز که خواهند خدا خواهدشان داد
آراسته باز هد شما عالم ایجاد
تا چند توان کرد چنین ناله و فریاد
بیخ غم جانگاه شود کنده زبنیاد
بگذار که تا خانه منهم شود آباد

چون رخ بصدافت بدر دوست نهادی

دل ناله کنان روی بدرگاه تو بنهاد

شیکاگو - سال ۱۳۵۳ خورشیدی

شعار مربوط به:

حضرت رضا (ع)

از صفحه ۱۴۳ الی ۱۵۰	در میلاد
" "	در وفات
" "	در منقبت
" "	بعزم زیارت حرم آن حضرت
" "	قصیده ای در جوارضریح آن حضرت بمناسبت میلاد
" "	حضرت زهرا (ع)
" "	توسل

در میلاد حضرت رضا (ع)

از سر برفت هوش ز شوق وصال تو
مائیم در حریم تو سرگشته ذره وار
رضوان رضا دهد که فرود آید از بهشت
فرزند مصطفائی و دلبد مرتضی
ایمن زحادثات زمان آستان تست
شد فیض بخش خاک خراسان سرفراز
عزّ آن بود که آل علی را خدای داد
هرگز مباد منفصل از دامن تو دست
ظل عنایت تو عجب سایه گستر است
روز ولادت تو درآیم زری به طوس
خواندی بپای یوس خود از مرحمت مرا
غم رفت و شادی آمد و آسود جان وهست
گفتم مگر چکامه ای آرم بارمغان
عقلم نهیب زد که بیرهیز ازین خیال
جائیکه شاهباز تصور بریخت پـر
آنجا که در معرفت آرند پیشکش
شوقم بناله گفت که این احتیاط چیست
روزی چنین مبارک و وقتی چنین عزیز
پیداست چون ز شعر تو شوق نهان تو

هرگز برون نمیروود از دل خیال تو
ای آفتاب خیره ز نور جمال تو
روید بمژه گرد ز صف نعلال تو
کامل شد از ازل همه فخر و کمال تو
مامون نارشید چه داند مآل تو
از مقدم خجسته فرخنده فال تو
ای عزت و جلال تو از ذوالجلال تو
ای باخدای خویش همه اتصال تو
ملجاء کجاست جز کنف بی همال تو؟
با پای سرکشانده بعشق وصال تو
آخر چگونه شکر گزارم سؤال تو
این معجز زمشهد جنت مثال تو
در بارگاه سلطنت بی‌زوال تو
دم در کش از سخن که نباشد مجال تو
گوید چه مرغ طبع فرو بسته بال تو؟
دیگر کسی بهاچه نهد بر سفال تو
دارم عجب ز فکر دیوانتقال تو
نبود روا سکوت تو از انفعال تو
اخلاص را دلیل بود ذوق و حال تو

شاید در آستان شهنشاه ملک طوس

افتد قبول و بستر از دل ملال تو

مشهد - سال ۱۳۳۵ خورشیدی

در میلاد حضرت رضا (ع)

گفتم مگر بیار گهت باز رو کنم
توفیقم این بس است که هر سال امیدوار
روز ولادت تو که روز سعادت است
فرخنده بخت من که در این روز فیض بخش
هر جا نشانی از تو بیایم بخاک طوس
دیدم بروز گار نشیب و فرازها
در بارگاه عزت و سرگشته ذره وار
خواهم کنار مرقد پاک تو رخصتی
شد پاره پاره جامه تقوایم از گناه
من صید پا شکسته دست غرایزم
گر رنج و درد من بود آثار لطف دوست
فخری که ای رضا تو رضا نیستی بدان
و آنجا که دوستی توام دست میدهد
مامون نداشت زیرکی و نارشید بود
امروز خود کجاست که من خبط های وی

و آنجا هر آنچه خواست دلم آرزو کنم
باصد هزار شوق بسوی تو رو کنم
با اشک خود ضریح تو را شستشو کنم
از بوسه بر قدوم تو کسب آبرو کنم
چون گل عزیز دارم و چون غنچه بوکنم
بیهوده شرق و غرب چرا جستجو کنم
ای نور حق بصدق همه گفتگو کنم
تا شرح غصه دل خود مو بمو کنم
توفیق ده که باز بزهش رفو کنم
کی میتوان مبارزه از چار سو کنم
با رنج انس گیرم و بادر خوک کنم
خار مذلتی که در جان فرو کنم
بگذار عالمی همه با خود عدو کنم
حیرت بسی ز غفلت بسیار او کنم
یک یک بدو بگویم و هم روبرو کنم

دانم جواب میدهد ار رخصتش دهند
امکان کجاست تا همه کار نکو کنم ؟

مشهد - یازدهم دی الحجه سال ۱۳۹۲ مطابق با
سوم آذر ماه سال ۱۳۵۱

در میلاد حضرت رضا (ع)

ای کاش توانم که بپا بوس تو آیم	وز شوق بخاک قدمت جبهه بسایم
ای کاش مرا طالع فرخنده شود یار	تا باردگر شکر کنان خدمتت آیم
در غرب زمشرق شدم امسال عجب دور	ای مهرجهان تاب تودانی که کجایم
آسان نشود مشکلم از غرب خدایا	دل پیش خراسان بود و شاهرضایم
باشد که دگر باره من از شوق ولایت	در مشهد جان پرور تو نغمه سرایم
امید من آنست که ای شاه خراسان	زین رنج که دارم دهی ازدور رهایم
میلاد تو روز طرب و شوق احباء است	چشم کرم هست که مداح شمایم
ای بار خدائیکه زالطاف تو هرگز	از عهده شکر نتوانم که برآیم

آرم بشفاعت بر تو شاه خراسان

باشد به پذیری بکرم باز دعایم

امریکا - سال ۱۳۵۳ خورشیدی

در میلاد حضرت رضا (ع)

دل انگیز روزیست امروز ما را
خدا را بخوانیم و آریم شافع
چرا همچو امروز روزی مبارک
مگر آستان رضا نیست اینجا
مگر نیست امروز میلاد آن شه
چرا ما نخواهیم از هر چه شاید
رضا عالم دین احمد که فرش
بجز و جلالش نگر تا بدانی
به امید بردرگهش روی آرد
چه بسیار بیمار آزرده کاینجا
از آن خوانده شد عالم دین جدش
زهر سو چو برخاست بانک مخالف
صفای رضا گر نبودی و علمش
رضای خدا از تو شد آشکارا
نه پیمود جز راه حق راه دیگر
نه تنها کرم داشت با دوستانش
چو او میهمانی نیامد به ایران
نگهبان ایران گر او هست و باشد
و گر خرده گیری بگوید که چو نان
بگویش که آل علی چون به عالم
زدانانشان دست مرگ است کوتاه
ندارند دیروز و امروز و فردا
وجود بحق متصل نیست فانی
جدا از خدا مرد حق نیست هرگز
شگفت آیدت از علی بن موسی

بیا تا بر آریم دست دعا را
به نزدش علی بن موسی الرضا را
بیاری نخوانیم لطف خدا را؟
توان یافت بهتر از اینجا کجا را؟
چرا بر نیاریم شور و نوا را
بخوانیم آن اصل جود و سخا را
دهد جلوه جانفزا ما سوی را
بر او ختم کردند لطف و عطا را
هر آن درد مندی که جوید دوا را
ز داروی لطفش بیابد شفا را
که برجای بنشاند هرناسزا را
به دانش بر آورد صوت رسا را
که بستی در طعنه بر مصطفی را
که فرزند شایان تویی مرتضی را
بسر برد با دوست عهد وفا را
که بنواختی دشمن ناراوارا
که بخشد به کشور صفا و بقا را
بدان دور از این ملک بیم فنا را
توان کردن اثبات این مدعا را
نهادند بر اصل ایمان بنا را
و گر ترک گویند هم این سرارا
شناسند از ابتداء انتها را
همین نکته بس مردم آشنا را
چه آری درین کار چون و چرا را؟
که ایفا کند نقش فرمانروارا؟

شنیدم که در روزگاران پیشین
چو اسلام آورد ایران از اول
الای نگهبان ایران به معنی
به عهدی که آشفته گشته است عالم
تو با لطف پنهان نگهدار ایران
رضا را مقامی است دردِ رگمحق
وجودش بود رحمت محض ولیکن
زیک شعله قهر او خوانده باشی

بخوانند آزاده اجساد ما را
گزیدند آزادگان اولیا را
بگردان از آزادگان خود بلا را
سپارند سرگشته راه خطا را
از او دور فرمای هر ماجرا را
که بر دشمن و دوست هست آشکارا
اگر خواست کیفر دهد اشقیا را
چه آمد بسر عاقبت نیکلا را

به درگاهش اخلاص آورده ام من

چه آرم دگر در که کبریا را

در میلاد حضرت رضا (ع)

جان بدرگاه تو پرواز کنان آمده است
ای رضایکه رضا خود برضای تو خداست
چشم تر سینه سوزان بدرت آوردم
گر پذیرا شوی از بهر نثار قدمت
روز میلاد تو هر کس بزبان نام تو برد
منم آن بنده دیرین که زیادم نبی
دل که جوینده حق است زالطاف تو باز
شوقم آورد بپا بوس تو خود بار دگر
در حریم تو که سوزد پر جبریل امین
چنگ در رشته زرین ولایت زده ام
علی و آل علی رهبر دیندارانند
جز خدا مرد خدا هیچ نخواهد ز خدا
سود دنیا طلبان در بر مردان خدا
این جهان با همه زیبائی پیدا الحق
بوفایش نتوان بست دل از روی قیاس
چون خدا را ز جهان قبله دل ساخت رضا
رفت مامون و بر او ننگ خیانت باقیست
بود اندیشه من پیش تو و بیخبرم
فکر کوتاه من و مرتبه والایت

زنده آن جان که بدیدار جنان آمده است
روح از شوق وصال بغفان آمده است
تا نگویند تهیدست فلان آمده است
همرم نیز بدرگاه تو جان آمده است
نفس مشکفانش ز دهان آمده است
زین سبب مرغ روان در طیران آمده است
گم نکرده است ره و خوش بنشان آمده است
ذره تا مقصد خورشید روان آمده است
دل سودازده بیتاب و توان آمده است
گر بدیهای زمان حصن امان آمده است
مهرشان مایه امید از آن آمده است
زانکه فارغ ز همه کون و مکان آمده است
عجبی نیست اگر اصل زیان آمده است
پای تا سر همه پر عیب نهان آمده است
که بسی غدر ز ایام عیان آمده است
لاجرم قبله گر پیرو جوان آمده است
نام تو ز یور طومار جهان آمده است
زین معانی که ز شوق به بیان آمده است
فی المثل چشم من و کاهکشان آمده است

عشق رانیست نیازی به سخن آرائی

رمزی از شوق نهانم بزبان آمده است

در میلاد حضرت رضا (ع)

رخصت امسال ندادی که بیابوس تو آیم
روز میلاد تو هر سال ثنا خوان تو بودم
یا مرا خوانده‌ای امسال هم از لطف ولیکن
هست لطف تو زحد بیش و بود کوهی از من
حالیا اذن ده از دورر مدیحت بسرایم
بمدیح تو چو من زمزمه شوق کنم سر
ای شهنشاه خراسان که دل از شوق تو هر دم
من چرا دور بماندم ز تو امسال و ندانم
هستم آشفته بدانسان که ندانم که چه گویم
لطفها بوده تو را با من و دستم تو گرفتی
لطف تو شامل من با دوهمة مردم کرمان
سایه لطف براین مردم دلدادده بیفکن
مرد مانند در این شهر که با عشق فراوان

هم تو توفیق عطا کن که من اربارزدوشی

برنگیرم ز خطا بار بدوشی نفزایم

در میلاد حضرت رضا (ع)

که چنین خاک دری سرمه دودیده من شد
عرشی آن دل که سرکوی رضارخت فکن شد
خوش بیوئیم که خوشبوی ترازمشک ختن شد
نغمه شوق سرایم که بسر دور محن شد
زیر پا خار هم نرمتر از برگ سمن شد
روز میلاد تو کارم برهت بوسه زدن شد
چه بگویم که زدیدار تو اندوه کهن شد
پیشه ام چاکری شخص تو در سروعلن شد
که از این حلقه بگوئیم بس افزوده ثمن شد
نغمه خوان فصل بهاران ز طرب مرغ چمن شد
روح آماده بیرون شدن از خانه تن شد
مصلحت بود که مامون دغل عهد شکن شد
عزت آن نیست که آراسته باحیله وفن شد
همچو باران که فرح بخش از آن دشت و دمن شد
امن فردوس برین از همه آفات زمن شد
پیرهن بر تن خصمان فرومایه کفن شد
شعله قهر تو بر گردن بدخواه رسن شد
قصه عقل من و وصف تو چون مورولگن شد

شعر من نیست بجز زمزمه شوق همانا

لفظهایی بزبان آمد و چون در عدن شد

عرش رحمن بسر امروز مرا سایه فکن شد
من بمعراج نرفتم ز چه تا عرش رسیدم ؟
خاک راهی که رساند بسر کوی تو ما را
من چو هر بار بپابوس تو با پای سرآیم
رهبرم عشق تو در طی طریق است از اینرو
این سعادت بدو عالم نفروشم که سه نوبت
قصدم آن بود که گویم بتواند و دل خود
پیش گردون سرتسلیم فرو ناورم اما
بنده سان بر سر بازار محبت بفروشم
جشن میلاد تو طبعم بنشاط آورد آری
همچو مرغی که فقس بشکند از شوق فراوان
ای ولیعهد تو آدم شده از روز نخستین
عزت آنست که حق داده بحق آل علی را
زنده از فیض وجود تو بود کشور ایران
فارغ از وسوسه اهرمنان است خراسان
آزمایش را دیدند از این پیش که چنان (۱)
بود در دست تو چون رشته زرین ولایت (۲)
طبع سودازده ام مدح تو سر کرد و گرنه

۱- اشاره با سائمه ادب دولت تزاری

۲- اشاره بحديث معروف سلسله الذهب

در وفات حضرت ثامن الائمه (ع)

طوس امروز پر از ناله و شیون بینم
مرد مانند عزا دارو پریشان خاطر
سوگوارند زن و مرد درینا امروز
شاید امروز همان روز بلا خیز بود
زهر شد کارگر آن گونه که از تاثیرش
ای رضا ای تن و جانها بفدای تو همه
رفتی و بی تو خراسانرا با دیده عشق
گر جهان بهر تو زندان اسف آور بود
دوستان را بجزای تو بسی جهانها سوخت
رحلتی بودت از اینجا بسرائی دیگر
ایمن از حیلۀ مامون فرومایه شدی
راستی مرد خدا مرگ ندارد هرگز
مرد مامون که از او نام بزشتی ماندست
چون رضا "ع" هر که خداوند از او راضی شد

از چه این شهر غم انگیز چنین می بینم
همه را اشک غم از دیده بدامن بینم
ماتمی هست که این ناله و شیون بینم
که در آن تیره دل مردم روشن بینم
جان جانان دگر افسرده دل از تن بینم
پر شر از غم مرگت دل آهن بینم
راستی تنگتر از دیده سوزن بینم
جنت امروز برای تو مزین بینم
هم سراسیمه و وحشت زده دشمن بینم
سدره ای طایر قدسیت نشیمن بینم
فتح جاوید تو امروز مبرهن بینم
کز حیات ابدش صاحب جوشن بینم
بدکنش را بجهان سوخته خرمن بینم
دفتر عمر وی از مدح معنون بینم

ای رضا (ع) طبع روان نیست ندانم چکنم

که بمدح تو بیان قاصر و الکن بینم

مشهد - ۲۸ ماه صفر سال ۱۳۸۳ قمری برابر با

۲۹ تیر ماه سال ۱۳۴۲ شمسی

در منقبت حضرت علی بن موسی الرضا (ع)

خراسان ای مزین از تو در تاریخ عنوانها
حوادث با تو در طی قرون آراست میدانها
نیندیشیدی ازهر سهمگین سختی که پیش آمد
تو آن کشتی که بگذشتی با سانی زطوفانها
مگر از غیب دستی پاسبانت گشت واز اینرو
خطرهای فراوان بر تو سهل آمد بدورانها
بماندی و بمانی ایمن از آسیب هر دردی
پی اثبات این معنی فراوان است برهانها
بنزدت میهمانی آمده سلطانی از یثرب
که سر در پای او بازند با صد شوق مهمانها
بساط فیض از این مهمان شده گسترده درعالم
کجا مهمانی افکنده است رنگین تر از این خوانها
الا ای سرزمین مکرمت خاموش چون مانی
که از یاد تو جانها راست هر جا شور و افغانها
زنور تابناک تست اگر دلها بود روشن
همین جا خاک پاک تست اگر والا است ایمانها
از این جا مهر می تابد بهر جا خاصه برایران
وزین جا فیض می یابند با صدق و صفا جانها
خراسان سرزمین مرد خیز و علم پرور را
بمیدان هنر بوده است و خواهد بود جولانها
به یمن مقدم سلطان دین کز شوکت و حرمت
بدربانی در گاهش سرافرازند سلطانها
رضای حق اگر جوئی بدرگاه رضا رو کن
توانی با خدا بستن درین محضر تو پیمانها

بجان فرمانبر او باش تا فرمانروا گردی
 که فرمان هر که برد از حق بدست اوست فرمانها
 به خیر محض روی آور. که از شر در امان مانی
 شوی از اهریمنان ایمن بتائید سلیمانها
 الای آستانت قبله جانها یقین دارم
 که خواهی دستگیری کردن از سر در گریبانها
 زری خواندی بطوسم تا ببوسم آستانت را
 نه مایوسم ز حال خود شناسم رمز غفرانها
 بلی ای زاده موسی تو عیسای زمان هستی
 از این رو دردمندان را بود امید درمانها
 بامید فراوان روی بر درگاه است آوردم
 که انسانها بسی دیدم عبید تو به احسانها
 تو بر فرق قرون خورشید آسانور افشانی
 به ظلمت دشمنانت غرق نفرینها و خذلانها
 چه خواهد شد اگر پیش خدا گردی شفیع ما؟
 که خود مجموع داری خاطر جمعی پریشانها
 خجل در پیشگاهت ماندم از عجز بیان خود
 که اوصافت نمی گنجد به دفترها و دیوانها

در مدح حضرت رضا (ع)

ای آفتاب، سایه خورشید روی تو
مائیم در حریم تو سرگشته ذره وار
صد گل شگفته بر قدم از خاک راه تو
فرخنده لحظه ای که بیادت زاشتیاق
روز ولادت تو که صبح سعادت است
هر جا سری است خم شده در آستانهات
ای خسروی که سلطنتت رازوال نیست
چون عزت تو عز خدائی است لاجرم
مامون امین نبود ورشیدش نخواند عقل
با آنکه آفتاب درخشان خاوری
پایای سربکوی تو صاحب دلان روان
نامت بهر زبان و امیدت بهر دلی
گریشت ما شکسته ز بار گناه شد
نویید نیستیم که بیش از گناه ماست

جنت نشان روشنی از خاک کوی تو
ای آفتاب سایه خورشید روی تو
صد دل نهفته در خم هر تار موی تو
آرند چاکران بزبان گفتگوی تو
دل در گمان فتد که بود روبروی تو
هر جا دلی است می طپد از آرزوی تو
غافل رقیب ماند ز راز مگوی تو
شاه و گدا نهند همه روبسوی تو
وین بس خیانتش که شد آخر عدوی تو
دلهای خلق خون شده در جستجوی تو
از اشتیاق باخته سرها به بسوی تو
مهمان نوازی و کرم و لطف خوی تو
افزون بود امید بخلق نکوی تو
پیش خدای هر دو جهان آبروی تو

آورده ام فرود سراندرسرای تو
سر بر فراشتم که شدم مدح گوی تو

به عزم زیارت حرم حضرت رضا (ع)

رو بدرگاه شهنشاه خراسان دارم
تا بسر منزل خورشید مگر یابم راه
سوی دریای کرم قطره صفت روگردم
شوق نگذارم از پای شناسم سرخویش
بخت شد یارمن و رخت سفر بربستم
بر در شاه خراسان به نیاز آرم روی
جزولای علی (ع) و آل علی در دو سرای
دست و دل شیفته هرگز بزرو جاه نشد
حرص راکشتم و آسوده شدم از تشویش
تا توکل نرود از کف و مسکین نشوم
گرتهیدست بدان کوی روم شرم نیست
تا بدان مقصد عالی برسم از سر صدق
ای امامی که چو آهنگ سلامت دارم
هم گواهی تو که از شرم گناهان چونان

منم آن ذره که روسوی خورآسان دارم
ذره سان چرخ زنان عزم خراسان دارم
رهبرم عشق شد و جنبش طوفان دارم
قطع این مرحله خود با قدم جان دارم
خارناچیزم و خوش عزم گلستان دارم
تا بدانند همه همه همّت سلطان دارم
نیست سرمایه مرا از تو چه پنهان دارم
شکر بسیار من از قدرت ایمان دارم
پس توکل همه بر قادر سبحان دارم
ای بسا جنگ که با لشکر شیطان دارم
اینقدر هست که امید فراوان دارم
دیده پراشک و دل از شوق فراوان دارم
خویش را فارغ از اندیشه دوران دارم
دل ماتمزده و روح پشیمان دارم

با همین شعرنهم روی بدان ساحت قدس

هدیه ران ملخ از بهر سلیمان دارم

این قصیده روز میلاد حضرت زهرا (ع) در کنار ضریح مطهر امام رضا (ع) سروده شده است .

بدرگاه شهنشاه خراسان
هراسانم که از دست زمانه
از آن ترسم که لطف ای شهنشاه
تورا چاکر بود از صد فزونتر
خدایت دولت پاینده داده است
ولی من بنده ای ناچیز هستم
اسیر آرزوهای فراوان
اگر ای شاه دست من نگیری
شما آل محمد (ص) را خداوند
بدرگاه شما روی آر نیارند
مگر پیش خداوند از شما بیش
گذشتید از جهان و هر چه دراوست
بنور حق اگر روشن شود جان
چو جان پیوست با جانان از آن پس
از ایزدای رضا دانم رضایت
بگیرای دست حق دست کسی را
بود امروز چون میلاد زهرا
چنین روزی زمدح او چه بهتر
بیمن مقدم زهرای اطهر
که یابد دختری چون او منزه؟
پیمبر گفت اگر الله اکبر
بزرگ است آن خداوندی که در خلق
اگر زهرا نمیگردید ظاهر
خدا او را بقرآن خوانده کوثر
جهان هرگز چو زهرا زن ندیده است

دگر بار آمدم اما هراسان
پریشانم پریشانم پریشان
نصیب من نگردد باز آسان
تورا بخشیده عزت حی سبحان
بدنیائی و عقبی هر دو سلطان
غمین و ناتوان وزار و حیران
قرین محنت و اندوه و حرمان
فرو شد روزگارم سخت ارزان
چو بر هر درد ما کرده است درمان
کجا روی آورند آخر محبان؟
تقرب یافتن هم دارد امکان؟
رضای دوست جستید از دل و جان
نخواهد خواست الاصل جانان
کند کار خدائی نیز انسان
رضای حق بود بیشک بمیزان
که بر پا در دلش گردیده طوفان
مدیحش ارمغان آرد سخندان
بخوانم من در این فرخنده ایوان
پدید آمد بحق معنای ایمان
که بیند بانوئی چون او مسلمان؟
بر این دعوی او زهراست برهان
زنی را آفریند زاهد اینسان
بما معنای عفت بود پنهان
عجب مدحی ز زهرا کرده قرآن
که در اثبات حق آید بمیدان

سخن گوید بدانسان با شهامت
 فدک از خاک پیشش خوار تر بود
 از آن آزرده زهرا شد که میدید
 اگر قدرش ندانستند امت
 قرون بگذشت وزهرا پایدار است
 عزیز آنقدر در نزد پدر بود
 فضیلت‌های گوناگون عالم
 پدر شخص محمد (ص) مادر او
 علی گر همسر زهرا نگشتی
 نبوت با ولایت یافت پیوند
 چو فرزندان زهرا هیچ فرزند
 مقامش برتر از حد تصور
 پناه دوستان است آستانش
 بمدح او فرومانده است طبعم
 رضا فرزند دلبد عزیزش
 وجودش زینت افزای جهان بود
 شهنشاهان من آن دیرین غلامم
 در این روز مبارک با صد امید
 تو چون آگاهی از درد درونم

که از بد بدکنش گردد پشیمان
 که می‌بالد از او برخویش رضوان
 پس از مرگ پدر از قوم کفران
 خدایش داد عز و شوکت و شان
 شد افزون قدر او دوران بدوران
 که خودام ابیها یافت عنوان
 همه از بهر زهرا خواست یزدان
 خدیجه باوفا تر زن زنسوان
 بما معنای عصمت بود پنهان
 چه گلها بردمید از این گلستان
 ندیده است و نبیند چشم کیهان
 زمین و آسمان او را ثنا خوان
 چه خوش گسترده زهراخوان احسان
 چه گوید مورد روصف سلیمان
 پناه شیعیان حامی ایران
 وز آن ایران ما شد نور باران
 که بودم بارها پیش تو مهمان
 ز ری پرواز کردم تا خراسان
 ز درگاه بی مرا دم بر مگردان

شفیع شوبدرگاه خداوند
 که دارم از تو امید فراوان

مشهد - دوازدهم شهریور سال ۱۳۴۸ خورشیدی

توسل به حضرت رضا (ع)

کز آستانه اش نتوان یافت به مفر
کوهست دستگیرمحبان در بدر
راضی نمیشود که برم رنج بیشتر
دستم فرشته گیرد و برهاند از خطر
اما دلم بکوی رضا گشته مستقر
نوری دهد بدیده شوم صاحب نظر
خیره است در تمدن او چشم هر بشر
حکم دهد شفانه طیبیان باختر
بهتر ز قبله است نبود بهر من مفر
در بارگاه تست دعای مرا اثر
این خود عنایتی بود از حی دادگر
آرام خاطر است و نیندیشم از خطر

خواهم مرا کنار ضریحت دهی قرار
یارب بحق شاه خراسان رهان خطر

خواهم بیای بوس رضا رفت ازین سفر
من قصد پای بوسی او دارم و یقین
داندرضا به من چه گذشته است چند ماه
یک شعر گفته باشم اگر در مدیح او
از شرق سوی غرب بناچار آمدم
کان نور چشم موسی کاظم بلطف خاص
اینجاکه روزشب بود البته عالمی است
هر چند سوی غرب من از شرق آمدم
ای قبله گاه هفتم وای هشتمین امام
در زیر قبه تو دعاهاست مستجاب
طب الرضا شفای تن و جان آدمی است
درمان اگر طبیب کند هم شفا از اوست

شیکاگو - اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۳ خورشیدی

قصیده ای در منقبت :

حضرت امام علی نقی (ع)

صفحه ۱۶۱

و قصیده ای در مدح

امامان دهم - یازدهم - دوازدهم علیهم السلام

صفحه ۱۶۲

در منقبت حضرت امام هادی (ع)

امام هادی و نور هدایت	خدا را در جلال و قدر آیت
مقاماتش فزون از حد دانش	همان هادی کند وصفش کفایت
کریم و زاهد و پرهیز کار است	جوانمردی و لطفش بینهایت
چه رسوا گشت هر کس خواست از او	کند نزد ستمکاران سعایت
کسی نشنیده است از دشمن و دوست	مگر از مکرمت هایش روایت
چو روز جشن میلاد وی آید	نباید داشت از دوران شکایت
چو آگاه از دورن خلق هستی	چه حاجت حال خود کردن حکایت
شدم از سرنوشت خویش غافل	تو میدانی نهایت از بدایت
چه خواهد شد اگر امروز شاها	بمن هم افکنی عین عنایت
شفیع شو که رنج جسم و جانم	رسیده است این زمان دیگر بغایت
ز گمراهی رهان مارا که از لطف	تو نور حقّی و مهر هدایت

شفاعت کن ز ناظرزاده ای شه

بحق حرمت شاه ولایت

تهران - نوزدهم تیرماه سال ۱۳۵۴ شمسی

در منقبت امامان دهم - یازدهم - دوازدهم علیهم السلام

در بهشت ندیدی ببین در این درگاه
زنند بوسه ملایک بفخر براین در
بجز محمد و آل محمد از چه طریق
علی و آل علی رهبران اهل حقند
بصدق بوسه براین در بزن که خواهی برد
نشان رحمت حق است کاین حرم دارد
بهر کجا که ز آل علی نشان بینی
ببین بدین حرم محترم که حرمت یافت
نقی امام بحق پادشاه کشور دین
امام عسکری آن شهریار عالم قدس
زمام خویش در این گلستان تولد یافت
حکیمه دخت امام از شعاع حکمت خویش
فروغ نرگس والاتباع ام امام
به مزده گفت (ابوالحلم) از سر شوق

کزین دراست که از حق شوند خلق آگاه
نهند سربارادت رسل بر این درگاه
توان بسوی خدا یافت آسان راه ؟
خوش آن کسان که بآل علی برند پناه
زمین این حرم پاک ره بسوی الله
بنزد اهل یقین همچو عرش رفعت و جاه
نشان دوست همانجاست هر چه خواهی خواه
ز فیض مرحمت و رحمت سه شاهنشاه
که پشت جرخ بود پیش او همیشه دوتاه
که قدسیان بدر وی بسوده اند جباه
امام عصر همان منجی سپید و سیاه
بتافت نور هدایت بر این پرستشگاه
بفیض بخشی این بارگاه گشت گواه
در آن که اوفتد این جا زدوش بارگاه

چنانکه (زاده ناظر) بزازان گوید

در بهشت همین جابود سخن کوتاه

اشعار مربوط به:

حضرت ولی عصر صاحب الزمان (ع)

از صفحه ۱۶۵ تا صفحه ۱۷۴	در میلاد
" " ۱۷۵ " "	در منقبت

در ولادت حضرت ولی عصر (ع)

ای دل شیدای ما گرم تمنای تو
گرچه نهانی ز چشم دل نبود تا امید
زاده نرگس توئی دیده چو نرگس بره
صنعت مغرب شکست رونق بازار دین
تیره بماند جهان نور نتابد زشوق
اینهمه نودولتان غمزه بجاه و جلال
باش که فرعونیان غرق ستم ناگهان
از بشریت پرست جد توبت هاشکست
گوش بشرپر شده است از رجزاین و آن
سوخت ضعیف از ستم پای بنه در میان
نورخدائی چرا روی نهان میکنی ؟
بدصفتان را کنون تصفیه ای درخور است
ظلم بشرق و بغرب چون بنهایت رسد
گو همه دجال باش روی زمین کز فلک
دفتر ایام را معنی ولفظی نبود

کی شود آخر عیان طلعت زیبای تو
میرسد آخر بهم چشم من و پای تو
مانده که بیند مگر لاله حمراى تو
باز شکستش دهد جلوه کالای تو
تا ندهد روشنی روی دلارای تو
کاش کند جلوه ای غمزه غرای تو
خیره شود چشمشان ازید بیضای تو
بت شکن آخر است همت والای تو
بار خدایا بگوش کی رسد آوای تو ؟
تا بکشد انتقام دست توانای تو
کس نکند جز خدای حل معمای تو
وین نکند جز بحق طبع مصفای تو
عدل پدید آورد منطق شیوای تو
همقدم موکبت هست مسیحای تو
هر ورقش گر نداشت پرتو امضای تو

نیمه شعبان بود روز امید بشر
شادی امروز ماست نهضت فردای تو

تهران - چهاردهم بهمن ماه سال ۱۳۳۹ شمسی

ای مظهر لطف حق تا چند شکیبائی
فرمان خداداری ای جان بفدای تو
نه شرق بکار آمد نه غرب گره بگشود
شد غرقه بشریکسر در شهوت و خودخواهی
تدبیر جهان دیگر از خلق میسر نیست
فرزند علی باید از غیب برون آید
دنیای پر از آفت هادی چو تو میخواهد
از غیبت کبرایت خون شد دل مشتاقان
روزی که تو باز آئی با شوکت یزدانی
فرخنده چنین روزی کنان که تو را ببینند
ز آن پس که برافتد ظلم و آنکه که نباشد جنگ
با دیدن ظلم و جور لذت که برد از عمر
ای بانگ رسای حق برخیز پی ارشاد
آنروز خرد پرسد از مردم آسوده
یارب بعزیزانت بر خواری مابنگر
آن قبله دلها را بفرست که دجالان
ناگاه پدید آید موعود عزیز تو
آن نور خدا سازد چشم دل ما روشن
ای طالع فرخنده یاری کن و طالع شو

جانها بفغان آمد چون است نمیائی ؟
از بهر نجات خلق تنها تو توانائی
اسلام پریشان ماند در محنت تنهائی
نابودی خود جوید بیچاره برسوائی
هر چند بخود بندند دانائی و بینائی
تا خود گره بگشاید از عالم سودائی
ای مهدی فرخ رخ تومنجی دنیائی
از شکوه نیاسایند تا جلوه نفروائی
نزد تو مسیح آنروز بالذ بمسیحائی
بی پرده کنند آغاز سرمستی و شیدائی
در سایه عدل و صلح اسلام بیارائی
با وحشت جنگای دل یک لحظه نیاسائی
تا خلق کنند از شوق خوش باتو هماوائی
کس دیده جهان هرگز اینسان بمصفائی
رحم آروکرم فرمای بگذار شکیبائی
هستند بشرق و غرب مغرور خود آرائی
چون مهر ز تاریکی با هیبت و زیبائی
باشد غم امروزش خوشحالی فردائی
کز مطلع تو پیداست زیبائی و والائی

در نیمه شعبان است سّری که در آن یابی
امید و نوید خویش دنیائی و عقبائی

تهران - پانزدهم شعبان سال ۱۳۸۲ قمری برابر با
بیست و یکم دیماه سال ۱۳۴۱ خورشیدی

در ولادت حضرت ولی عصر (ع)

دیروز گران بخت من از خواب برآمد
دادند بمن رخصت پابوسی شاهی
شاهنشاه کونین رضا کعبه دلها
با پای سرازری سوی طوس آمدم امروز
از برف بگسترده بهر سوی یکی فرش
من بیخبر از سختی سرمای زمستان
تا ذره صفت جانب مهرم ببرد عشق
فرخنده کسی کوچومن امروز در این بزم
روزی بود این نیمه شعبان که چوبینی
فرزند مبارک قدم عسکری امروز
جشنی است مبارک همه اولاد علی را
ای زاده نرگس بنگر چشم براهیم
کی پرده براندازی از آن طلعت زیبا
جز تو که بود مصلح عالم دگر امروز
در ظلمت ظلمی که فرو رفته زمانه
ای نور خدا کار جهان است پریشان
بسیار بشر وعده شنیده است ولیکن
با صنعت مغرب گره از کار نشد باز
آسایش دل هست زایمان نه صنعت
دل خانه حق است و بدین گیرد آرام
آرم چه بدرگاه تو شاها بجز امید
هرچند سرافراز بود رهروی کویت

شاخ طربم درمه دی بارور آمد
کز خاک رهش روشنی چشم سر آمد
آنکو حرمش قبله اهل نظر آمد
ناگاه چو از کوی رضایم خبر آمد
وین پرده دل انگیز بدشت و کمر آمد
کز آتش شوقم بدل وجان شرر آمد
مشکوة هدایت مگرم راهبر آمد
ناخوانده و یاخوانده بصد شوق در آمد
از آمدنش روح بجسم بشر آمد
روشنگر آفاق چو شمس و قمر آمد
کآن مایه امید چو خورشید بر آمد
اسلام ز تاخیر تو خونین جگر آمد
تا خلق ببینند که حق جلوه گر آمد
ورمده ای آمد همه سودش ضرر آمد
وقت است که گوئیم کنون دادگر آمد
کز مشرق و مغرب همه بانگ خطر آمد
هر روز وی از روز دگر تیره تر آمد
زیرا که غمی رفت و بلای دگر آمد
کاین مایه پی شادی دل مختصر آمد
بی عشق اگر ماند دلی بی ثمر آمد
دانی که مرامیه بدین منحصر آمد
فخریست که نزدیک تو بی پاو سر آمد

جز مردم عاشق سخنم را نپسندند

در مردم بی عشق سخن بی اثر آمد

مشهد - پانزدهم شعبان سال ۱۳۸۳ قمری برابر با

دیماه سال ۱۳۴۲ شمسی

در ولادت حضرت ولی عصر (ع)

امام زمان حجه بن الحسن ز تو بوده و هست هر جا سخن

x x x x

بیارای با خرمی جان و تن ستوده است شادی به سرو علن بشعبان شود نوجوهان کهن سپاس از خدا ایزد ذوالمنن دگر بار چون جد خود بت شکن از او بوده و هست هر جا سخن شود عرصه ها تنگ بر مرد وزن پریشان شوند از بلا و محن به فریاد آیند خلق ز من و گرچندهر جا کنند انجمن کند زرد آهنگ کین خواستن دراو وحشت از هر طرف موج زن بمعنی همه بردهء ممتحن امام زمان حجه بن الحسن چو ابر بهار است و دلها چمن چو از باد نوروز دشت و دمن شود خار هم لاله و نسترن بر او بوستان است بیت الحزن که مانده است از آنان رسوم کهن شود اهرمن از جهان ریشه کن همان دشمن شوم تو اهرمن بیفکن تو برگردن او رسن در این ره بشر تا بیک کی گامزن بدرند یاران بتن پیرهن	زشادی بگوی و دم از غم مزن بود نیمه ماه شعبان وز آن منم در پی شادی نواز آنک رسد موکب مهدی دین پناه جهاندار پیروز فرخنده بخت از آنروز کز دین سخن گفته اند بگاهی که آشفته گردد جهان نبینند سود از علوم و فنون ز خونریزی و جنگ و جور و ستم نیابند یک دم امان از هراس نسازند با هم سیاه و سپید شود دو زخی دهشت آور جهان بصورت چو آزادگان مردمان بروزی چنین عالم آرا شود شها ای که نام همایون تو صفا گیرد از یاد آن هر دلی بچشم کسی کو هواخواه تست ز عشق تو آنکس که بی بهره است چنین خواندم از گفت پیشینان که یزدان سرانجام یابد ظفر مهین مظهر پاک یزدان توئی اگر سرکشی کرده باشد جهان بپایان رسان دور جنگ و ستم شب جشن میلادت از شوق و وجد
--	--

بمدح تو چون من گشایم زبان

همی بوی مشک آیدم از دهن

تهران - پانزدهم شعبان سال ۱۳۸۸ قمری

در ولادت حضرت ولی عصر (ع)

از غیب چو آن امام آید
زحمت برود که رحمت حق
از جنگ و ستم اثر نماند
این توسن روزگار آنروز
از جانب کردگار بیچون
بر دولت پایدار اسلام
این است همان بقیه الله
امروز اگر چه نیست ظاهر
او قائم اهل بیت و یارب
رخشنده تمدن است اما
چون ظلم زحمت گذشت دیگر
عدلش چو فرا گرفت عالم
تسلیم به پیشگاه عدلش
بی‌کینه و ظلم و رنج و آشوب
آسود ستمکش از ستمگر
وحشت ز زمانه رخت بندد
دنیا وقتی بهشت گردد
بر شرق سعادت است و بر غرب
بر ما همه روشنائی چشم

در کار جهان نظام آید
بر حق طلبان تمام آید
هر کار بآنتظام آید
بر خلق زمانه رام آید
بر خلق جهان پیام آید
تا روز جزا دوام آید
اینک بصدا احترام آید
ذکرش بزبان مدام آید
کی صاحب این مقام آید؟
از روشنی اش ظلام آید
او از پی انتقام آید
آسایش خاص و عام آید
خود صاحب هر مرام آید
آنروز جهان بکام آید
چون تیغ حق از نیام آید
چون در کف او زمام آید
کارزار کسان حرام آید
از غیب گر آن امام آید
شعبان خجسته فام آید

چشم همه روشن است آری

زین حسن که در ختام آید

شیکاگو - ۱۵ شعبان سال ۱۳۹۴ هجری قمری

در ولادت حضرت ولی عصر (ع)

صبحدم پیک مسیحا دم جانان آمد
 میکند مرغ سحر زمزمه بر شاخه گل
 خفتگان را رسد این طرفه بشارت زسروش
 میوه باغ رسالت که بذرات وجود
 وارث تاج نبی اوست که بادعوت حق
 چهره زهره بیوشان که زبام ملکوت
 شهسوار است که باصولت و شمشیر علی
 مظهر صلح حسن اوست که باوجه حسن
 آنکه اندر رگ او خون حسین بن علی است
 در ره زهد و عبادت چو علی بن حسین
 علم باقر همه در اوست که با مشعل علم
 تا زنا پاک کند مذهب صادق را پاک
 همچو کاظم که بود قبله حاجات و مراد
 چون رضاتا که کند تکیه بر اورنگ علوم
 اوست سرچشمه تقوی و فضیلت چو جواد
 هادی وادی حق کز پی ارشاد بشر
 یادگار حسن عسکری پاک سرشت
 قائم آل محمد شهاقلیم وجود
 ای شه منتظر از منتظران چهره مپوش
 ز جدائی توای کوکبه صبح امید
 همه گویند که مفتاح فرج صبر بود
 خسروا جز تو در این ملک سلیمانی نیست

گفت برخیز که آرام دل و جان آمد
 که زنگس ثمری پاک بدوران آمد
 که سحرگاه شب نیمه شعبان آمد
 روشنی بخش چو خورشید درخشان آمد
 بهر افراشتن پرچم قرآن آمد
 زهره فاطمه با چهره تابان آمد
 از پی کشتن کفار بمیدان آمد
 پی آرامش دلهای پریشان آمد
 پی خونخواهی سالار شهیدان آمد
 سوی حق قافله را سلسله جنبان آمد
 رهبر جامعه بی سرو سامان آمد
 بادل روشن و آکنده زایمان آمد
 دردمندان جهان را پی درمان آمد
 وارث افسر سلطان خراسان آمد
 منبع فیض و جوانمردی و احسان آمد
 با چراغ خرد و دانش و عرفان آمد
 که جهان را کند از عدل گلستان آمد
 که بفرماندهی عالم امکان آمد
 که دگر جان بلب از محنت هجران آمد
 هر دم از دیده فرواشگ بدامان آمد
 صبر نتوان که دگر عمر بپایان آمد
 کی رسد مژده بموران که سلیمان آمد

از پی تهنیت مقدم گل طبع روان
 نغمه پرداز چو مرغان خوشالحن آمد

در ولادت حضرت ولی عصر (ع)

نیمه شعبان معظم رسید	موکب شاهنشاه اعظم رسید
وزقدمش دولت اسلام را	پایه نور آیه محکم رسید
وه که جهان را پی فروشکوه	روح روان جان مجسم رسید
درد بشر را همه آمد دوا	زخم جهان را همه مرهم رسید
آنکه بهنگام ظهورش بود	همره او عیسی مریم رسید
آنکه سرانجام بامر خدای	سلطنت او راست مسلم رسید
هرچه مقدس بهمه عالم است	همقدم او همه با هم رسید
معنی وحی آمد و روح الامین	کعبه صفامروه وزمزم رسید
آنکه برای همه خلق جهان	عرضه کند عیش فراهم رسید
ای پسر عسکری نامدار	از تو بپامژده دمامد رسید
خود تو گواهی که بهجران تو	تا بکجا محنت عالم رسید
ملت اسلام پریشان بماند	بر همه دوران محرم رسید
دین خدایافت ز صنعت شکست	دوره آشفته و در هم رسید
ای ولی عصر تودانی چهها	بی تو بدین دین مکرم رسید
خاصه که دواز تو بما شیعیان	بهره خود از دانش و دین کم رسید
موقع آن شد که بر آئی زغیب	جان جهان جان بلب از غم رسید
جلوه کن ای محرم دل تابشوق	خلق بگویند که محرم رسید
فاتح عالم چوپدیدار شد	خاتم رنج و غم و ماتم رسید
شادزی ای دل که پس از قرنها	روز خوش و دوره خرم رسید

در گروی اینهمه امید ما

نیمه شعبان معظم رسید

در ولادت حضرت ولی عصر (ع)

ای مهدی موعود که از دیده نهانی
ای مهر جهان تاب جهان در تب و تاب است
عالم بستوه آمده ای عدل الهی
آسایش و آرامش مردم شده نابود
جنگ و ستم و رنج و نفاق است بهر سوی
هستیم همه شیفته علم و تمدن
زیرا که از این صنعت و فن و هنر خود
تکنیک اگر سود ندارد بجز از جنگ
خوش بود تمدن اگر این جنگ نبودی
ای قائم موعود برانی زبشر رنج
ای مهدی موعود زمانیست که خود را
دیربست که نام تو بود ورد زبانه
جانها بفدایت که چوبینیم تو ما را
بالا تر از آنی که در اندیشه بگنجی
این راز شگفت آور خلق است که دنیا
این آتش کین را که جهان سوخته ای شاه
ای دل شب میلاد شهنشاه جهان است
تا شام تو روشن شود و مشکلت آسان
در منقبتش شعر دل انگیز و روان بخش

بازا که ز شر نوع بشر را برهانی
از دیده ما منتظران از چه نهانی
در پرده غیبت ز چه زین بیش بمانی
بدیختی نوع بشر امروز تو دانی
پرونده اوضاع جهان را که بخوانی
وز خاطر آسوده نیابیم نشانی
دنیا نبرد سود بجز جنگ جهانی
ای آدمی این جهل چرا علم بخوانی
قدرت پی تخریب چرا علم بدانی
آن روز که بر آدمیان حکم برانی
از لطف بفریاد همه خلق رسانی
امید نهانی تو وهم ورد زبانی
آسایش دل هائی و آرامش جانی
تا چند بگوئیم چینی و چنانی
هر چند شود پیر توای شاه جوانی
بر تخت عدالت بنشین تا بنشانی
جا دارد اگر جان ز سر شوق فشانی
در دامن او چنگ بزن تا بتوانی
فخرو شرف از بهر بیان است و معانی

شرمنده ام از هدیه ناچیز خود اما
اخلاص در این عرض ادب بین و روانی

x x x x x

در ولادت حضرت ولی عصر (ع)

نبود چو ماه شعبان ، مه پر شکوه و جاهی
برسد بروز سوم زمه عزیز شعبان
چه بری درخت خلقت زحسین بهتر آرد؟
برشادت و شہامت پسر علی و زہرا
بمکرمی شعبان نتوان شناخت ماهی
بظہور قائم (ع) آیا شدہ وقت آن خدایا
ہلہ ای امید عالم کہ ولی عصر ہستی
نتوان قبول کردن کہ جہان خدا ندارد
بجز از خدای یکتا کہ بود خدای ہستی؟
ہمہ جاست آشکارا ہمہ وقت جلوہ حق

زحسین و مہدی الحق بود این عزیز ماہی
پی حفظ دین احمد چو حسین دین پناہی
کہ دہد زعزم و ہمت بزمانہ انتباہی
بجہانیان نمایاند شگفت رسم و راہی
کہ بہ نیمہ اش رسد ہم بجہان جہان پناہی
کہ ز رحمت و عنایت فکنی بما نگاہی؟
نرسد بداد دنیا بجز از تو داد خواہی
نبود خدا و حق؟ چہ تصور تباہی
ز خطا بحق پرستی نبود بتسرگناہی
تو بذوق حساسی بخود آی گاہگاہی

بود این زنیکیختی کہ تو اعتقاد داری

بامامی و ولیی بہ پیمبر و الہی

در ولادت حضرت ولی عصر (ع)

ای همه عالم بتو امیدوار
قائم موعود توئی بیگمان
چهره ایام سیاهی گرفت
مهر جهانتابی و آن روزکو؟
کار خداوند سراسر شگفت
پرده برافکن که بدانند جهان
راهبری کن تو که دانسته ایم
جلوه گیتی شود از نو پدید
شوکت دیرینه ماسدزدست
قدرت اگر نیست چه سود از حیات
دل بظهور تو گواهی دهد
منتقم آل محمد توئی
اینهمه دجال زهر سوعیان
شاهسوارا، زدغل پیشگان
بیعت ما باتو نه امروزی است
دور تو عهدیست که ظاهر شود
ظلم و تجاوز زجهان ناپدید
مار نخواهد شدن آزرده مور
دانش و تقوی و سرور و امید

جان بلب آمد دگر از انتظار
ای همه عالم بتو امیدوار
دور از آن طلعت خورشیدوار
کز افق غیب شود آشکار
کار ترا خواست دگر شاهکار
دولت اسلام بود پایدار
هست بلا خیز یمین و یسار
بعد زمستان چو در آید بهار
گشت بکام دگران روزگار
مرده بود زنده بی اقتدار
بی سببی نیست چنین بیقرار
ای پسر نرگس والا تبار
برخر سودا بتکبر سوار
عزم نداری که بر آری دمار؟
عهد قدیم است و بود استوار
از همه سو رحمت پروردگار
عدل و تساوی همه جابر قرار
شیر نخواهد شدن آهوشکار
خلق جهانرا شده یکسر شعار

زندگی آنروز کند آدمی
کز غم و وحشت بودش زینهار

در مدح حضرت صاحب الزمان (ع)

امین زمین ای امام زمان
توئی لنگر آسمان و زمین
بسی دل شد از انتظار تو خون
جهان خار زاراست بی روی تو
زکین سرخ وزرد و سپید و سیاه
سیاست بر شرق و غرب ای عجب
اگر صلح کردند گرج آشتی است
ازین کشمکشها به تنگ آمدند
تمدن چه آورد بهر بشر
بایمان امان روح یابد ز بیم
اگر دل نباشد بایمان قوی
کسانیکه دل در خدا بسته اند
بیاناته بینی که در شرق و غرب
خدایا بدان قایم منتظر
بآشفتگیهای مادر نگر
دلی ده خداجوی و تقوی طلب
بداند که عمر است ناپایدار
در آشفته بازار دنیای دون
اگر بود در کار دنیا وفا
الای امید دل حق پرست
زمانها گذشته است و بوده است و هست
بدربار تو روی آورده ایم
اسیریم در چنگ آرزو نیاز

امید بشرای پناه جهان
زمین راهمه رحمتی ز آسمان
خدا را پدیدار شوازنهان
بیا تا شود خوشتر از گلستان
به پیکار بر بسته هریک میان
ندارد جز از کینه توزی نشان
ندارند جز از کینه توزی نشان
بمشرق بمغرب چه این وجه آن
جز آسایش جسم و اندوه جان
بصنعت نگرده مدد او روان
بود ناتوان آدمی بیگمان
شناسند آسایش جاودان
همه سرگذارند بر آستان
امین زمین و امام زمان
که ماندیم افسرده و ناتوان
که نزدش بود مکر دنیا عیان
بماند سرانجام ازین کاروان
بود دین همه سود و باقی زیان
کجا نبوتش بود از دیگران
امام زمان مهدی مهربان
بهر عصر نام تو ورد زبان
بدوش همه بار عصیان گران
خدایا از این هر دو مان و ارهان

جهان هست امروز اندوهگین ظهور تو او را کند شادمان
گذشته است از حد در انتظار شتابی که دلباست آتش نشان
مرا فخر این بس که با صدق و عشق شدم مدح گستر در آن استان
ولی طبع شرمنده شد معتـرف
که مدحش نمی گنجد اندر بیان

در منقبت امام مهدی موعود (ع)

حجّه بن الحسن ای ماه امید بشر	که وجود تو بود پیکر دین رازیـور
آدمیت همه در صلح تجلی دارد	بعنايات تواند آدمیان مستظهر
آدمی سیرنگردد ز برادر کشتن	جز بفرمان توای عدل خدا را مظهر
شکوه آدمی از جنگ و ستیزاست رستم	گربیائی نگذاری تو از این هر سه اثر
بشراز وحشت فردا بهراس است و تعب	فتح شد گرچه بدست بشر امروز قمر
راستی صنعت مغرب که شگفت انگیزاست	آفتی بود کزان یافت بشر راه بشر
زهی آثار تمدن که زفرش امروز	کشتن آدمی آسان شد و بی رنج و خطر
ابنیا در پی آسایش مردم بودند	دانش آموخته نابودی او خواست مگر

عالم از فتنه و شر آمده دیگر بستوه

تو بیا تا برهانی بشر از فتنه و شر

در منقبت ولی عصر (ع)

نبود بملک هستی بجز از تو پادشاهی	چه شود اگر زرحمت فکنی بمن نگاهی
تو امام انس و جانی تو امید عارفانی	تو مدّ برجھانی همه عالمت سپاهی
بخطا اگر دل من به دری دگر نهد رو	برود بکوره راهی نرود ز شاھراھی
بامید آنکه شاید نظری کنی بحالم	بنھیم روبسویت من و شوق واشک و آھی
مگر استعانت تو دھدم توان و تابی	که تو ابررحمت افزا و منم کمین گیاهی
شب تار زندگانی تو در آسمان هستی	پی روشنی دلھا بصفای مهر و ماهی
تو مرا بلطف پنهان همه وقت دستگیری	بود از امید پیدا دل من بر این گواھی
بمیان بحر حیرت چه غم از خروش طوفان	که بود بساحل حق چو توام پناھگاهی
دل منکران دین رانہ صفا بود نہ نوری	دلشان بود ولیکن چه دلی دل سیاهی
مکن اشتباه ایدل زخدای خویش مگسل	که بزرگتر ازین نیست بعالم اشتباهی

بولیؑ عصر یارب تو بما ترحم آور

که بشرگناھکار است و کند گناھگاهی

قصایدی در مدح:

۱- حضرت ابوالفضل العباس (ع) صفحه ۱۸۱

۳- میثم تمار یار وفادار حضرت علی (ع) صفحه ۱۸۲

در منقبت حضرت ابوالفضل العباس (ع)

تا شده ام عاشق لقای ابی الفضل
 زنده جاوید کیست هر که چومن شد
 عاشق او عاشق خداست که حق خواست
 جان و تن از دست داد در ره جانان
 عقل وفا را نمی شناخت از اول
 جان بره دوست داد تا که بدانند
 صحنه خونین کربلاست مصفا
 وصل بدست آمدش که سربفرازد
 سود ز سودای عشق برد که داده است
 همره سالار خویش رفت علمدار
 گر که خدا خونبهای خون حسین است
 در صف هیجاسان حیدر کرار
 من چه نویسم که شد سرشک قلم خون
 دل نبود غرق خون چگونه که گردید
 فخر روی این بس که کرد روز نخستین
 من که خطا کارم و غمین و تهیدست
 رو بکجا دردمند خسته گذارد
 ذره چرا رو بسوی مهر نیارد
 پای نخواهم کشید از سر کویش

زنده جاویدم از بقای ابی الفضل
 از دل و جان عاشق کمال ابی الفضل
 مرتبتی این چنین برای ابی الفضل
 جان و تن عالمی فدای ابی الفضل
 معنی آن یافت در وفای ابی الفضل
 هست رضای خدا رضای ابی الفضل
 تا بقیامت هم از صفای ابی الفضل
 قطع اگر گشت دستهای ابی الفضل
 اجرایی الفضل را خدای ابی الفضل
 بود بدریای خون شنای ابی الفضل
 نیز حسین است خونبهای ابی الفضل
 نصرت دین بود مدعای ابی الفضل
 از اثر یاد ماجرای ابی الفضل
 غرقه بخون قامت رسای ابی الفضل
 شاه شهیدان بپا عزای ابی الفضل
 دوخته ام چشم بر عطای ابی الفضل
 گرنبرد بهره از شفای ابی الفضل
 دل نشود از چه آشنای ابی الفضل
 دست من و دامن ولای ابوالفضل

مدح مرا در فلک فرشته نويسد

تا بزمین گفته ام شنای ابی الفضل

درباره میثم تمار یار وفادار و محرم حضرت علی (ع)

چون یار وفادار علی میثم تمار	معراج خود آغازکنان شد بسردار
یار علی از شوق علی گرم تولا	اندیشه بخود راه نمی داد زاغیار
چندان ز علی گفت و دم از مدح علی زد	کاتش بدل دوست زد و دشمن بد کار
نالید از این حال شناسای حقیقت	ترسید از این وضع فرومایه غدار
چون حق بسخن آید و گوید سخن حق	باطل چه کند گر نکند وحشت بسیار

خامش نشود مرد خدا از سخن حق

و رآنکه زبانش ببرد دشمن مکار

چند قصیده که در رشای شادروان
دکتر ناظرزاده کرمانی توسط دوستانش
سروده شده است .

ماده تاریخ وفات استاد دکتر ناظر زاده کرمانی :

رونق و تازگی از کف داده	آه گلزار ادب را که چه زود
باغ را خود چه بلا افتاده؟	نوبهاران و هزاران خاموش
روی در کسوت غم بنهاده	عالم علم و معارف زچه روی ؟
داده از دست مهین آزاده	مگر این نیست که دنیاى ادب ؟
مرد حق ، احمد ناظرزاده	مردره ، مرد عمل ، مرد قلم ،
مرغ جانش بجان پر داده	جمع را کرد پریشان و پریسد
بود سرمست زحق نرباده	فارغ از خود به تمنای وصال
بنگرش دیده بحق بگشاده	رفت و از دیده دگر شد پنهان
زنده ، یک زنده فوق العاده	راستی او که نمرده است که هست
میدرخشید چنان خوش ساده	برسرش تاج ولای علوی
همه در خدمت خلق آمده	اونکونام و شریف است که بود
بود روشنگر صد سجاده	ادبیات و الهیاتش
بنده اش خودبه حضور استاده	حاضر اندر دل و اینک گوئی
که هزاران جومنش دل داده	یاد استاد ز دلها نرود
(نیک جان احمد ناظرزاده)	گفت (بیدار) به صد غم تاریخ

۱۳۵۵

احمد شریپتی (بیدار) - فارغ التحصیل

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

تقدیم به روان پاک بزرگمردی که فقدانش جانم را سوخت
و آتشی خاموش ناشدنی در وجودم افروخت

د	دریم جامه جانرا زمرگ انسانی	ادیب و فاضل و دانا بعلم قرانی
ک	کنیم خاک بسرجای اشک خونباریم	که مرد بلبل شیرین زبان کرمانی
ت	تغو، بچرخ ستمگر که بردازکف ما	چنین عزیز وجودی بزرگ انسانی
ر	رئوف بود ملک سیرت حمیده خصال	لباس عز شرف بود بروی ارزانی

دکتر

ا	اساس عالم هستی همی بجان لرزد	زمرگ مظهر تقوی و اهل ایمانی
ح	حرام گشت زما خواب خورد در این عالم	که رفت از کفمان عالمی سخندانی
م	مدام نوحه کنم سر زمرگ جانسوزش	بر آورم ز جگر ناله های خاقانی
د	دریغ گوی شدم ایدریغ از سرگش	کجا رواست که میرند همچو مردانی

احمد

ن	نوای بلبل بیدل بگوش جان نایند	که شد بهار خزان و نماند دستانی
ا	از این سموم که بر باغ معرفت بگذشت	نه گل بماند بگلزارنی گلستانی
ظ	ظلام تیره ببوشید روی مهر ادب	کسوف گشت نمودار دهر ظلمانی
ر	رضای حق طلبید و براه حق همه رفت	بدور بود ز سواسهای شیطانی
ز	زدا و قدم بره اولیاء حق تا بسود	نرفت راه دگر جز که راه یزدانی
ا	اسیر دام هوس تا که زنده بود نگشت	نمود شیوه خود راه و رسم سلمانی
د	دلش ز حب علی جوش میزد و میگفت	علیست باقی عالم همه در اوفانی
ه	هزار بار درودم بروح پاکش باد	که بود بنده خاص علی عمرانسی

ناظرزاده

ک	کریم طبع و جوانمرد بود و آزاده	نه بیم داشت ز عالی نه فخر بردانی
ر	رهید مرغ روانش چو از قفس شادان	کشید پر بدر بارگاه سبحانی
م	مکان گزید بر او رنگ جنت الماوی	کنار احمد مرسل نبی ربانی
ا	از این رثاکه بیان کرد مهدی دشتی	فغان بلند شد از دوستان کرمانی
ن	نثار مردم کرمان نمودم این ابیات	مگر قبول شود پیش پیرماهانی
ی	یقین که پیرطریقت دهد مرا پاداش	چنانکه کرد بموری عطا سلیمانی

کرمانی

مهدی دشتی - فروردین ماه ۱۳۳۵
مطابق با ربیع الثانی ۱۳۹۶ هـ - ق

بهار عمر (ناظر زاده) دیگر
چراغ عمر دکنر گشت خاموش
از این دنیای فانی چشم بربست
بحق پیوست آن استاد فاضل
چو باران اشک میریزند از چشم
برای هیچکس پوشیده نبود
سخن میگفت براوج فصاحت
بماند سالها در خاطر ما
رها کرده گلستان ادب را
بیانی داشت بس دلچسب و شیرین
بدی مؤمن بکار خویش استاد
مسلم روز رستاخیز از دهر
اگر (دکنر) از این دنیای دون رفت
همه گریان و نالان زین مصیبت
الهی صبر ده بر همسروی
موفق دار فرزندان دکنر
بر این اعمال نیکش در قیامت
بداد از دست (پیمان) با تاسف
همیشه نام دکنر زنده باشد

خران گردید، چون آمد قضایش
روانش شاد در هر دو سرایش
غمین گردیده هر یک از برایش
شتابان زد قدم سوی خدایش
همه همشهریان با وفایش
در ایران ارزش و قدر و بهایش
طنین گردیده در عالم صدایش
وزین اشعار نغز و دلربایش
کجا رفته است آن طبع رسایش
چه شد آن (پندهای) جانفزایش
همیشه داشت رازی با خدایش
(علی ع) باشد شفیع و رهنمایش
بهشت عدن بیشک هست جایش
بهر جاز غریب و آشنایش
که دائم اشک ریزد در عزایش
نکرده کار الا بر رضایش
خدایش میدهد اجر و جزایش
بهین استاد با لطف و صفایش
بود نامش نشانی بر بقایش

کرمان - محمد علی بابائی (پیمان)

اوستادی ارجمند و شاعری آزاده رفت	ای دریغا کز جهان استاد ناظرزاده رفت
با شکوه اوستادی باجمال رهبری	چون همه آزاد مردان ساده آمد ساده رفت
بود چندی شهر داروگرسی شورانشین	پاک بود آنسان که چون فرمان رسید آمد به رفت
آفتابی عالم آرا کرد در مغرب غروب	اختری گیتی فروزا از آسمان افتاده رفت
ناگهان این شمع جمع شاعران خاموش شد	وزغم او شهد شعر و شور جام باده رفت
شایگان گنجی لبالب عقد گوهر درناب	زاده زان طبع گهرزای و بمردم داده رفت
جبهه می سائید بر درگاه رفعت جاه عشق	هرکجا حرف از نماز و سیحه و سجاده رفت
چشم زخمی زد بکار دید چشمانش گره	ای دریغا این گره را ناخن نگشاده رفت
گشت نابینایان رودکی پایان عمر	تا به امر مرگ مژگان روی هم بنهاده رفت
هرکه باشی هرکجا هستی زمردن چاره نیست	وادی جبر است اینجا باید ازین جاده رفت

ای ریاضی خون‌گری کز بزم گرم شاعری

اوستادی ارجمند و شاعری آزاده رفت

سید محمد علی ریاضی یزدی

"بیاد استاد"

ایکه میپرسی زمن استاد ناظرزاده کیست
آنکه آقا بود و آقا زاده و آزاد مُرد
گلبن گلزار دانش مفرخبرزم ادب
رمز محبوبیت او بود در افتادگی
با جوانمردی و عزت زیست بین دوستان
در بهار یکهزار و سیصد و پنجاه و پنج
گرچه از فرهنگیان صدها ارادتمند داشت
راز محبوبیت استاد را دانی که چیست
با سرافرازی و با آزادگی یکمَر زیست
جملگان دانند آزاد از قیود زندگی است
کس ز دانشگاهیان مانند این استاد نیست
سال عمرش بیست میخواست بخوان خواهی دویست
رفت از دار فنا و عالمی بر او گریست
در میان دوستانش کس چو عالمزاده نیست

کرمان — سیدحسن عالمزاده (درویش)

حیف و صد حیف که آن یار وفادار برفت
آنکه هر محفل از او داشت صفائی دیگر
سالها درس به یاران و به شاگردان داد
همه گفتند که استاد الهیات است
شاعری بود سخندان و ادیبی فاضل
بزم ماکور شد و محفل ماسد تاریک
بذله گو بود سخن سنج و هنرمند و ظریف
جای آن مرد ادب در وطن ما خالی است
بلبلی بود و بکنج قفسی ماء واداشت
هست در عرش اقامتگه " ناظرزاده

با همه منزلت و شهرت سرشار برفت
با چنان گرمی و شیرینی گفتار برفت
تا که شد چشم و دلش خسته و بیمار برفت
چون دلش سوی خدا بود سبکبار برفت
لیک باخرمنی از لولؤ شهوار برفت
ز آنکه آن شمع طرب بادل افکار برفت
ای دریغا که بدان توشه بسیار برفت
ز آنکه با طبع لطیف و دل بیدار برفت
حال پرواز کنان جانب گلزار برفت
گر که در دیده مخلوق زانظار برفت

گرچه در باغ بهشت است رفیقان گویند

حیف و صد حیف که آن یار وفادار برفت

ابراهیم صهبا

دردمی کز فروردین جهان از نو جوان شد
سرو گلزار ادب را زندگی آوخ خزان شد
خاکدان ارض دون کی جای شهباز سخن بد
لاجرم بگشاد پرو بال و سوی آسمان شد
مرگ ناظر زاده بر هم زد بساط عیش ما را
سیل اشک از دیده مرد و زن کرمان روان شد
خود نه تنها مردم کرمان به سوگ او نشسته
این مصیبت موجب سوگ همه ایرانیان شد
گر "خلیق" اندر عزایش در اشک از دیده بارد
دامن خلقی زاشک دیدگان گوهرشان شد

کرمان-امیر هوشنگ خلیقی "خلیق" سوم فروردین ۲۵۳۵

در غم دوست از دست رفته دکتر ناظر زاده کرمانی

اشکبارم در غمت ایدوست چون ابر بهاران
در بهاران رفتی و خاموش کردی بزم یاران
با چراغ تابناک دل خدا را در دل شب
راه حق جستی و پیوستی بجمع رستگاران
دست حق ایدوست همراهت که بی تردید بودی
مکتب دین و ادب را بهترین آموزگاران
آفتاب معرفت بودی و مهتاب هدایت
میشد از یمن وجودت محفل ما نورباران
با همه دنیای تاریک و جهانی رنج و ماتم
میدرخشیدی چو خورشیدی میان بردباران
سالها صبر و تحمل خواهد و چشم بصیرت
تا به بیند همچو ناظرزاده ای را روزگاران

از حسین توکلی یزدی

فروردین ۲۵۳۵

آخرین شعر شادروان دکتر ناظر زاده کرمانی

با همه غم ها شکیبا مانده ام	در دیار غرب تنها مانده ام
جز توسل یا توکل هیچ چیز	از برای من نمانده است ای عزیز
از بدیها یا خطاها یا گناه	بر در حق هرچه باشم رو سیاه
هستم از این حق شناسی روسپید	باز از درگاه او دارم امید
کی اثر در جد و جهد ما بود	هرچه او خواهد سرانجام آن شود
به زما هم واقف است از حال ما	او که آگاه است از احوال ما
پس نیاید هیچ کار از هیچکس	اختیار و قدرت اورا هست و بس
هست اجابت دیگر از پروردگار	جز دعا از ما نیاید هیچ کار
کوشش ما را دگر نبود ثمر	گر دعاها نیز ماند بی اثر
اختیارم کو که من چیزی شوم	تا رها از رنج بی صبری شوم
به که خامش مانی ای پیمان گسل	جبر و تفویض ای دل غافل بهل
ختم این گفتار با بیتی کنم	زاختیار خویش تادم کم زنم

پرکاهم پیش توای تند باد

من چه میدانم کجا خواهم فتاد